

سازمان پیکار در راه آزادی طبقه کارگر



مجموعه مقالات

درباره

سازمان چریکهای فدائی خلق

۷۲

اردیبهشت ۵۹

مجموعه حاضر، برخی ملاحظات انتقادی سازمان ما در
برخورد به مواضع سیاستهای س.چ.ف.خ است. این مقالات
قبلاً بصورت جزوه جداگانه و بصورت ضمیمه "پیکار" انتشار
یافته است (جز مقاله بنی صدر از دیدگاه س.چ.ف.خ). اما نظریه
اهمیتی که موضع گیریهای این سازمان در درون جنبش کمو -
نیستی دارد و با توجه به اینکه گرایش رویزیونیستی درون این
سازمان که مادر همین مقالات نسبت به آن موضع گرفته و هشدار
داده ایم، بیش از پیش در حال تشدید است، به چاپ مجموعه
این مقالات اقدام می نمائیم.

برافراشته باد پرچم مبارزه ایدئولوژیک!
سازمان پیکار در راه آزادی طبقه کارگر
اردیبهشت ماه ۵۹

- مجموعه مقالات دربارهٔ سازمان چریکهای فدائی خلق :
- ۱ - نقدی برپیش بسوی مبارزه ایدئولوژیک ضامن وحدت
جنبش کمونیستی (۱) صفحه ۹
 - ۲ - شیوه برخورد پرولتری یا خرده بورژوازی ؟ صفحه ۷۵
 - ۳ - سازمان چریکهای فدائی خلق و مسئله قدرت سیاسی
حاکم صفحه ۱۲۱
 - ۴ - سیاست انتخاباتی سازمان چریکهای فدائی خلق
جلوه‌های از انحراف رویزیونیستی صفحه ۱۶۵
 - ۵ - جنبش نوین کمونیستی ایران و سازمان چریکهای فدائی
خلق صفحه ۲۲۹
 - ۶ - بنی‌ساز دیدگاه ج.ف.خ. صفحه ۲۶۱

نقدی بر

پیش‌بسوی مبارزه ایدئولوژیک

ضامن وحدت جنبش کمونیستی

▪ چاپ اول فروردین ۱۳۵۸

▪ چاپ دوم فروردین ۱۳۵۸

۸

آرشيو اسناد سازمان بيكار در راه آزادی طبقهء كارگر

www.peykar.org

اخیراً جزوهای بنام "پیش‌سوی مبارزه ایدئولوژیک، ضامن وحدت جنبش کمونیستی" از سوی سازمان چریک‌های فدائی خلق انتشار یافته است، که ظاهراً در خدمت پاسخگویی به ابهامات و سئوالات بیشماری که تا کنون و بویژه بعد از قیام شکوهمند بهمن ماه، از جوانب گوناگون نسبت به مواضع و دیدگاه‌های این رفقا مطرح بود، قرار گرفته است. اما علیرغم اینکه، مواضع، بینش و شیوه‌های برخورد نهفته در این جزوه همچون دانه‌های تسبیحی، به رشته مواضع، دیدگاه‌ها و شیوه‌های برخورد این رفقا در طی دوره گذشته، پیوند می‌خورد، معذالک مواضع سیاسی و ایدئولوژیک جدید سازمان چ.ف.خ. همچنان در پرده ابهام باقی مانده و پاسخی بدان داده نمی‌شود.

نیروهای راستین م.ل.، مشتاقانه در انتظار آن بودند (انتظاری که همچنان وجود دارد)، تا سازمان چ.ف.خ. با تکیه بر پشتوانه انقلابی مبارزات خود، با درس‌آموزی از تجربه بیش از ۸ سال حاکمیت یک خط مشی انحرافی بر سازمان خود و بخش‌های دیگری از جنبش انقلابی و کمونیستی میهن‌مان و بالاخره با کاربرد آموزش‌ها و اصول اساسی مارکسیسم - لنینیسم، که در طی این سال‌ها از سوی مبارزان چریک و بویژه این سازمان، بدست فراموشی سپرده شده بود، به برخورد انقلابی و بنیانی با اندیشه و عمل رادیکال خرده بورژوازی خود از یک سو و شواذب و نشانه‌های لیبرالی و راست‌گرایانه موجود در مواضع سیاسی ایدئولوژیک این "سازمان" بنشینند و بدین ترتیب پایه‌های جبهه واقعی پرولتاریا و نمایندگان سیاسی آنرا قوام بخشد.

اما جزوه اخیر و نیز مواضع سیاسی دیگری که این رفقا پس از قیام بهمن ماه در سطح جامعه اتخاذ کرده‌اند، متأسفانه برتریدهای ما نسبت به چشم انداز حرکت آینده این "سازمان" در جهت نفسی و طرد مواضع غیر توده‌ای و همچنین لیبرالی آن، و قرار گرفتن در یک خط مشی و سیاست کمونیستی می‌افزاید.

مواضع مکتون در این جزوه، حاکی از آن است که رهبری این سازمان قصد ندارد که با یک انتقاد بنیانی و سازنده به گذشته انحرافی سازمان چ.ف.خ. بر بحران ایدئولوژیک - سیاسی موجود در این سازمان، از یک موضع کمونیستی غلبه نماید.

این "جزوه" کوشیده است تا بنحویه سالم و در عین حال ساده‌اند - پشانه‌ای با تکیه بر یک موقعیت استثنائی که شرایط قیام مسلحانه و قدرت انطباق این سازمان با این شرایط از یک سو و قاطعیت و تحرک قابل تحسین آن از سوی دیگر فراهم نموده بود، به لاپوشانی ماهیت تمام آن انحرافات که بیش از ۸ سال براندیشه و عمل جدا از توده این سازمان سایه انداخته است، بپردازد.

این موضع توجیه‌گرایانه، به‌علاوه تمام آن برخورد های غیر اصولی و تحریف آمیزی که این سازمان، چه نسبت به نیروهای م.ل. معتقد به "شش ماه" اخیر - و چه نسبت به نیروهای م.ل. معتقد به "شش ماه" توده‌ای - انقلابی و بهیژه سازمان ما اتخاذ نموده است، در مجموع خود، به‌مانند شکل گیری یک سیستم فکری و عقلی نوینی است که در یک رابطه منطقی درونی با کلیه مواضع انحرافی گذشته این "سازمان" بهیژه در طی دو سال اخیر، قرار می‌گیرد. و اگر این مجموعه مواضع در کنار برخی نقطه نظرات لیبرالی و راست روانه این رفقا در برخورد به برنامه حداقل پرولتاریا و شعار مرحلای آن در انقلاب حاضر و نیز هسته‌های رشد یابنده رویزیونیستی موجود در مواضع ایدئولوژیک این سازمان قرار گیرد، نمیتواند موجبات تأسف و تألم نیروهای راستین جنبش کمونیستی و انقلابی میهنمان و هشیاری و قاطعیت بیشتر آنها در مبارزه با این انحرافات را فراهم نگرداند.

رفقای فدائی ، خواسته یا ناخواسته ، قدم در راهی گذاشته اند که در انتهای آن جز مرداب رویزیونیسم و اپورتونیسم ، سر منزل دیگری قرار ندارد . اما این سازمان هنوز در ابتدای راه است ، هنوز فرصت های بسیاری برای جلوگیری از این پیش روی و بازگشت براه واقعی مبارزه در راه آزادی طبقه کارگر وجود دارد ، هر آینه اگر این سازمان بخود آید ، و بر حرکت شتاب آلود خود بسمت انحراف بیشتر ، نظاره کند و با يك برخورد انقلابی و قاطع و از موضع کمونیستی ، دامان خویش را از این انحرافات بزدايد و با این حرکت نوین انقلابی خوئی نیروهای م.ل. را سرور و دلشاد گرداند . چراکه در اینجا سخن بر سر سرنوشت سیاسی این فرد یا آن فرد ، این گروه و یا آن گروه کوچک نیست ، سخن بر سر بخش عظیمی از جنبش کمونیستی میهن مان است ، که در گرداب انحرافات غیر پرولتری و ضد مارکسیستی گرفتار آمده است . و سرنوشت سیاسی آینده آن میتواند نقش بس مهمی تعیین کننده ای بر سرنوشت کل جنبش انقلابی و کمونیستی ما باقی گذارد . اما آنچه که در عهده این " نقد " قرار دارد ، بررسی کامل و همه جانبه تمام نقطه نظرات و عملکردهای این سازمان ، در پهنه های گوناگون سیاسی - ایدئولوژیک و تئوریک نمی باشد بلکه وظیفه آن بطور عمده پرداختن به آن مسائلی است که این رفقا در جزوه مذکور مطرح نموده اند و در مرکز آن مسئله " قیام " و برخورد سرخسی نیروهای سیاسی م.ل. و منجمله سازمان چ.ف.خ . با آن قرار دارد .

با این وصف ما در ابتدا و قبل از پرداختن به محور اصلی بحث و همچنین بخاطر روشن شدن بیشتر زمینه این بحث ، به رئوس اساسی آن انحرافات که تا کنون در اندیشه و عمل و مواضع سیاسی این سازمان تجلی آشکار داشته است ، بطور مختصر اشاره خواهیم کرد .

و بالاخره توضیح این نکته ضرورت دارد که باید میان ، ایمن انتقادات ، و آن انتقادات و حملاتی که از مواضع ناسالم اپورتونیستی

اکنونمیستی و بخصوص رویزیونیستی ، صورت میگیرد ، مرز بندی نمود
و خط فاصل روشنی میان آنها کشید .

اکنونمیستها میکوشند در پشت این انتقادات به توجیه مواضع
اکنونمیستی و پاسفییستی خود به پردازند . و رویزیونیستها ، ایمن
دشمنان طبقاتی پرولتاریا در جامه مارکسیسم ، بدون شک میکوشند ،
از طرح این انتقادات بنفع گرایشات پاسفییستی و ضد انقلابی خود
سود جویند . آنها خواهند کوشید تا با تکیه بر انتقادات و انحراف
فات موجود در جنبش کمونییستی و انقلابی زمینه را برای رخنه و نفوذ
ایدئولوژی بورژوائی خود هموار سازند .

بهمین لحاظ نباید بدانان فرصت داد . باید مبارزه بلا انحراف -
فات درونی جنبش کمونیستی و انقلابی را به مبارزه ای پر دامنه و وسیع
بر علیه رویزیونیسم ، در همه اشکال آن ، که هم اکنون با تمام قامت
در برابر رشد مارکسیسم - لنینیسم و جنبش کمونیستی قرار گرفته است ،
تبدیل نمود و چنین است که میتوان زهرخند رویزیونیستها را به
نعره های خشم آگین و غضب آلود ناشی از یأس و زبونی آنان تبدیل
کرد . و هم از این رو کوشش ما این بوده است که این مبارزه را به
مبارزه ای بر علیه رویزیونیسم و هشدار ی بر خطرات ناشی از نفوذ
آن در جنبش کمونیستی مبدل نمائیم .



در يك نگاه کلی و گذرا به مواضع و نقطه نظرات سازمان چ. ف. خ. محوره‌های اساسی انحرافات موجود در اندیشه و عمل این سازمان را میتوان چنین تراز بندی نمود :

۱- اعتقاد به مشی چریکی

بمثابه یک مشی رادیکال خرده‌بورژوازی و جدا از توده

مهمترین ویژگی این مشی عبارت است از مخدوش کردن وظائف اساسی و عاجل روشنفکران انقلابی طبقه کارگر ، نسبت به این طبقه و توده‌های خلق و جایگزینی آنچنان وظائفی که هیچ گونه قرابتی با مارکسیسم - لنینیسم نداشته و پیش از آنکه از درون نیازهای مبارزاتی طبقه کارگر و توده های خلق برخاسته باشد ، نتیجه " خشم و غضب فوق العاده آتشین روشنفکرانی است که نمیتوانند یا امکان ندارند فعالیت انقلابی خود را با نهضت کارگری در يك واحد کل بهم پیوند دهند ، " (چه باید کرد)

این مشی ، که بیش از ۸ سال بر جنبش انقلابی و کمونیستی ما حاکمیت داشته و هم اکنون نیز اندیشه و بینش پایه‌ای آن بر بخش بزرگی از همین جنبش و در رأس آن سازمان چ. ف. خ. حاکمیت دارد ، کمونیست‌ها را از اصلی ترین وظائف خود نسبت به طبقه کارگر که همانا پیوند ارگانیک سیاسی - تشکیلاتی با مبارزه موجود این طبقه و کوشش در جهت ارتقاء و تکامل انقلابی آن بر اساس اصول و هدف - های مارکسیسم - لنینیسم است ، باز میدارد . این مشی مانع از آن می شود که کمونیست‌ها بتوانند رابطه درونی استواری با مبارزات طبقه کارگر ایجاد نمایند . و آن را از يك طبقه " در خود " به يك طبقه " برای خود " تبدیل کنند ، و آنرا به راهی اندازند که بتواند این

انقلاب را در مسیر پیروزی واقعی، یعنی مسیری که به استقرار دیکتاتور
توری دموکراتیک خلق می انجامد، بپیش برد.

انجام این وظائف مطابق تمام اصول و قواعد اساسی مارکسیسم -
لنینیسم، مستلزم پیوند و رابطه مستحکم میان روشنفکران انقلابی -
م. ل. و طبقه کارگر از طریق کار مستمر سیاسی - تشکیلاتی در درون
این طبقه، کوشش برای پیوند تئوری انقلابی با جنبش خود بخودی
طبقه کارگر و کوشش در جهت تشکیل حزب رزمنده این طبقه در جریان
این پیوند یابی و... میباشد.

اما مشی چریکی با برگزیدن راه " عملیات مسلحانه " جدا از توده
بر تمام این وظائف اساسی و عاجل پرده افکند و براهی رفت که طبقه
کارگر را همچنان در خود و بحال خود رها کرد. و زمینه را برای
نفوذ و سلطه انواع ایدئولوژی های غیر پرولتری و بورژوائی فراهم نمود.
واضح است که این عملیات که اساسا دارای خصلت تهییجی بود،
نمی توانست از موضعی کمونیستی به نیازها و وظائف فوق الذکر
پاسخ دهد؛ این عملیات نمیتوانست مسئله رهبری و هژمونی پرو-
لتاریا در انقلاب دموکراتیک را حل نماید. این عملیات نمی توانست
پاسخی به تربیت و شکل سیاسی - تشکیلاتی طبقه کارگر بر اساس
آموزشهای مارکسیستی - لنینیستی بدهد. و این عجز و ناتوانی را
نه تنها اصول و آموزشهای اساسی مارکسیسم - لنینیسم سالهاست به
طور شگرفی نمایان ساخته است، بلکه تجربیات در آلود همین ۸
سال تجربه جنبش نوین انقلابی میهنمان به بارزترین وجهی آنرا به
ما پیش گذاشته است.

استنباط این مشی از قهر مسلحانه، از تدارک مبارزه مسلحانه،
در اساس با یک استنباط توده ای و پرولتری از این مقولات تفاوت دارد
از همین، این مشی حتی نمیتواند مدافع راستین مبارزه قهرآمیز
و تبلیغ آن بر توده ها باشد. چرا که تلاش آن اینست که در شرایطی
که توده ها خود در تجربه مبارزاتیشان به ضرورت سرنگونی قهرآمیز

رژیم حاکم نرسیده‌اند ، باتوسل به وسائل مصنوعی عملیات مسلحانه ؛
جد از توده آنها را براه قهرآمیز بکشاند . و در چنین شرایطی است
که توده ها همچنان که تجربه نیز نشان داده است جز نظاره بر اعمال
قهرمانانه آنها و حداکثر اظهار همستگي معنوی با این انقلابیون
وارسته ، عکس العمل دیگری نشان نخواهند داد .

اگر توده ها در جریان تجربه و زندگی مبارزاتی خود ، و در
جریان رشد و عمیق شدن تضادها و بحرانهای اجتماعی ، به ضرورت
اعمال قهر و توسل به شیوه‌های قهرآمیز مبارزه برای سرنگونی رژیم حاکم
پی نبرده باشند ، این وظیفه کمونیست‌هاست که با بکار بردن تلاش و
فعالیت مستمر در جهت آموزش سیاسی و تربیت و تشکل توده‌ها ، آنها
را بتدریج و در جریان حرکت طبقاتی خود به ضرورت انقلاب ، بضرورت
سرنگونی قهرآمیز سیستم حاکم و استقرار یک نظم نوین اجتماعی متقاعد
سازند .

و زمانیکه رشد مبارزات طبقاتی و افزایش بحرانهای اجتماعی ، که
بهمراه آن آگاهی سیاسی و طبقاتی توده‌ها و بویژه طبقه کارگر متأثر
از عملکرد سیاسی نیروهای آگاه ، آنها را بضرورت توسل به اشکال
قهرآمیز مبارزه واقف ساخت ، آنگاه مسئله ضرورت تدارک مبارزه مسلحانه
نه ، ضرورت تسلیح توده‌ها ، ضرورت بکار گرفتن انرژی فعال و انقلابی
آنها در جهت سرنگونی رژیم پوسیده و در حال انهدام حاکم به
وظیفه عاجل و اساسی عنصر آگاه و بویژه کمونیست‌ها بدل میگردد . این
تدارک قیام و مبارزه مسلحانه توده‌ای در اساس با تدارکی که مشکی
چریکی بدان معتقد است و چریکهای فدائی خلق به نادرست کوشیده
اند مرز میان این دو را مخدوش نمایند تفاوت دارد که ما در سطور
آینده بیشتر بدان خواهیم پرداخت .

ظاهراً به نظر میرسد که این مشی پس از تحول اخیر و سرنگونی
رژیم دیکتاتوری شاه و برقراری شرایط نوین حاکمیت سیاسی ، علت
وجودی خود را از دست داده باشد . اما از بین رفتن علت وجودی
عملیات مسلحانه جدا از توده به هیچ وجه به معنای از بین رفتن کامل

بهینش و تفکر جدا از توده‌ای که پایه و اساس این مشی و عملیات مسلحانه چریکی بوده است، نخواهد بود. برخورد انتقادی به عملیات مسلحانه چریکی اگر همراه با برخورد بنیانی با کل ایدئولوژی رادیکال خرده بورژوازی و جدا از توده این مشی نباشد، نمی‌تواند انچنان که باید اندیشه و عمل کمونیستی را جایگزین آن نماید و ضرورتاً باعث ایجاد التقاط در آن، زمینه را برای عملکرد مجدد این مشی و ایدئولوژی اما این بار در شکل دیگر باز خواهد گذاشت. ما نمی‌دانیم که سازمان ج. ف. خ. هم اکنون چه موضعی در برابر این مشی و انحرافات گذشته خود در این زمینه دارد. اما آنچه که از درون مواضع مکنون در این جزوه و یا شواهد پراکنده دیگر برمیآید، متأسفانه چنین روح انتقادی و کمونیستی در برخورد با خط مشی چریکی را نشان نمیدهد و بالعکس وجود یک روحیه و برخورد توجیه‌گرایانه و فرمیستی با خط مشی چریکی و فرار از بار انحرافات ناشی از آن است که بطور برجسته‌ای خود را می‌نمایاند.



۲ - عدم مرزبندی قاطع با رویزیونیسم مدرن

وگرایش به راست در این زمینه

سازمانهای چریکی معتقد به مارکسیسم - لنینیسم از همان ابتدای شکل گیری خود با ویژگی مرزبندی قاطع با رویزیونیسم مدرن و عاملان داخلی آن ها مشخص می شدند .

رفیق احمد زاده بعنوان یکی از بنیان گذاران این جریان در آثار خود بروشنی در برابر این جریان ضد انقلابی موضع گرفته و بطور قاطع با آن مرزبندی کرده است . اما سازمان چریکهای فدائی خلق در ادامه حرکت خود پس از به شهادت رسیدن رهبران اولیه آن به تدریج از این موضع انقلابی ایدئولوژیک خود عدول کرده و بتدریج نطفه های رشد یابندهای از گرایشات رویزیونیستی در ایدئولوژی و عملکرد سیاسی آن شکل گرفت . تجلی اولیه این عدم قاطعیت در برابر رویزیونیسم ، از سال ۵۳ و با موضع انحرافی این سازمان در برابر حزب توده در جزوه " اعدام انقلابی شهریاری " آغاز میگردد * و در ادامه حرکت خود بهمان میزان که این سازمان از نظرات انقلابی

(*) - رفقای فدائی در این کتاب موضع خود را در برابر حزب توده چنین بیان میکنند :

" آیا سیاست ما و سایر مارکسیست - لنینیست های صدیق در مقابل اینان چه باید باشد ؟ روشن است که اگر آنان شکل خود را بسا محتوای خود همگون سازند ، تابلوی " حزب توده " را که دیگر به

رفیق احمد زاده فاصله گرفته و بنقطه نظرات لیبرالی - آنارشویستی - رفیق جزینی که یکی از ویژگی های آن موضع بغایت انحرافی و سازشکارانه آن در برابر رویزیونیسم جهانی است ، نزدیک میشود . این گرایش براسست تجلی آشکارتری مییابد .

جدائی جریان رویزیونیستی و اپورتونیستی گروه منشعب از این سازمان و پیوستن کامل آن به دار و دسته حزب توده ، و عدم قاطعیت انقلابی "سازمان" در برابر این انحراف و فقدان يك مبارزه ایدئولوژیک درونی سالم و قاطع در برابر آن ، در ادامه منطقی رشد این گرایشات در درون سازمان چ . ف . خ . قرار میگیرد . بعلاوه اینکه این سازمان بهیچ وجه خود را ملزم به موضع گیری قاطع در برابر این جریان و افشای مواضع و نظرات حزب توده های آن ، پس از انشعاب ، نمی بیند و تا کنون نیز ما هیچ تحلیل قابل اتکا از علل این انشعاب و ریشه یابی زمینه های آن در درون تشکل آنها از طرف این سازمان روبرو نکرده ایم . پذیرش کامل و رسمی نظرات رفیق جزینی از سوی رفقای فدائی ، حرکت پس - روانه و روبرو قرای آنان را از مواضع ایدئولوژیک قاطع گذشته خود در برابر رویزیونیسم ، سرعت بیشتری میبخشد . و زمینه سقوط خطرناک این سازمان را به دره گرایشات رویزیونیستی بطور فزاینده ای فراهم میسازد و

بیخ پیوسته است بدور اندازند و عناصر صدیق دور و پیر خود را که علاقمند به کار انقلابی هستند رها کنند و آنگاه خود بعنوان يك سازمان روشنفکری ضد رژیم به سهم خویش به مبارزه ضد امپریالیستی خلق ما از طریق افشای رژیم و اربابان امپریالیستش و کمابیش ترویج شناخت علمی در میان نیروهائی از خلق (حتی روشنفکران خارج از کشور) بوسیله ترجمه و تالیف کتاب و مجله و غیره کمک کنند بی شک مورد حمایت ما قرار خواهند گرفت . " (صفحه ۷۸ کتاب " اعدام انقلاب - بی شهریاری " سازمان چریکهای فدائی خلق)

این سازمان را در معرض لغزش به دامان رویزیونیسم و عدول کامل از مواضع انقلابی خود قرار می‌دهد .

و بالاخره آخرین مواضع این سازمان در برابر رویزیونیسم جهانی و موضع آن در برابر شوروی ، و سوسیالیستی دانستن آن ، آخرین نمود های رشد جوانه های این گرایش را درون سازمان چریک های فدائی خلق و خطرات در غلتیدن کامل این سازمان را به ورطه اپورتونیسم و رویزیونیسم و قطع رابطه با تمام سوابق انقلابی و درخشان گذشته و بنیان گذاران این سازمان ، بروشنی نشان می‌دهد .

این يك واقعیت است که اگر مرزبندی با رویزیونیسم بمثابة یکی از مهمترین دشمنان مارکسیسم لنینیسم از موضع کمونیستی و پرولتاریائی صورت نگیرد ، همواره خطر لغزش به آغوش این جریان وجود خواهد داشت . در اینجا هرگونه موضع بینابینی و یا عدم موضع گیری در مقابل چنیسم انحراف عظیمی در جنبش کمونیستی عملاً در خدمت رشد آن قرار گرفته و بنابراین نوعی حمایت از آن محسوب میشود .

خرده بورژوازی را یکال ، بنا بر ماهیت طبقاتی خود ، میان پرولتاریا و بورژوازی در نوسان است و همواره دو کشش متناقض درونی ، این جریان را در دو راهی پیوستن به این یا آن قطب طبقاتی قرار می‌دهد .

جریانات وابسته به مشی چریکی نیز بنا بر ماهیت خرده بورژوازی خود نمیتوانند از دایره عملکرد این قانون برکنار باشند . مشی چریکی اگرچه در زمینه ایدئولوژی بارویزیونیسم جهانی بمثابة يك ایدئولوژی و تفکر - بورژوازی و ضد انقلابی مرزبندی نمود ، ولی از آنجا که این موضع گیری و مرزبندی نه از موضع پرولتاریائی و مارکسیستی لنینیستی - که بطور کامل در برابر رویزیونیسم قرار میگیرد - بلکه از يك موضع خرده بورژوازی ، غیبر علمی و غیر مارکسیستی صورت می‌گرفت ، نمی‌توانست از يك بنیاد مستحکم و استوار برخوردار باشد .

اما به اعتبار اینکه ، این جریان خرده بورژوازی در حرکت خود به کدام قطب بگراید ، به قطب بورژوازی یا پرولتاریا ، این موضع گیری می -

تواند دستخوش حالات گوناگون گردد. اگر این جریان بتواند با درک انحرافات خود، با برخورد سازنده و انقلابی با خود، آلایش خورده - پورژوایی را از دامان خود بزاید و بهرمانی استوار مارکسیسم - لنینیسم قرار گیرد، این موضع ایدئولوژیک تیز می‌تواند به سمت يك موضع پرولتاریائی متمایل شود. در غیر این صورت، پیوستن این جریان به جریانهای بورژوا لیبرالی و رویزیونیستی، امری حتمی و ناکزیر می‌باشد. و این تجزیه به سمت دو قطب مقضاد، همواره و به اعتبار ماهیت طبقاتی خرد پورژوایی که خود پیوسته در معرض تجزیه به دو - قطب پایدار اجتماعی قرار دارد، به يك امر قانونمند و اجتناب ناپذیر تبدیل خواهد شد. سازمان چ. ف. خ. نشان دارد که تاکنون نتوانسته است قدم در راه اول بگذارد (اگرچه بنظر میرسد که در درون این سازمان جریانهای متفاوتی منجمله يك جریان سالم و رشد یابنده انقلابی و پرولتری، وجود داشته باشد) و حرکت شتاب آمیزی را در مسیر دو م آغاز ز کرده است. اما مسلماً این هنوز آغاز راه است. هنوز فرصتهای پسیاری برای بازگشت و قرار گرفتن در راه اول و جلوگیری از سقوط بدامان اپورتونیسم و رویزیونیسم وجود دارد، و کاملاً هم وجود دارد، که تحقق آن مستلزم صداقت انقلابی در برخورد با انحرافات گذشته و پیش برد يك مبارزه ایدئولوژیک سالم و اصولی در جهت طرد اندیشه و عمل انحرافی گذشته از سوی این سازمان می‌باشد.



۳- ارزیابی لیبرالی از مرحله انقلاب و شعار مرحله‌ای

شعار استراتژیک " نبرد با دیکتاتوری شاه "

یک شعار تسلیم طلبانه و فرمیمیستی

" ما یعنی حزب پرولتاریا باید این برانداختن را عملی سازیم ، بر - انداختن واقعی فقط با استقرار جمهوری دموکراتیک است . این - جمهوری را باید بدست آوریم و ما برای نیل به آن و آزادی کامل ، نه تنها با حکومت مطلقه ، بلکه با بورژوازی هم ، هنگامیکه تلاش خواهد نمود (و حتما هم خواهد نمود) پیروزیهای ما را از چنگ ما خارج سازد ، مبارزه خواهیم کرد " (دوتاکیته)

پدیرش نقطه نظرات رفیق جزئی از سوی سازمان چ . ف . خ . و جا - یگزینی آن بجای نظرات رفیق احمدزاده اگر در زمینه خط مشی تاکتیکی گامی بسوی پیچیده تر کردن مشی چریکی و انطباق آن با شرایط سیاسی در حال تکوین جامعه محسوب میشد ، در زمینه برنامه سیاسی عبارت بود از گرایش و برداشتن گامی به سمت شعارهای بورژوالیبرال و عقب نشینی از مواضع انقلابی و دموکراتیک گذشته این سازمان .

این انحراف در برنامه سیاسی بصورت طرح شعار است - ترا - تژیک " نبرد با دیکتاتوری شاه " و جانشین کردن آن بجای شعار " مبارزه با رژیم سرمایه داری وابسته به امپریالیسم " متجلی گردید ، که بر اساس آن مبارزه با دیکتاتوری شاه بعنوان شعار عمده خلق در مرحله انقلاب دموکراتیک مورد پذیرش قرار میگرفت . مطابق این شعار " مبارزه با امپریالیسم و کل سیستم اساسا باید از کانال مبارزه با دیکتاتوری شاه " (پیام دانشجوی شماره ۳) بگذرد .

این شعار با مثله کردن شعار مرحله‌ای انقلاب، با خالی کردن مضمون و محتوای ضد امپریالیستی انقلاب با سرپوش گذاشتن بر ارتباط لاینفک و ارگانیک دیکتاتوری شاه با سرمایه داری وابسته به امپریالیسم عملاً در خدمت تبلیغ و اشاعه شعارها و نظرات بورژوازی لیبرال در انقلاب دموکراتیک قرار میگیرد.

این شعار با سکوت گذاشتن مضمون طبقاتی دیکتاتوری شاه، سیستم سرمایه داری وابسته به امپریالیسم را از آماج حملات انقلابی توده‌ها دور کرده و بدان اجازه میدهد تا در اشکال "معقول‌تر" سیاسی به حاکمیت ستمگرانه و انگلی خود ادامه دهد. بیجهت نبود که رفقای فدائی‌ها و بارها بارها اصرار داشتند که سلطه امپریالیسم را در ایران کمزنگ جلوه دهند و معتقد شوند که امپریالیسم دشمن مشخص و ملموس خلق ما نبوده و آنچه برای آنها قابل لمس و شناسائی است دیکتاتوری لجام‌گسیخته شاه است. (سرمقاله نبرد خلق شعاره ۷ - نقل به معنی -)

طرح این شعار و تبلیغ و ترویج حول آن توده‌ها را از دست یابی به ماهیت طبقاتی دشمنان مرحله‌ای خود، از شناخت مکانیسم تضاد - های اجتماعی و رابطه طبقات با یکدیگر، از شناخت نقش امپریالیسم در ایران و رابطه آن با سیستم سرمایه داری وابسته باز داشته و راه را برای نفوذ شعارها و تئوری‌های سازشکارانه و تسلیم طلبانه بورژوازی در انقلاب و کشاندن مبارزه انقلابی توده‌ها به راهی که مورد تعایل بورژوازی لیبرال است، باز میگرداند.

این شعار با سرپوش گذاشتن بر هدف عاجل مبارزه انقلابی توده که همانا سرنگونی سیستم سرمایه داری وابسته به امپریالیسم و جایگزینی دیکتاتوری طبقاتی انقلابی جامعه بجای آن است، از موضع دموکراتیسم انقلابی به موضع لیبرالیسم بورژوازی لیبرال سقوط میکند.

دورنمای تحقق این شعار، جزاین نبود که حداکثر دیکتاتوری شاه یعنی دیکتاتوری بورژوازی بورکرات وابسته به دیکتاتوری کل بورژوازی

وازی و حداقل ، به حاکمیت بخشهای مغلوب و واقع بین تر ، بورژوازی وابسته تبدیل گردد .

با این حساب دیگر چندان غیر طبیعی نخواهد بود که سازمان چریکهای فدائی خلق ، طرح شعار " جمهوری دموکراتیک خلق " و " پیش بسوی رهبری طبقه کارگر " را که شرط اساسی واجتناب ناپذیر تحقق جمهوری دموکراتیک خلق است شعارهای " پیش رس " و " نیمه آنارشیستی " ارزیابی کند . (به نقل از جزوه " . . . باز هم درباره وظائف اساسی از انتشارات سازمان ج . ف . خ .) و درست بهمان استدلالات به اصطلاح تئوریک توسل جوید ، که دارو دسته کمیته مرکزی در نقیسه شمارهای انقلابی پرولتاریا و توجیه شعارهای ضد انقلابی و تسلیم طلبانه خود در پوشش شعار " مبارزه با دیکتاتوری " و " جبهه واحد ضد دیکتاتوری " بدان دست می یازیدند . نقطه مشترک این تحریر - یف تئوریک استناد بنقل قول زیر لنین و تعمیم نابجا و نادرست آن بر مسئله خاص مورد نظر قرار دارد :

" . . . فقط اشخاص کاملا جاهل ممکن است جنبه بورژوازی تحول دموکراتیک را که در حال عملی شدن است از نظر دور دارند ، فقط خوش بینان کاملا ساده لوح ممکن است این موضوع را فراموش کنند که درجه اطلاع توده کارگر از هدفهای سوسیالیسم و شیوه های اجرای آن تا چه اندازه کم است . ولی ، ما یقین داریم که آزادی طبقه کارگر فقط بدست خود کارگران میتواند انجام گیرد ، بدون آگاهی و تشکّل توده ها ، بدون آماده نمودن و پرورش آنها از راه مبارزه طبقاتی آشکار بر ضد تمام بورژوازی ، کوچکترین سخنی درباره انقلاب سوسیالیستی نمی تواند در میان باشد

اگر کارگران در موقع خود از ما بپرسند چرا ما نباید پرنانه حداکثر را اجرا نمائیم ، ما در پاسخ متذکر خواهیم شد توده های مردم که دارای تعیلات دموکراتیک هستند هنوز از سوسیالیسم خیلی دورند ، هنوز تضادهای طبقاتی نضج نگرفته است و هنوز پرولتاریا متشکل نشد است . صدها هزار کارگر را در تمام روسیه متشکل کنید ببینیم! هسن -

نظر نسبت به برنامه‌های خود را در بین میلیونها کارگر تعمیم دهید
بهینیم سعی کنید این کار را انجام دهید و تنها به جملات پرسرو
صدا ولی توخالی آنارشستی اکتفا نوزید، آنوقت قورا خواهید دید
که عملی کردن این تشکل و بسط این فرهنگ سوسیالیستی منوط است
به اجرای هرچه کاملتر اصلاحات دموکراتیک . * (لنین - دوتاکتیک
سوسیال دموکراسی)

همانطور که می‌بینیم لنین این گفته را در باب اختلاف خود با
کسانی که " جنبه بورژوازی تحول دموکراتیک " را از نظر دور داشته
و مرحله و شعار انقلاب سوسیالیستی را بر جای مرحله و شعار انقلاب
دموکراتیک می‌نشانند، اظهار داشته است . این افراد خواهان
اجرای برنامه حداکثر پرولتاریا یعنی انقلاب سوسیالیستی، قبل از
تحقیق برنامه حداقل یعنی انجام انقلاب دموکراتیک و برقراری
جمهوری دموکراتیک، بودند. بر همین اساس، لنین کسانی را که
خواهان اجرای چنین برنامه "پیش‌رسی" بودند مورد انتقاد قرار
داده و آنها را " آنارشست " خطاب میکرد . اما اکنون رفقای فدا-
ئی (درست همانند دارودسته خائن کمیته مرکزی)، (برای درک^۳ استد-
لالات " مشابه دارودسته کمیته مرکزی، در نفي شعار جمهوری دموکر-
اتیک خلق و جا زدن شعار تسلیم طلبانه و فرمیستی " مبارزه با
دیکتاتوری شاه " به جای آن، به مقاله‌ای که این دارودسته بر جزوه
منتشره از سوی بخش منشعب از سازمان مجاهدین خلق در اسفند
ماه ۵۶ در نشریه شماره ۱۱ (بسوی حزب خود درج کرده بود مراجعه
کنید .)

با تحریف این نظریه لنین، آن را در خدمت، پاره، پاره کردن
مرحله انقلاب دموکراتیک و تقسیم آن به چند مرحله " فرعی تر " قرار
داده‌اند. آنها کوشیده‌اند تا برنامه حداقل پرولتاریا را انقلاب دموکراتیک
که هیچ شعار کمترینی را جز جمهوری دموکراتیک خلق، در بر نمیگیرد،
به نادرست بجای برنامه حداکثر پرولتاریا یعنی انقلاب سوسیالیستی

نشانند تا بتوانند از گذرگاه آن با مثله کردن مرحله انقلاب دموکراتیک و برنامه حداقل پرولتاریا بر شعارهای تسلیم طلبانه بورژوازی آنگاه خود در دام آن گرفتار آمده اند. جامعه مارکسیستی بیپوشانند و سپس بر کسانی که چنین "چپروی" هائی میکنند و گویا هوای پیاده کردن برنامه حداقلی را در سر دارند بتازند:

"... اینان خیال میکنند که هژمونی پرولتاریا با قرارداد دادن شعار جمهوری دموکراتیک توده‌ای در دستور روز و دادن شعارهای "زند باد رهبری طبقه کارگر" و "یا" پیش‌بینی رهبری طبقه کارگر" در صفوف مردم تأمین خواهد شد! در صورتیکه در دستور روز قرار گرفتن شعار استقرار جمهوری دموکراتیک توده‌ای خود منوط به وجود آوردن امکان واقعی اعمال رهبری طبقه کارگر یعنی تحقق شرکت مستقل پرولتاریا در جنبش خلق است (آیا پرورش سیاسی طبقه کارگر برای تأمین شرکت مستقل آن در جنبش خلق با تبلیغ و ترویج کدام شعار و کدام برنامه سیاسی حداقل قابل حصول است، شعار جمهوری دموکراتیک خلق یا شعارهای بورژوازی تسلیم‌طلب و سازشکار از قبیل "نبرد باد یکتا-توری" و... ۱۴). نتیجه قطعی و طبیعی طرح و تبلیغ این شعارهای پیش‌رس در جنبش توده‌ای نظر به میزان آمادگی، توان و سازمان یافتگی نیروهای ذخیره آن حداکثر منفرد شدن و جداافتادن طراحان این شعارها از پروسه رشد جنبش خلق و حداقل هرزرفتن نیروها با تکرار توخالی شعارهاست. این عمل قطعاً به زیان تفکر پرولتاریا و احراز هویت واقعی مستقل در جنبش خلق و تأمین هژمونی او تمام خواهد شد. رفیق لنین در سال ۱۹۰۵ در پاسخ به عناصری که با تفکر نیمه آنارشیستی خود، خواستار اجرای برنامه حداقلی یعنی بدست آوردن قدرت جهت انجام انقلاب سوسیالیستی بودند میگفت: ... (نقل قول لنین که در صفحه ۱۷ آمده است) ..."

"جزوه با زهم در ساره وظایف اساسی ..."

(جمعات داخل پزانتز از ماست)

این جملات که خود به اندازه کافی روشنگر آشفته فکریهای لیبرالی نویسندگان جزوه میباشد توضیح بیشتری را طلب نمی کند . اما گوئی لنین درست در پاسخ به این آشفته فکری ها نوشت :

" . . . وقتی که در قطعنامه تاکتیکي ، که وظائف فعلی و فوری حزب را در لحظه انقلاب معین می نماید ، از شعار مبارزه برای جمهوری (دموکراتیک) اثری نیست ، در این صورت قبول برنامه های که در آن تعویض حکومت مطلقه با جمهوری طلب میشود ، از طرف آنها چه فایده دارد ، در حقیقت این همان خصوصیت کنونی خط مشی "آسوا بازونیه" یا خط مشی بورژوازی مشروطه طلب است که دعوت به مجلس مؤسسان را پیروزی قطعی میدانند ولی در باره حکومت انقلابی موقت وجه پوری (دموکراتیک) مال اندیشانه سکوت اختیار می نماید ، برای اینکه بتوان انقلاب را به جلوسوق داد ، یعنی از آن حدیکه بورژوازی سلطنت طلب آن را سوق میدهد ، تجاوز کرد باید شعارهایی را که "نا پیگیری" دموکراسی بورژوازی را خنثی می نماید ، بطور فعال مطرح کرد ، روی آن تکیه کرد و در درجه اول اهمیت قرار داد . این شعارها در لحظه فعلی فقط دستا است .

۱ - حکومت انقلابی موقت ، ۲ - جمهوری . . .

(لنین - دو تاکتیک) (جملات داخل پرانتز از ماست)

اگر سازمان چریکهای فدائی خلق با خط مشی رادیکال خرده - بورژوازی خود درگذشته ، بانفی وظیفه تربیت سیاسی و تشکیلاتی طبقه کارگر از طریق کار آگاهگرانه در میان این طبقه و جایگزین کردن عظیم مسلحانه جدا از توده بجای آن ، بانفی ضرورت مبارزه در راه ایجاد حزب طبقه کارگر و . . . عملاً راه را برای هژمونی و تسلط بورژوازی بر این طبقه باز میگذاشت ، اینبار این سازمان با طرح شعار استراتژیک "نبرد با دیکتاتوری شاه" ، بانفی ضرورت تبلیغ و ترویج برنامه حداقل پرولتاریا ، یعنی "جمهوری دموکراتیک خلق" رهبری طبقه کارگر در انقلاب دموکراتیک و "پیش رس" و "آنا رشیستی" دانستن طرح آن عنوان

انقلاب را بدست بورژوازی سازشکار و تسلیم طلب سپرده و طبقه کارگر را از موضع رهبری انقلاب به موضع "دستیاری" بورژوازی تنزل داده است .

سازمان چ . ف . خ . به این هم اکتفا نمی کند و چندی بعد با طرح شعار "خلاقانه" "حاکمیت خلق" و جانشین کردن آن بجای شعار جمهوری دموکراتیک خلق "قافیه را تکمیل می نماید . این شعار پرابهام و "عموم خلقی" با نفی ضرورت رهبری طبقه کارگر بر انقلاب بورژوا دموکراتیک عملاً به نفی انقلاب دموکراتیک نوین می انجامد . و اگر چه خود ماهیتاً یک شعار "خرد بورژوازی" را تداعی میکند ، اما در خدمت شعارها و تشویرهای بورژوازی لیبرال قرار گرفته و راه تسلط آن را بر انقلاب باز میگذارد .



با این مقدمات اکنون بپردازیم به مضمون و محتوای جزوه "سارزه ایدئولوژیک" سازمان چ . ف . خ . و نقطه نظرانی که در بطن آن نهفته است .

این جزوه ظاهراً نتیجه غلبه یک جریان بر جریانهای دیگر، پس از یک دوره مبارزه و پس از گذراندن یک بحران سیاسی - ایدئولوژیک در درون این سازمان میباشد . جریان غالب که نوشته مذکور پیمان مواضع آن است مدعی است که پس از یک دوره مبارزه با جریانهای انحرافی دیگر توانسته است، بر بحران مذکور غلبه کند .

اما نحوه برخورد رفقای نویسنده جزوه ، با بحرانی که گریبانگیر این سازمان بوده و نحوه پاسخی که رفقای رهبری این سازمان به این بحران و مبارزه ایدئولوژیک درونی آن داده اند ، خود سائلی را

مطرح میکند که پرداختن بدان میتواند ما را به درک ماهیت آن انحرافاتی که از گذشته تا حال، همچنان بر پیشانی این سازمان نقش بسته است، رهنمون سازد.

رفقای نویسنده این جزوه کوشیده‌اند تا به مبارزه با "جریانهای انحرافی" درونی این سازمان از یک سو و "جریانهای انحرافی" درون جنبش کمونیستی از سوی دیگر برخیزند. اما از آنجا که این "برخاستن" نه از یک موضع ارتدکسال کمونیستی، نه از موضع منافع و نیازهای واقعی جنبش کمونیستی، بلکه، از موضع خرده بورژوازی و منافع و مصالح تنگ نظرانه و خود محورینانه این سازمان صورت گرفته است؛ نه تنها نتوانسته‌اند به ارزیابی دقیق و همه‌جانبه‌ای از انحرافات که چه در درون این سازمان و چه در بیرون جنبش کمونیستی و نیروها و تشکلهای م.م.ل، واقعا موجود بوده است، دست یابد بلکه بدتر از آن بنحویت ناسالم و در عین حال ساده لوحانه‌ای کوشیده‌اند تا پرده ساتری بر واقعیات روشن انحرافات موجود در اندیشه و عمل گذشته و حال این سازمان فروکشند.

مسئله را از جوانب گوناگون مورد بررسی قرار میدهیم:



۱- مبارزه ایدئولوژیک

وچریکهای فدایی خلق :

" برای روسیه تاریخ بدست آوردن مارکسیسم بعنوان یگانه تئوری صحیح انقلابی ، واقعا سیر مصائب بود ، بدین معنی که آنرا به بهای نیم قرن شکنجه و قربانیهای بیسابقه ، قهرمانی انقلابی بی نظیر ، انرژی تصورناپذیر و تفحص فداکارانه ، علم آموزی و آموزش در عمل ، دلسردی و نومیدی ، واریسی و مقایسه با تجربه اروپا ، تحصیل نمود . . . از طرف دیگر بلشویسم ، . . . برای پایه خرائی تئوریک پدید آمد . . . (لنین ، بیماری کودکی " چپ روی در کمونیسم ") .

تاریخ پیدایش مارکسیسم- لنینیسم همواره با نبرد پیگیر ، سخت و مداوم با انواع تئوریهها و انحرافات گونهگون که پیوسته در جریان حرکت تکاملی آن بمشابه مقاومتهای ناگزیر بورژوازی در برابر رشد پرو- لتاریا و پیشرفت مبارزه طبقاتی آن ، عمل میکرد ، همراه بوده است . پیشرفت مبارزه تاریخی پرولتاریا با بورژوازی و امپریالیسم ، بدون مبارزه قاطع و سازش ناپذیر ایدئولوژیک با اپورتونیسم و رویزیونیسم ، بمشابه ایدئولوژیهای بورژوائی ، هرگز نمی توانسته امکانپذیر باشد .

بدین ترتیب مبارزه ایدئولوژیک ، بعنوان جزء تجزیه ناپذیر مبارزه طبقاتی پرولتاریا همواره بصورت اهرمی در دست پرولتاریا و سازمان رزمنده نماینده آن و در خدمت بازگشائی راه مبارزه انقلابی این طبقه در نابودی سرمایه داری و امپریالیسم ، قرار داشته است . هر جنبش انقلابی پرولتاریائی اگر در کنار خود ، یک مبارزه قاطع و بنیانی ایدئولوژیک با تمام مظاهر و تجلیات تئوریک و ایدئولوژیک بورژوازی در درون این جنبش بوسیله نیروهای راستین م. ل را به همراه نداشته باشد ، نمیتواند پرولتاریا را که از هر سودمعرض نفوذ و رخنه انواع ایدئولوژیها و گرایشات بورژوائی و خرد بورژوائی تولید کنندگان

خردی است که " پیوسته به صفوف پرولتاریا، پرتاب میشوند "، در امر مبارزه سترگش در جهت نابودی ارتجاع و امپریالیسم و سرنگونی حاکمیت سرمایه رهنمون سازد .

شاید بیش از این توضیح در مورد اهمیت و نقش " مبارزه ایدئولوژیک-یک " و ضرورت استمرار و ادامه کاری آن در هر شرایط و در هر مرحله از مبارزه انقلابی پرولتاریا " و نمایندگان سیاسی آن در هر جنبش انقلابی " بدلیل روشن بودن حقایق و احکام اساسی مارکسیسم-لنینیسم در این زمینه و وجود تجربیات گرانبهای چندین و چند ساله پرولتاریا در مبارزه رهائی بخش خود، ضروری بنظر نرسد، اما وقتی با استنباطات انحرافی و غیرپرولتری نویسندگان جزوه " مبارزه ایدئولوژیک از این مقوله مواجه می شویم، نمی توان بسادگی از روی این امر حیاتی و ضروری مرحله کنونی جنبش انقلابی ماگذر نمود .

نگاهی گذرا به چهره کنونی جنبش کارگری و کمونیستی، از یک سو و مجموعه شرایط نوینی که بر اثر تحولات سیاسی جاری بوجود آمده است از سوی دیگر میتواند نقش و اهمیت " مبارزه ایدئولوژیک " و ضرورت پافشاری بر آنرا از سوی کمونیستها با برجستگی تمام به نمایش بگذارد: تفرقه و تشتت موجود در میان کمونیستها، از نظر سیاسی، ایدئولوژیک و تشکیلاتی، عدم پیوند و رابطه درونی استوار و محکم میان م. ل. ها و طبقه کارگر، فراهم شدن فضای مساعد، برای رشد و گسترش انواع ایدئولوژیهای بورژوائی و خرد بورژوائی و در رأس همه آنها، رویزیونیسم مدرن بویژه نوع " حزب توده ای " آن، همه و همه حکایت از ضرورت بدل توجه کامل م. ل. ها به امر مبارزه ایدئولوژیک، در جریان مبارزه اجتماعی خود دارد .

اکنون امر وحدت کمونیستها، امر پیوند با طبقه کارگر و آمیزش آگاهی سوسیالیستی با مبارزه خود بخودی آن و بالاخره امر شرکت در مبارزه انقلابی و مکرراتیک مطابق تمام تجربیات پیشین جنبش های انقلابی نمی تواند از امر مبارزه ایدئولوژیک با نظریات و تئوریهای

انحرافی غیر پرولتری و ضد مارکسیستی که بمثابة سدی در برابر تحقیق و ظایف فوق عمل می‌کند، جدا باشد.

اما رفقای نویسنده جزوه علیرغم توجهی که ظاهراً به مبارزه ایدئولوژیک نمودند، از آنجا که یک حرکت اساساً توجیهی انجام داده‌اند و کوشش‌شان بر این بوده است که راهی برای فرار از انتقاد از خود صادقانه بیابند نتیجتاً نتوانسته‌اند به یک درک انقلابی و درست از مبارزه ایدئولوژیک دست یابند.

وقتی رفقای نویسنده، مبارزه ایدئولوژیک با انحرافات گذشته را تنها به ضرورت "تعیین تکلیف گذشته" و "نقد جامع آثار منتشره از طرف سازمان در سالهای قبل" و "تصفیه و پاکسازی پیرایه‌های غیر مارکسیستی و غیر پرولتری از تئوری و پراتیک سازمان" (جملات داخل گیومه از جزوه "مبارزه ایدئولوژیک") نقل شده است محدود می‌کنند و تلویحاً این نظر را بدست می‌دهند که گویا خود بخود بدون هیچ‌گونه مبارزه بین دوشی و دوتفکر در درون آنها "سازمان به اندیشه نوینی دست یافته است و جریان جدیدی از طریق مبارزه و طرد و نفی جریان حاکم برگزیده متولد نشده و ایدئولوژی و بینش "سازمان" دچار تحول بنیادین نگشته است، آنگاه این تصور هم پیش می‌آید که مبارزه ایدئولوژیک از نظر رفقا عبارت است از صرفاً تدوین و جمع‌بندی یکسری انتقادات که به گذشته دارند و برپایه این تصور طبیعی هم هست که انجام این "وظایف" را با وظایف مهمتری که همانا شرکت در قیام و تدارک آن است، در مغایرت دیده و آنرا به‌زمانی دیگر - پس از قیام - موکول نمایند.

وقتی که رفقای نویسنده "جزوه" معتقدند که با انحرافات اساسی و بنیانی گذشته میتوان برخورد نکرد و در عین حال در جنبش رو به اعتلاء توده‌های "نقش بیشتر و موثرتر"، بدست آورد و "برخورد به‌موقع و فعال با مسائل مبارزه و انقلاب" ❀ نمود، ناگزیر جز این

❀ جملات داخل گیومه از جزوه "مبارزه ایدئولوژیک نقل شده است.

نمی‌توان تصور نمود که اولاً این رفقا از درك همه‌حانه از انحرافات موجود در اندیشه و عمل جدا از توده خود در گذشته عاجزند و تاثیرات آنرا بر تمامی زمینه‌های فعالیت انقلابی آن و منجمله شرکت در مبارزه توده‌ای نمی‌بینند. ثانیاً، مبارزه ایدئولوژیک را صرفاً به یک سری بحث‌های روشن‌فکرانه در "خانه‌های در بسته" محدود می‌کنند و آنرا از درون مایه اساسی مارکسیستی - لنینیستی خود، که همانا به مبارزه ایدئولوژیک از زاویه‌ای می‌نگرد که به کلی از زاویه نگرش رفقای نویسنده "جزوه" متمایز است، تهی می‌کند. ثالثاً، بنابر دست معتقدانند که بدون مبارزه با انحرافات گذشته و زدودن آن از دامان فعالیت‌های انقلابی سازمان، نمیتوان "در مبارزه روبه اعتلای توده‌ای" از موضعی پرولتاریائی و کمونیستی، آنچنان که در جهت منافع دراز مدت این طبقه باشد شرکت جست.

این برخورد به مبارزه ایدئولوژیک را چه چیزی جز یک کوشش توجیه‌گرایانه در جهت لاپوشانی انتقادات گذشته "سازمان" میتوان نام گذاشت. ما از رفقا سؤال می‌کنیم که اگر در این "سازمان" یک مبارزه ایدئولوژیک انقلابی صورت گرفته و از طریق مبارزه بین دو مشی و دو ایدئولوژی، سازمان به تحول نوینی دست یافته است، بنابراین چرا هیچ گونه، اشاره‌ای به خصوصیات، مشخصات و بینش جریان جدید از یکطرف و محورهای انتقادات شما به جریان حاکم گذشته از طرف دیگر نمی‌شود، و برعکس در اولین نقطه حرکت انتقادی خویش بجای انتقاد صادقانه از خود به دیگران هجوم آورده و آنان را زیر حملات و تازیانه‌های "انتقاد" های شداد و غلاظ قرار داده‌اید؟ آیا نفس حرکت، خود نشان نمی‌دهد که براستی رفقای فدائی نه - توانسته‌اند به یک تحول بینشی دست یافته و خود را از آن تفکر و ایدئولوژی خود محوربینانه و غیر توده‌ای مشی چریکی برهانند؟ آیا براستی برای خواننده این سؤال پیش نمی‌آید که چگونه و چرا این رفقا در حالیکه مدعیند به انتقادات گذشته خویش دست یافته‌اند،

در اولین حرکت خود ، پیش از يك انتقاد از خود صادقانه ، برد یگران تازیده اند . واقعا چرا ؟

و اما بعد : دیگر اینکه چگونه میتوان پذیرفت که رفقا بدون يك برخورد قاطع با انحرافات گذشته که مسلما نمی تواند از درك واقعی ایمن انحرافات جدا باشد ، بتوانند به وظائف و فعالیت های آتی خویش از موضعی پرولتری و کمونیستی پاسخ گویند ؟ مسئله برسر تدوین و طرح انتقادات در سطح جنبش نیست که انجام آن طبعا باید در رابطه با بسیاری از الوویت ها و مجموعه وظائف این سازمان مورد ملاحظه قرار گیرد . اما سخن اصلی برسر تحول بینش و درك واقعی انتقاد - ذات و رسیدن به يك ایدئولوژی واقعا توده ای است . درك و بینشی که اگر محصول يك مبارزه ایدئولوژیک سالم و همه جانبه در درون این سازمان نباشد ، در واقع میتوان گفت که يك تحول انقلابی و بنیادی - نسبی صورت نگرفته است . و متأسفانه اولین حرکت انتقادی این رفقا ، نه تنها چنین تحول ، بینش و درك درگرون شده ای را نشان نمی دهد ، بلکه متأسفانه دقیقا ادامه همان بینش و شیوه های گذشته را در ذهن متبادر میکند .

و اما بعد ، رفقا با ارائه يك تصویر نادرست و غیر اصولی از مبارزه ایدئولوژیک ، آنرا از مضمون و محتوای واقعی و انقلابی آن تهی می سازند . این رفقا معتقدند که گویا "مبارزه ایدئولوژیک" میتواند جدا از پروسه پیوند با طبقه کارگر و کار سیاسی تشکیلاتی در میان آنان ، جدا از شرکت در انقلاب و مبارزه انقلابی ، بطور واقعی صورت گیرد و یا بالعکس امر شرکت در مبارزه طبقه کارگر و پیوند یابی با آن امر شرکت در مبارزه دموکراتیک و انقلابی ، میتواند جدا از پیش-برد مبارزه ایدئولوژیک سالم و همه جانبه با جلوه های گوناگون آن انحرافات غیر پرولتری و ضد مارکسیستی ، تحقق یابد . این را شاید رفقا به صراحت نگفته باشند ، اما آنجا که با برشمردن مجموعه وظائف سه گانه ای که قبل از قیام در برابر سازمان آنها قرار گرفته بود ، خود

را ملزم به برگزیدن و نیرو نگدارد. بر سر یکی از آنها می دانسته اند ،
انگاه این استنباط غیر مارکسیستی و این کوشش در جهت تجزیه مکانیکی
و عتاف سه گانه فوق ، پروشنی به نمایش گذاشته میشود .

رفقای نویسنده " جزوه " میگویند که سازمان آنها در مقام پاسخگو-
ئی به " اتهام " بی توجهی به مبارزه ایدئولوژیک در سطح جنبش کمو-
نیستی . . . بر آن شده است که نیروهای سازمانی را میبایست
روی یکی از سه وظیفه ذیل متمرکز نماید : " ۱- بسیج تشکیلاتی برای
پیگیری مبارزه ایدئولوژیک و تعیین تکلیف با گذشته و . . . ۲ - بسیج
کارها و امکانات هواداران برای پیشبرد کار در میان طبقه کارگر . . .
۳ - بسیج همه کارها و امکانات هواداران و بکارگیری همه اشکال
مبارزاتی برای شرکت هرچه فعالتر در جنبش روبه اعتلای توده‌ای و . . .
بر خورد به موقع و فعال با مسائل مبارزه و انقلاب (" مبارزه
ایدئولوژیک " صفحه ۳ و ۴) و بالاخره این رفقا تصمیم میگیرند که
از میان این سه وظیفه بدون ارتباط با هم با رها کردن دو وظیفه
اول ، راه سوم را در پیش گیرند و تمام توان سیاسی و سازمانی خود
را در جهت تحقق آن متمرکز نمایند . !

مارکسیست - لنینیستها یک لحظه نمی توانند تصور کنند که
شرکت در امر مبارزه انقلابی و جنبش توده‌ای می تواند جدا از شرکت
انها در مبارزه طبقه کارگر و پیوند استوار و محکم میان خود و این
طبقه ، جدا از مبارزه ایدئولوژیک قاطع با تمام انحرافات جاری در سطح
جنبش انقلابی و کارگری و کمونیستی ، به ویژه آن انحرافات که گریبانگیر
خود آن نیرو و تشکل بوده است ، معنای واقعی خود را باز یابد
هر گام شرکت در مبارزه انقلابی با گرازموضع و منافع پرولتاریا در این
انقلاب صورت نگیرد ، در نهایت جز در غلطیدن به دامان یک اید-
ئولوژی و بینش " تمام خلقی " و خرده بورژوازی چیز دیگری نمی تواند
باشد .

همچنین شرکت کمونیستها در انقلاب دمکراتیک و مبارزه توده‌ای
اگر بر پایه یک بینش طبقاتی و از زاویه منافع ، خواسته‌ها و برنامه

پرولتاریا صورت نگیرد، که این خود همواره و در همه حال یک کار مستمر سیاسی - تشکیلاتی در میان طبقه کارگر و کارآگاه‌گرا نه‌تبلیفی و ترویجی حول شمارهای تاکتیکی و برنامه‌ای انقلاب در میان این طبقه و کوشش در جهت کشاندن طبقه کارگر به این مبارزه انقلابی و دموکراتیک را ایجاد میکند، جز ارائه یک استنباط غیر پرولتاری و تمام خلقی از شرکت در مبارزه دموکراتیک استنباطی که بر خاسته از همان بینش و ایدئولوژی جدا از توده و عموم خلقی مشی چریکی است، چیز دیگری نمی‌تواند باشد؛ همان التقاطی که رفقای فدائی را دچار تناقض نموده است: تناقض میان کار در میان طبقه کارگر و شرکت در انقلاب.

رفقای فدائی اصرار دارند که کار سیاسی - تشکیلاتی در میان طبقه کارگر و نگرش طبقاتی به مبارزه پرولتاریا در انقلاب دموکراتیک را در مقابل شرکت در مبارزه انقلابی و دموکراتیک قرار دهند. این نگرش بدانجا میرسد که این رفقا هرگونه برخورد طبقاتی به امر شرکت در انقلاب را معادل اکونومیسم دانسته و با ارائه همان بینشی که اکونومیست‌ها از کار در میان طبقه کارگر ارائه میدهند و ظاهراً برای تبرّی‌جستن از این بینش، خود بشکل دیگری پرولتاریا را بحال خود رها کرده و به دامان بورژوازی می‌اندازند. به این مسئله در بررسی قیام باز خواهیم گشت.

و اما برخورد رفقای فدائی با کسانی که آنها را مورد انتقاد قرار داده‌اند جالب‌تر است. این رفقا ابائی ندارند که در پناه آتش شلیک اتهامات و انتقادات خود به عناصر ناشناخته، و حمله به نظرات احیاناً نادرست آنها * سنگر گرفته و با مخدوش کردن مرز میان موضوعات

* ما در اینجا به حملات و تهاجمات یکجانبه و نابرابری کوه نویسندگان جزوه، به انتقادات موهوم عناصر موهوم‌تر "زندانی" و یا

صحيح و ناصحيح گرييان خویش را از يك برخورد اصولی با مسائل و واقعات رهائی بخشند . آنها در پوشش حمله به آن کسانی که گویا به مردم میگفتند که " چون دچار تناقضات ایدئولوژیک شده اند متأسفانه فعلا نمی توانند برای آنها کاری بکنند و میل دارند که مردم را در زیر رگبارها و گلوله ها رها کنند و در خانه هایشان به درازگوشی بنشینند . " و متقابلا سازمان راز " شرکت هرچه فعالیت در جنبش روبه اعتلای تودمای " منع کرده و پیشنهاد نشستن در "خانه" و پیشبرد امر مبارزه ایدئولوژیک را به آنها میداده اند به نفعی و خدشه دار کردن آن استنباط کمونیستی و پرولتری از مبارزه ایدئولوژیک که همواره آنرا بعنوان يك وظیفه جدا ناشدنی و لا ینفک از سایر وظائف عملی کمو - نیستها میدانند ، پرداخته اند . آنها با ارائه يك استنباط غیر مار - کسیستی ، از تئوری و مبارزه ایدئولوژیک و ارائه تلقی جد لهای رو -

" خارجه نشین " ایراد کرده اند ، کاری نداریم . ما نمیدانیم که واقعا این رفقا چه انتقاداتی را به آنها طرح کرده اند ، اما وقتی که سیر برخورد - های غیر سیاسی ، تحریف آمیز ، مفروضانه ، ناسالم و پرخاشجویانه این رفقا را به نیروهای دیگر م . ل و بویژه به سازمان ما ، - نه تنها در این " جزوه " بلکه همچنین در مطبوعات گذشته این سازمان (نگاه کنید بسه برخورد های معامله گرانه این رفقا در " جزوه " وظایف اساسی ... " ، با انحرافات گذشته سازمان ما و بویژه موضع ما در برابر نیروهای مذهبی - که از جا - نب خود ما در اساس مورد انتقاد قرار گرفته بودند - و باز هم نگاه کنید ، به برخورد های دون کیشوت وار و تحریف آمیزی که این رفقا با نقطه نظرات سیاسی ما - البته بدون آنکه حتی هیچ نامی از ما برده باشند - در جزوه " بازهم درباره وظایف اساسی ... " کرده اند) بطور دقیق مورد ارزیابی قرار میدهیم ، نمی توانیم ، نسبت به حقانیت گفته های نویسندگان این جزوه در مورد " نظرات " و " انتقادات " و " پیشنهادات " این افراد به " سازمان " چ . ف . خ . دچار تردید و ناباوری نشویم .

شنفکرانه و آکاد میستی از آنها و سپس با منتصب کردن این تلقی به افراد منور کوشیده اند تا برای همیشه گریبان خود را از مقولات تفویری و مبارزه ایدئولوژیک به معنای واقع آن رهائی بخشند. و به تقدیس آن "پراتیکی" بپردازند که سالهاست مدعیان مشی چریکی، بسدان توسل جسته اند، "پراتیکی" که ماهیت آن در عمل جز یک سلسله اقدامات و عملیات منفرد و جدا از توده چیزی نبوده است. به عبارت دیگر اگر پرده کلمات و عبارات زیبا و فریبنده را به کناری بزنیم بدرستی میتوان در پس آن دودهای غلیظی که این رفقای "عمل زده" و بی اعتنا به "تئوری" بپا کرده اند، مایه های جا افتاده آن استنباطات نیمه آنارشیستی - نیمه نارودنیکی پراتسین محدود نگری که تفویری را سدی در برابر حرکت غلیان یافته و پرتب و تاب تمایلات آتشین خویش می بیند، مشاهده کرد.

اما این تمام مسئله نیست، موضوع را از زاویه دیگری نیز میتوان مورد برخورد قرار داد.

همانطور که گفتیم، مبارزه ایدئولوژیک جزء لاینفک مبارزه طبقاتی پرولتاریا و کمونیستها است. اما اگر درست است که این "مبارزه" زما-نی میتواند واقعا کمونیستی و پرولتری باشد که از نیازهای واقعی جنبش کارگری و کمونیستی برخاسته باشد، آنوقت معتقد میشویم که این "مبارزه" در هر زمان و در هر مقطعی از جریان مبارزه انقلابی بنا بر آنکه چه شرایط و مختصات بر جنبش کارگری و کمونیستی حاکم باشد مضمون و محتوای آن، بر اساس همان شرایط و نیازها معین میگردد. به عبارت دیگر مبارزه ایدئولوژیک در جنبش کارگری و کمونیستی، همواره باید ناظر بر آن انحراف عمده ای باشد که این جنبش ها را از درون و بیش از تمام انحرافات دیگر در معرض مخاطره قرار میدهد. و مبارزه با انحرافات فرعی و غیر عمده دیگر میبایست حول مبارزه با این انحراف عمده و اساسی، و در رابطه تنگاتنگ با آن، انجام گیرد.

نگاهی گذرا به شرایط نوین سیاسی و اجتماعی، شرایطی که از زمان

شکل گیری بحران سیاسی اقتصادی درون جامعه و تزلزل و فروپاشی -
 شیدگی درونی رژیم حاکم از یکسو و رشد مبارزه طبقاتی و آمدن
 گروهها و نیروهای گوناگون اجتماعی به میدان مبارزه از سوی دیگر
 آغاز شده و تاکنون ادامه دارد، میتواند باسانی چهره آن انحراف اس-
 سی ای را که هم اکنون بیش از تمام انحرافات دیگر، جنبش کارگری
 و کمونیستی ما را مورد تهدید جدی قرار میدهد، نمایان سازد. این
 شرایط منجر به آن شد که ما ریحزده، دارو دسته، مزدور و رویزیونیست
 " کمیته مرکزی " بر اثر گرمای جنبش توده ای و اعتلای انقلابی جامعه، به
 تدریج از کنج لانه اپورتونیسم و رویزیونیسم به حرکت درآمده و با دهان
 باز و نیش های آماده به " استقبال " مبارزه انقلابی خلق و بویژه
 جنبش کارگری و کمونیستی ما بشتاید .

این رشد و پاگیری فزاینده جریان رویزیونیستی ، بخصوص پس از قیام
 و با فراهم شدن زمینه لیبرالی رشد و گسترش نیروهای سیاسی گوناگون
 شتاب بیشتری بخود گرفته است . این واقعیت اگر در کنار : اول
 ضعف و تشتت سیاسی - ایدئولوژیک و تشکیلاتی نیروهای م - ل ثانیاً :
 پشتوانه عظیم مادی و ایدئولوژیک این جریان رویزیونیستی در سطح
 جهانی و ثالثاً : وجود زمینه های جذب و حل جریانات رادیکال خرده -
 بورژوازی (نگاه کنید به مواضع اخیر سازمان چریک های فدائی خلق در
 قبال رویزیونیسم و حزب توده) ، در نظر گرفته شود ، آنگاه براحتمس
 میزان آن خطراتی که هم اکنون از سوی رویزیونیسم بطور کلی و عاملان
 داخلی آنها ، نسبت به جنبش کارگری ، کمونیستی و حتی انقلابی میهن
 - مان واقعا وجود دارد ، احساس نمود . بویژه اینکه این رویزیونیسم
 هم اکنون فقط در انحصار نوع خروش چنی قرار نداشته و پیدایش
 رویزیونیسم نهی نوع " چینی " در عرصه جهانی و وجود دستیاران
 پیدا و پنهان آنان در صفوف جنبش کمونیستی ، بردامنه انواع و اشکال
 گوناگون این رویزیونیسم بطور دهشتباری افزوده است .

بنابراین رویزیونیسم در حال حاضر ، با حضور فعال خود در جا -
 معه و در جنبش کارگری و کمونیستی ما تبدیل به انحراف عمده ای شده

است که وظیفه بسیج تمام نیروها را جهت پراه انداختن يك مبارزه^۱ ایدئو-
لوژیک فعال و همه جانبه با آن، بر عهده^۲ تمام نیروهای راستین م- ل
که خواهان زدودن و پالایش جنبش کارگری و کمونیستی از پیرایه‌های
انحرافی - رویزیونیستی - میباشند، قرار داده است .

هم اکنون مبارزه ایدئولوژیک، اگر فارغ از این جهت گیری و جدا
از این مضمون و محتوای اصولی باشد، اگر مبارزه با انحرافات دیگر از
زاویه مبارزه با این انحراف عمده^۳ ضد مارکسیستی - لنینیستی مورد
نظر قرار نگیرد، راه را برای نفوذ این انحراف، و نفوذ ایدئولوژی
بورژوازی در جنبش کارگری و کمونیستی براحتی باز میگذارد .

امروز مبارزه با تمامی انحرافات رادیکال خرنبورژوازی (از جمله
مشی چریکی)، بدلیل رابطه درونی ناگزیری که میان این انحراف و
جریانهای وابسته بدان با انحرافات رشد یابنده رویزیونیستی ایجاد شد
است، میسر نخواهد شد، بهیژه آنکه مواضع سانتریستی و لیبرالی رفیق
جزئی که مدتهاست سازمان چ- ف بخ بر آن پای می فشارد و تربیست
ایدئولوژیکی که این مواضع در "سازمان" بوجود آورده است، بستر
خطرناکی ایجاد کرده است که نیروهای صادق و ناآگاه را به سمت
رویزیونیسم می کشاند .

همچنین امروز مبارزه با اکونومیسم، به مثابه جلوه‌ای از سیاست
بورژوازی در جنبش کارگری و کمونیستی، اگر در چهارچوب مبارزه با
رویزیونیسم و کوشش برای نابودی پایه‌های ایدئولوژیک - سیاسی آن
در این جنبش‌ها، مورد توجه قرار نگیرد، به مبارزه‌ای بدون ثمر و
پوچ بدل خواهد شد .

۱- امروز هر گونه مبارزه در راه دست یابی به يك ایدئولوژی و تئوری
واقعا انقلابی، و استحکام پایه‌های ایدئولوژیک جنبش کمونیستی و
کارگری، اگر از مجرای مرزبندی قاطع و بدون گذشت با رویزیونیسم و
مبارزه در جهت افشای همه جانبه آن، صورت نگیرد، دست یابی به
تئوری و ایدئولوژی انقلابی مطلقا میسر نخواهد بود .

امروز وحدت جنبش کمونیستی و تشکیل ستاد رزمنده پرولتاریا جز از طریق يك مبارزه واقعی و پرتوان ایدئولوژیک با رویزیونیسم و افشا و طرد آن از صفوف جنبش کمونیستی و کارگری بدون تردید، امکانپذیر نخواهد بود. و بالاخره امروز و با قطعیت بیشتری نسبت به گذشته " مبارزه با امپریالیسم بدون مبارزه با رویزیونیسم " به امری یوچ و بی-معنا مبدل خواهد شد (نقل به معنی از لنین)

اما علیرغم تمام این واقعیات، نویسندگان جزوه " پیش به سوی مبارزه ایدئولوژیک " که مدعیند در آغاز راه يك مبارزه ایدئولوژیک در جهت " زدودن پیرایه های غیرمارکسیستی " از دامن جنبش کمونیستی و تأمین امر وحدت جنبش کمونیستی هستند، از تکیه بر چنین جهت و مضمونی، در مبارزه ایدئولوژیک خود فارغ میباشند، آنها نه تنها نتوانسته اند مرزهای ایدئولوژیک خود را با رویزیونیسم به روشنی ترسیم نمایند (اگر معتقدند که چنین مرزی وجود دارد)، امری که در اولین گام برای " مبارزه ایدئولوژیک " با دیگر انحرافات جاری در جنبش کمونیستی و کارگری مطلقا الزامی و ناگزیر است، بلکه مضمون و محتوای " مبارزه ایدئولوژیک " آنها نیز بکلی فاقد دورنما و یا حداقل چشم اندازیک مبارزه پیگیر و همه جانبه با این انحراف عمده جنبش کمونیستی و کارگری می باشد. هم از این روست که بروشنی میبینیم مثلا مبارزه این رفقا با " انحرافات " اکونومیستی واقعا موجود در میان نیروهای م-ل که در جریان قیام بطور برجسته ای نمایان شد (به این موضع در سطور آینده خواهیم پرداخت)، نیز فاقد یکجانبه صحیح و اصولی و فاقد يك بنیاد مستحکم تئوریک و ایدئولوژیک می باشد. و به همین سبب نیز خط مبارزه ایدئولوژیک که رفقای نویسنده دنبال کرده اند، از آنجا که فاقد يك جهت و سوی روشن و کمونیستی است، در نهایت، جز پراکنده گوئی های پیشمار و جز کلی گوئی ها و جمله پردازی های کلیشه ای، و جز برخورد های لیبرالی و رفرمیستی با انتقادات و انحرافات موجود در اندیشه و عمل این سازمان و ...

شمره دیگری نداشته است و همینطور نتوانسته است که از يك موضوع اصولی و استوار به انتقاد جدی از گذشته بپردازند .
این " غفلت " رفقای فدائی از مرزبندی دقیق با رویزیونیسم و قرار ندادن پایه‌های مبارزه ایدئولوژیک خویش بر بنیاد يك مبارزه قاطع همه جانبه با آن ، مسلماً وقتی در کنار آن " صراحت " قابل تحسین در اعلام مواضع سازشکارانه و راست گرایانه این سازمان نسبت به سوسیال امپریالیسم شوروی و سوسیالیستی خواندن این کشور غارتگر و تجاوزکار ، و محدود کردن دامنه انتقادات خود به " برخی گرایشات رویزیونیستی در سیاست های خارجی این کشور " (*) مورد نظر قرار گیرد ، بخواهی مشاهده میشود که این " غفلت " نه تنها يك امر " اتفاقی " و مقدلوزیک نبوده است ، بلکه دقیقاً انعکاس رشد يك سیستم فکری و ایدئولوژیکی جدید در این سازمان و رهبری آن میباشد ، که نطفه‌های آن از مدتها پیش بتدریج در این سازمان بسته شده بود . و عملکرد خود را در تمامی پهنه های ایدئولوژیک - سیاسی آن ، بروشنی به نمایش گذاشته است .

* - به نقل از صاحب‌های اخیر نمایندگان این سازمان با خبرنگار -
ران مطبوعات و جراید کشور .

۲- ماهیت بحران ایدئولوژیک - سیاسی

سازمان چریکهای فدایی خلق

و نحوه برخورد رفقای نویسنده "جزوه" با آن

تفصیل و تحولاتیکه در طی دو دهه اخیر در ایران صورت گرفت ، باعث برهم خوردن معادلات و مناسبات اجتماعی و طبقاتی جامعه و ایجاد شرایط نویینی که بکلی با اوضاع اجتماعی گذشته تفاوت داشت ، گردید .

این امر به علاوه تغییراتی که در سطح جنبش جهانی کمونیستی تکوین یافته و با ایجاد شکاف در میان آن ؛ جریانهای ایدئولوژیک نویینی پای به عرصه وجود گذاشته بودند ، منجر به پیدایش شرایط جدیدی گشت که کمونیستها را برای راهگشائی امر مبارزه و پیشبرد فعالیت های انقلابی خود ، ملزم به یک برخورد دقیق و همه جانبه به آن و پایه گذاری یک خط مشی صحیح انقلابی ، بر اساس تغییرات عینی و ذهنی فوق می نمود .

لیکن نیروهای انقلابی م - ل که بطور کامل از جریان رویزیونیستی جهانی و عاملان داخلی آنها گسسته بودند ، نتوانستند آن پاسخ لازمی را که جوابگوی چنین نیازهایی باشد ، ارائه دهند . این نیروهای جوان و مبارز ، در صدد نبودند تا خلائی را که بدلیل اپورتونیسم و رفر - میسم چندین ساله " حزب توده " و نهایتا در غلطیدن آن بدامان رویزیونیسم مدرن ، بر جنبش کمونیستی حاکم کرده بود ، با کوشش و توان انقلابی خود جبران کنند ، پرچم فرو افتاده مارکسیسم - لنینیسم را بر فراز لاشه های متعفن و پوسیده ، این جریان ضد انقلابی برافرازند و سنت های پرافتخار " حزب کمونیست ایران " را که سالها بدست فراموشی سپرده شده بود ، بیدار نمایند . اما در این میان علیرغم شور انقلابی و ایمان خلل ناپذیر خود ، راه را بدرستی باز نشناختند و

به بیراهه رفتند - مجموعه شرایط و زمینه‌های عینی و ذهنی موجود ، بخش غالبی از این نیروهای جوان جنبش کمونیستی را به سمت يك گرایش "چپ" ، به سمت خط مشی چریکی جدا از توده سوق داد . این مشی علیرغم انقلابی گریش ، بنابر خصوصیات ایدئولوژیک و سیاسی آن ، هم-چنان که تجربیات چندین ساله عملکردش نشان داد ، بهیچ رو در پی گره گشائی تئوریک و سیاسی ایدئولوژیک جنبش کارگری و کمونیستی و یا - فتن پاسخ در خوری برای آنها نبود و نمی توانست باشد .

مضمون و اشکال خاص مبارزه نیروهای چریکی ، ملزومات و نیازمند - یهای خاصی را ایجاب میکرد که بکلی جدا از ملزومات و نیازهای جنبش کارگری و کمونیستی بود .

نیازهایی که سازمانهای بسته چریکی ، با بافت روشنفکری و خرده- بورژوازی جدا از توده خود میآفرید از نظر عملی و نظری پاسخی را می طلبید ، که بکلی با پاسخ يك سازمان و نیروی کمونیستی ، که نه از نیازمند یهای يك سازمان بسته روشنفکری بلکه از نیازمند یهای مبارزه اجتماعی و طبقاتی جامعه ، نیازهای رشد مبارزه طبقاتی پرولتاریا حر-کت می کند ، مغایرت داشت . و این خود زمینه " بحران و تناقضات درون این مشی و این جریان را دیکال خرده بورژوازی را بتدریج فراهم میکرد . در حقیقت این " بحران " حاصل تضاد میان دو نیاز نظری و عملی بکلی متفاوت ، تضاد میان نیازهای رشد و توسعه جنبش کارگری و کمونیستی و عدم توانائی سیستم های بسته چریکی و تشکلهای جدا از توده ی روشنفکری در پاسخگویی به این نیازها بود .

طبیعتا رشد و گسترش این " بحران " و اثر بخشی آن بر جریان فعالیت انقلابی مبارزه چریکی و به بن بست رساندن این مبارزه امری بود که می بایست بتدریج و در طی یک دوره مبارزه اجتماعی ، در برخورد با واقعیات و قانونمند یهای مبارزه طبقاتی صورت گیرد .

اما اگر مشی چریکی در دوره رکود نسبی جامعه و در زمانیکه بحرانها و تضاد های اجتماعی در نهان رشد کرده و تبارز آشکاری نیافته

بودند، در زمانیکه نیروهای "خاموش" جامعه به مبارزه آشکار طبقاتی برنخاسته و تنها نیرویی که صحنه سیاسی را به جولا نگاه مبارزه طبقاتی خود تبدیل کرده بود، بخش‌هایی از خرده بورژوازی انقلابی بویژه روشنفکران بودند، توانست جای پای در میدان مبارزه سیاسی بیابد، و به ازای نازل و محدود بودن سطح نیازمندیهای رشد جنبش توده-ای و کارگری، در برابر رژیم دیکتاتوری حاکم عرض اندام نماید، مسلماً این معادله در شرایط پیشرفته تر مبارزه اجتماعی نمیتوانست همچنان برقرار بماند.

رشد آگاهی سیاسی توده‌ها و بویژه نیروهای که توده هوادار و هاله‌ی زیرین این جریان انقلابی را تشکیل میدادند از یکسو و رشد بیشتر تضادهای اجتماعی، بحرانهای سیاسی-اقتصادی جامعه و گسترش فزاینده مبارزات طبقاتی و بحرکت درآمدن آن اقشار طبقات "خاموش" مردم که نیروی اصلی انقلاب بودند از سوی دیگر و همزمان با آن پیچیده تر شدن و گسترش یافتن تمام مسائل، مشکلات و نیازمندیهای جنبش توده‌ای بوجود آورده بود، بتدریج مشی چریکی را در بن بست از عجز و ناتوانی و شکست تدریجی فرو برده و بردامنه "بحران" درونی این جریان می‌افزود. اما از آنجا که یکی از ویژگی‌های جریانهای چریکی گرایش "عموم خلقی" موجود در آن بود، یعنی جریانهای ایدئولوژیک گوناگون سیاسی بدلیل متعدد از جمله خصلت جدا از توده‌تشکل‌های چریکی و التقاط‌های موجود در تفکر و بینش آنها و نیز عدم برآمد سیاسی و طبقاتی جامعه و ناتوانی آنها از ایجاد یک مرزبندی قاطع و روشن سیاسی با جریانهای ناهمگون، امکان مسی یافتند که بدون یک مرزبندی روشن و قاطع با یک-دیگر در یک سیستم سیاسی-تشکیلاتی گرد آیند، طبعاً همزمان با رشد بحرانها و تناقضات درونی این "مشی" جریانهای ناهمگون موجود در آن نمی‌توانستند پاسخ‌های یکسانی به این بحرانها و تناقضات بد-هند.

رشد مبارزه طبقاتی و برآمد آشکار سیاسی در جامعه، ضرورت يك مرزبندی قاطع میان جریانهای گوناگون درون این مثنی را ایجاب کرده بود و اجازه نمیداد که تمامی این گرایشات ناهمگون همچنان و بدون استقرار بر منافع و مصالح سیاسی و طبقاتی یکی از نیروهای اجتماعی، که پایه عرصه مبارزه آشکار گذاشته بودند، در کنار یکدیگر و در لاک جدا از توده و روشنفکری خود باقی بمانند.

این ضرورت و ناگزیری مرزبندی میان جریانات گوناگون، در تقارن با رشد بحرانهای درونی مثنی چریکی، طبعاً آنچنان شرایطی را فراهم میکرد که هر کدام از این نیروها بتوانند به مقتضای بینش و ایدئولوژی طبقاتی خود، در صدد مقابله جویی و پاسخ بدین بحران برآیند. و همانطور که واقعیات نیز بیه روشن نشانی داد، در مجموع سه جریان متفاوت با مختصات و سمتگیریهای مشخص سیاسی - ایدئولوژیک به مقابله با این بحران برخاستند و در صدد پاسخگویی به آن برآمدند. بخشی از این جریان با افتادن در ورطه يك گرایش اپورتونیستی راست، از موضعی لیبرالی به این بحر - ان پاسخ داده و با ترك مواضع دمکراتیک و انقلابی مثنی چریکی به جبهه اپورتونیسم و لیبرالیسم پیوست.

بعنوان مثال اگر این جریان لیبرالی در درون بخش منشعب از سازمان مجاهدین خلق، در دوره اوج بحران مثنی چریکی و انعکاس آن در این سازمان (سال ۵۵)، از يك موضع انحلال طلبانه و پاسیفیستی به مقابله با بحرانها و تناقضات درون این مثنی برمیخیزد در همین زمان، این جریان لیبرالی در سازمان چریکهای فدائی خلق، بشکلی دیگر و بصورت يك جریان رویزیونیستی دست به انشعاب میزند و با کندن بخشی از این سازمان، بطور کامل به منجلاب رویزیونیسم و اپورتونیسم در می‌غلطد.

در واقع این جریان، اگر تا آن زمان بدلیل فوق توانسته بود بطور خاموش در بطن این مثنی لانه گزیند، با رشد بحرانهای درونی جریانهای وابسته به این مثنی و هم زمان با آن، با رشد جریانهای لیبرالی

درون جامعه و فراهم شدن زمینه رشد و گسترش آن در عرصه مبارزه سیاسی و تسریع حرکت پولاریزاسیون اجتماعی و سیاسی، میبایست مرزخویش را با دیگر جریانهای موجود در این مشی، بطور قاطع روشن نموده و پاسخ سیاسی و طبقاتی خود را در مقابله با این بحرانها بطور آشکار روشن سازد. بخشهایی از این جریان، که در پراتیک مبارزاتی خود با درک این تناقضات و بحرانها و ریشههای اساسی سیاسی - ایدئولوژیک آنها نائل آمده بودند، نتوانستند پاسخ مناسبی را چه از نظر عملی و چه نظری به این بحرانها و تناقضات بدهند و با حرکت از یک موضع کمونیستی و با درک واقعیات اجتماعی و مبارزه طبقاتی، به حل و رفع اساس این نارسائیها و تناقضات کمر بندند. و این بحرانرا به نفع منافع پرولتاریائی و به سود مواضع کمونیستی، حل نمایند و در یک مسیر در مجموع درست مارکسیست - لنینیستی قرار گیرند.

این بخشها در حقیقت نمایندگان آن جریانهایی در درون مشی چریکی بودند که بتدریج خویشتن را با مواضع پرولتاریائی و با نیازمند - ییهای مبارزات طبقه کارگر، منطبق کرده و خواهان برخورد از یک موضع ارتدکسال کمونیستی به بحرانهای درونی مشی چریکی بودند.

این بخشها بدلیل قدرت انطباق خود با قانونمندیهای مبارزه طبقاتی و نیز بدلیل فراهم شدن زمینههای عینی و ذهنی رشد خود، در مدت کوتاهی توانسته به رشد فزایندهای دست یافته و نیروهای صادق بسیاری از میان روشنفکران انقلابی و توده معتقد به مشی چریکی را بسمت خود جذب نمایند.

اما پاسخ سوم، از سوی آن بخشهایی بود که اگر در مجموع بسه دامان یک گرایش راست اپورتونیستی و لیبرالیستی، سقوط نکردند، اما نتوانستند مبارزه خویش را با نیازهای رشد مبارزه طبقاتی منطبق نمایند و از یک موضع پرولتاریائی و کمونیستی به ضروریات موجود جامعه پاسخ بدهند. این بخش که بطور عمده سازمان چ - ف - خ را در بر می گرفت با نوساناتی به چپ و راست نسبت به گذشته و تغییراتی محدود در سطح برای رهائی از بن بستها و بحرانهای این مشی، در مجموع

بر راستای همان مشی جدا از توده چریکی به حرکت خود ادامه دارند
این تغییرات و تعدیلات محدود (✱) میتوانست موقتا از دامنه بحران
موجود در این مشی که دیگر سازمان چریکهای فدائی خلق تنها
سازمان عمده وابسته به آن بود، بکاهد. و به آن اجازه دهد که به حرکت
خود در صحنه مبارزه سیاسی ادامه دهد.

اما روشن است که این کاهش دامنه بحران يك امر كاملا موقت و
محدود بود. حرکت شتاب آلود اعتلای جنبش توده‌ای و کارگری و فشار
های ناشی از افزایش نیازها و مسائل و معضلات این رشد ووظا-
یفی که از این مسیر در پیش پای کمونیستها قرار میگرفت، از یکسو و رشد
فزاینده آگاهی توده‌ها و بویژه روشنفکران بر اثر شرایط مساعدی که از
نظر اشاعه متون و آثار مارکسیستی - لنینیستی در جامعه فراهم شده
بود از سوی دیگر، مجموعا بر دامنه رشد بحران ایدئولوژیک سیاسی
این جریان با سیر صعودی شگرفی افزود. و این سازمان را بر سر دو
راهی پیوستن به یکی از دو قطب متضاد بورژوازی و یا پرولتاریا قرار داد.
این فشارها در حرکت یکساله اخیر این سازمان، موجبات ورود
يك سلسله التقاطها و نظریات و عملکردهای سیاسی این سازمان بسود
نظریات و بینش‌های توده‌ای و توجه به مبارزات و جنبش‌های کارگری و
کار سیاسی - تشکیلاتی در میان این طبقه، گردید، که آثار آن در
مطبوعات این سازمان در طی این دوره بوضوح مشهود است. لیکن
از آنجا که این التقاطها، بر پایه بینش همان مشی جدا از توده‌چر -
یکی قرار داشت نتوانست تأثیر چندانی بر این بحران و کاهش دامنه
آن باقی گذارد.

(✱) - رجوع کنید به انتقاداتی که سازمان چریکهای فدائی خلق در
نشریه پیام دانشجوی ۳ در نقد نقطه نظرات رفیق احمدزاده مطرح
کرده‌اند و مطابق آن این نقطه نظرات را "چپ روی" ارزیابی کرده
اند.

اما فراهم شدن تدریجی يك موقعیت استثنائی ناشی از رشد شگرف جنبش توده‌ای و سپس حادثه قیام بهمن ماه ، منجر به عدم پیشروی این بحران و خارج شدن رهبران این سازمان از منگنه فشارهای فوق-الذکر ، در يك مرحله كاملا گذرا و موقت ، گردید .

از همان هنگام که رشد انقلاب ، برخورد قهرآمیز میان توده‌ها و ضدانقلاب را اجتناب ناپذیر کرده بود ، از همان هنگام که توده‌ها در جریان حرکت و مبارزه روزمره و در کشاکش نبردهای خونین خود با دشمن ، به ناکافی بودن مبارزات مسالمت آمیز و تظاهرات و اعتصابات توده‌ای - سیاسی پی برده و بر ضرورت توسل به قهر و مبارزه مسلحانه توده‌ای ، بطور عملی دست یافت ، از آنجا که از یکسو رهبری جنبش فاقد آن قاطعیت و برندگی انقلابی در تسلیح توده‌ها و آماده کردن آنها برای ارتقاء مبارزهٔ سیاسی شان به سطح مبارزه مسلحانه بود و از سوی دیگر طبقهٔ کارگر از فقدان ستاد و سازمان رزمنده و انقلابی خویش رنج می‌برد ، و نیروهای واقعی م - ل در اوج تشتت سیاسی - سازمانی و بویژه در ورطه يك سلسله گرایشات اکونومیستی و پاسیفیستی قرار داشتند ، نیروهای وابسته به مشی چریکی زمینه‌ای برای عرض اندام و خودنمایی یافتند . به عبارت دیگر مضمون قهرآمیز مبارزه چریکی و تطابق آن با تمایلات مبارزه جویانه ای که در توده‌ها شکل گرفته بود ، در شرایط سازشکاری و عدم قاطعیت رهبری و فقدان يك جریان سالم و قوی مارکسیست - لنینیستی برای تشکل و تسلیح توده‌ها در امر مبارزه قهرآمیز خود ، زمینه‌ای را فراهم کرد که علیرغم خصلت جدا از تودهٔ این مبارزه (در قسمت بعدی این مسئله را بیشتر توضیح خواهیم داد) و عملیات چریکی ، به اعتبار اینکه این عملیات این بار بر حرکت توده‌ای منطبق شده بود ، این مشی بتواند در میان توده‌ها اعتبار و وجهه‌ای سیاسی کسب کند ، این شرائط مساعد ، مجموعاً زمینه‌ای فراهم نمود که تا بحرانها و تناقضات درونی این مشی در این مقطع زمانی دستخوش فراموشی گردد و از بار فشارهایی که از هر سو بر جریانهای وابسته به این مشی وارد می‌آمد ، کاسته شود .

شروع قیام مسلحانه و شرکت خودبخودی رفقای فدائی در آن، به اعتبار ساخت سازمانی و تشکیلاتی این سازمان از یکسو و قاطعیت و تحرك انقلابی آن از سوی دیگر، به روند کاهش این فشار و بحران و تناقضات درونی شتاب بیشتری بخشید و سازمان چریکهای فدائی خلق را در موقعیتی قرار داد که، بتواند موقتا خویشتن را از بار این بحر-ان و از فشارهای ناشی از این بحران خلاصی بخشد .

اما برای تمام کسانی که "پیروزیهای" موقت (هرچند هم که عظیم باشد) هوش از سرشان نمی راید، برای تمام کسانی که مسیر جریانات و واقعیات را از يك موضع واقع بینانه کمونیستی مورد ارزیابی قرار میدهند، و بالاخره برای آن کسانی که بروشنی بر ماهیت "بحران ایدئولوژیک سیاسی" فوق الذکر، علیرغم کاهش آن در يك مرحله موقت با مساعدت عوامل خارجی، آگاهی دارند، این واقعیت بخوبی روشن است که این بحران میبایست بطور کلیدی و بنیانی مورد برخورد قرار گیرد و رهائی از آن با برخورد های بینابینی و مرضی الطرفین بهیچوجه میسر نخواهد بود .

اما رفقای فدائی، که این "پیروزی" سترگ را در مقابل خود دیدند - هاند، مایل نیستند که با واقعیات برخوردی واقع بینانه داشته باشند آنها بدلیل برخورد ساده بینانه با این "پیروزی"، قادر نیستند، ماهیت آن "بحرانی" را که خود از آن نام میبرند بدرستی دریابند . شرکت آنها در قیام و پیروزیهایی که در این میان نصیب این سازمان (*)

(*) - رفقای فدائی بدلیل برخورد های تنگ نظرانه خود، ثمرات این "موفقیت" را منحصر به سازمان خود نموده اند، در حالیکه هرآنسان واقع بین و صادقی که دچار تنگ نظری و خود محور بینی نمیشود، می-داند که جنبش کمونیستی نیز از قبل این موفقیت و ثمرات حاصله از آن بخصوص از این نظر که بطور کلی موضع جریان چپ را در برابر جریان راست مذهبی تقویت کرده، برخورد دار بوده است . اما این موفقیت

شده است، آنها را به ورطه يك سوء استفاده در جهت توجیه و لو ش کردن تمام انتقادات گذشته و مخدوش کردن مرز میان مشی کمونیستی با مشی رادیکال خرده بورژوازی سوق داده است. آنها از ایمن پیروزی، نه بسود منافع دراز مدت پرولتاریا و جنبش کمونیستی از طریق يك برخورد انقلابی با گذشته خود، بلکه به نفع پایداری این انحرافات از طریق توجیه و تطهیر تمام آنها بهره گرفته اند: "هیچ عنصر صادقی نیست که امروز در مقایسه آنچه که سازمان در شش ماهه گذشته پیشبرد و آنچه که دوستان سردرگم ما به او توصیه میکردند، بتواند پراتیک و مواضع ما را اشتباه و انحراف، و نظر آنها را صحیح و برحق تشخیص دهد." (جزوه مبارزه ایدئولوژیک صفحه ۷)

نویسندگان جزوه با محدود کردن دامنه این بحران به شش ماهه گذشته (همان شش ماهی که البته آنها در حال تدارک قیام بوده اند!) و قطع کردن رابطه این "شش ماه" با گذشته آن (همانطور که علاقه دارند که رابطه این "بحران شش ماهه" را با آینده آن نیز قطع کنند!)، پرده ساتری بر واقعیت درونی این "بحران" و تناقضات بنیانی، فروکشیده اند اما این ایجاد محدودیت مصنوعی "شش ماهه" برای "بحران" نیز يك امر اتفاقی نیست. رفقای نویسنده، درست آن مقطع زمانی را برای توضیح این بحران انتخاب میکنند که مقارن با ضرورت تحول اشکال مبارزات سیاسی توده ها به اشکال عالیتر یعنی بمبارزات مسلحانه

بخصوص زمانی میتواند جنبش کمونیستی را سرروتر نماید که رفقای فدایی توانسته باشند، با يك برخورد انقلابی با گذشته خود به صفوف راستین آن بپیوندند. اما اگر بالعکس، این سازمان - همانطور که شواهد نیز نشان میدهد - به سمتی رود که در انتهای آن منجلا ب اپورتونیسم و رویزیونیسم قرار دارد، بدون شك این موفقیتها و پیروزیها قیابا عامل ضد خود بدل میگردد که کاملا بزبان جنبش کمونیستی و به سود جریان ضد انقلابی رویزیونیستی و اپورتونیستی خواهد بود.

بوده و وظیفه تدارک قیام و مبارزه مسلحانه بر عهده کمونیست‌ها قرار داشته است، تا بتوانند با تکیه بر این وظیفه، وظیفه ایکه آنها هرگز نتوانستند از يك موضع کمونیستی بدان پاسخ گویند، گریبان خویش را از پاسخگویی ضروری به حل بنیانی تناقضات و بحران‌های آن مرحله، که نه محدود به آن شش ماه بلکه حاصل يك روند عمومی و ادامه دار از گذشته بوده است، خلاصی بخشند. و از همین رو مشاهده میکنیم، که این بحران سیاسی - ایدئولوژیک "درست در کمرکش روزهای فسرا میرسد" که موقعیت انقلابی جامعه در حال شکوفائی بوده است. بحر - ان بدون هویتی که نه گذشته ای دارد و نه آینده ای و اگر چه در ریشه یابی آن مجبور شده‌اند که به تکانها و "طوفانهای فکری سازنده"، در ذهن آگاهترین و صادقترین نیروهای هوادار خود اشاره کنند، اما در سطور بعد، بلافاصله آن را نتیجه نق زدن ها و اخلاک‌گره‌های عناصری میدانند که "بصورت عاملی منفی در جریان رشد و گسترش سا- زمان عمل کرده‌اند" و گویا رفقای صدیق ما را از شرکت جستن در قیام منع میکرده‌اند.

يك چنین تصور و توجیهی از "بحران" درونی این سازمان طبیعتاً این تصور را هم برای آنها پیش آورده است که جریان قیام و پیروزیهای حاصله از آن برای این سازمان توانسته است تمامی پایه‌های اساسی و بنیانی این بحران و تناقضات را فروریزد، و جواب دندگان شکنی به تمام آن روشنفکران "خانه نشین" و "درازگو"ئی بدهد که عامل این "بحران" و فشارهای ناشی از آن بوده‌اند. در قسمت بعدی و باب‌آزتر شدن جنبه‌های دیگر مواضع نادرست رفقای فدائی، ماهیت این درک از "بحران" و منافی که در پس آن نهفته است، آشکارتر میگردد.



۳- قیام مسلحانه و چریکهای فدایی خلق

رشد و حرکت جنبش انقلابی توده‌ها در یکسال گذشته، آنچنان سریع، پرشتاب و بدون وقفه بود که تمام نیروهای سیاسی موجود را

پشت سر گذاشته و لنگ لنگان بدنبال خویش فرا میخواند. و آنگاه که این مبارزه روبه اعتلاء با سرعت شگرفی به قیام مسلحانه توده‌ای مبدل گشت، نه تنها رهبران متزلزل و ناپیگیر انقلاب را در حیرت و شوک‌گفتنی توأم با آتراه و تأسف فروبرد، بلکه نیروها و تشکل‌های م - ل را به نظاره گران شرمسار و حیرت زده‌ای که این بار هم برای چندمین بار در تاریخ مزه تلخ عقب ماندگی کامل عنصر زهنی را از عنصر عینی در کام خود می‌چشیدند، تبدیل نمود.

این سرعت شگرف و حرکت برق‌آسا، در بهترین شکل خود فقط امکان داد که برخی از آنها (و شاید همه آنها؟) بطور خودبخودی و سازمان‌نا یافته در آن شرکت جویند و قبل از آنکه نیروی رهبری کننده و سازمان‌دهنده این قیام عظیم توده‌ای باشند، در کشاکش امواج خرد و شان‌دریای مسلح خلق، همچون قطره کوچکی دستخوش حرکات خودبخودی این جریان عظیم توفنده گردیدند.

توده‌های مردم در دوره اعتلای انقلابی یک ساله اخیر و در جریان رشد و تکامل مبارزات خویش، اشکال متنوع و بکلی گوناگون را آزمودند.

"آنها در خلال یکسال گذشته و بخصوص از همان روز جمعه خونین (هفدهم شهریور) که طی آن، دشمن جنگ نابرابری را بر آنها تحمیل و بشکلی وحشیانه تظاهرات سیاسی آنان را بخون کشید، در یافتند که دیگر در برابر سلاح جدید دشمن شیوه‌های مبارزاتی آنها با تمام نقش و اهمیتشان، کارایی لازم را نداشته و بتنهایی کافی نیستند. توده‌های خلق، در طی همین یکسال گذشته، در عین حال که با اعتصابات و تظاهرات گسترده سیاسی خود، که حداکثر فشار و

زیان ممکن را به ارگانهای سیاسی و اقتصادی دشمن وارد آوردند و او را در زمینه های مختلف وادار به عقب نشینی هائی کردند . اینرا هم به چشم خود دیدند که دشمن به این سادگیها حاضر به تسلیم نبوده و بخاطر حفظ منافع و مواضع خود و با اتکا به ابزار سرکوش یعنی ارتش به مقابله سرسختانه با جنبش خواهد پرداخت . آنها بتدریج در میا - فتند که دیگر نمیتوان با دست خالی و بدون سلاح به استقبال گلوله رفت . آنها خواهان اقدامات جدی تری بودند و از رهبران خود مصرا نه میخواستند تا آنها را مسلح کنند .

در چنین شرایطی ، توده های مردم در مقایسه با گذشته ، بمیزان بسیار زیاد تری بقدرت و توان تاریخی خود و ضعفها و ناتوانیهای دشمن در عرصه مبارزه پی برده و دیگر حاضر نبودند حکومت کنندگان بشیوه گذشته بر آنها حکومت کنند . آنها با روحیه ای پرشور و اراده - ای آهنین نطفه های قدرت توده ای و نظم انقلابی خود را در کنار قدرت دشمن و نظم ضد انقلابی او در مناطق مختلف شهر ، ادارات و مؤسسات بوجود آوردند و در پی تدارك و آمادگی برای دفاع از قدرت و نظم انقلابی خود در برابر قدرت و نظم ضد انقلابی دشمن برآمدند و همانطور که شاهد بودیم عده - های نیز با این اکتفا نکرده و مجهز شدند به سلاح گرم سرد و یا هر وسیله ای که در اختیار داشتند به مبارزه و جنگ با دشمن برخاستند و حماسه ها آفریدند (" جنبش خلق و تاکتیک کمونیست ها " صفحه ۱۲)

رشد حیرت آور پتانسیل انقلابی توده ها و گسترش کمی و کیفی مبارزه انقلابی در میان حتی عقب مانده ترین اقشار توده ای از یکسو و مقاومت ضد انقلابی ، خشونت بار و سرکوهگرانه رژیم شاه از سوی دیگر ، بیانگر ورود جامعه به يك دوره اجتناب ناپذیر جنگ داخلی بود ، که در طی آن اشکال مسالمت آمیز مبارزه بطور ناگزیری بسمت اشکال قهرآمیز مبارزه سوق داده میشد ، این دوره نشانه برقراری وضعیت انقلابی در جامعه و ضرورت تدارك قیام مسلحانه برای دست زدن به يك تعرض قطعی در لحظه مناسب جهت سرنگونی ضد انقلاب بود .

وجود وضعیت انقلابی در جامعه - و ضرورت تدارک قیام و مبارزه مسلحانه توده‌ای در این دوره - که باید آنرا از لحظه قیام، یعنی لحظه‌ای که باید توده‌ها را به نبرد و تعرض قطعی فراخواند، جدا کرد - بدون شك وظایف عاجل و بدون گذشتی را بر مجموعه وظایف کمونیست‌ها که در شرایط عادی مبارزه بر عهده آنها قرار دارد، میافزود. این وظایف بویژه، اگر ارزیابی درستی از اشکال مبارزه مسلحانه‌ای که در آینده به وقوع می‌پیوست وجود می‌داشت، یعنی کمونیست‌ها با ارزیابی از مجموعه شرایط موجود، شکل قیام را به مثابه تنها شکل مبارزه قهر آمیز و نتیجه اجتناب ناپذیر رشد اعتصابات و تظاهرات سیاسی، تشخیص می‌دادند، چیزی جز تدارک سیاسی و سازمانی و نظامی قیام مسلحانه توده‌ای نمی‌توانست باشد.

مفهوم این تدارک از نظر سیاسی، چیزی جز تبلیغ و ترویج وسیع مفهوم و ضرورت قیام مسلحانه و آگاه‌نیدن توده‌ها از اجتناب‌ناپذیری و نزدیکی این قیام در پروسه رشد مبارزه توده‌ای نبود. این تدارک بدین معناست که کمونیست‌ها می‌بایست توضیح ضرورت عملی قیام مسلحانه را در مرکز ثقل فعالیت تبلیغی و ترویجی خود قرار دهند. این فعالیت وسیع تبلیغی و ترویجی باید در خدمت افزایش روحیه رزمی و فداکاری توده‌ها، در خدمت آمادگی روحی و عملی آنها برای دست زدن بتعرض قطعی و به آخر رساندن نبرد مسلحانه‌ای که هر آن احتمال بروز و وقوع آن میرفت باشد. این تدارک از نظر سازمانی، بدین معناست که کمونیست‌ها می‌بایست، پیش از هر زمان دیگر بر امر تشکیلات و سازماندهی توده‌ها در مبارزه انقلابیشان اصرار ورزند و با جدیت بیشتری به تحکیم پایه‌های سازمانی خود در میان توده‌ها و در رأس آنها طبقه کارگر بپردازند. وظایف کمونیست‌ها در دوره آمادگی موقعیت انقلابی از نظر تدارک تشکیلاتی انقلاب، نه تنها کاسته نمی‌گردد، بلکه بمراتب افزایش می‌یابد. اما این تدارک سازمانی و تشکیلاتی - توده‌های عادی فعالیت تشکیلاتی در میان طبقه کارگر بکلی متفاوت است. این تدارک در عین حال ناظر بر ایجاد ساختمان تشکیلاتی

قیام مسلحانه آینده نیز می‌باشد . و در این جاست که وظیفه تدارك نظامی مطرح می‌شود . تدارك نظامی به معنای فراهم کردن سلاح برای نبرد قطعی ، به معنای تسلیح توده‌های آماده نبرد ، و آموزش نظامی دسته‌های پیشرو توده‌ای که برای فعالیت نظامی آمادگی تام و تمامی دارند ، در زمره وظایف عاجل این دوره قرار می‌گیرد .
مجموعه فوق آن وظایف ویژه‌ای است که ، در دوره حاکمیت وضع انقلابی و تدارك قیام بر عهده نیروهای انقلابی و رهبران جنبش قرار می‌گیرد .

اما در اینجا بطور قطع باید با این نقطه نظر که توده‌ها را در این دوره به نبردی قطعی و نهایی فرا می‌خواند ، مرزبندی نمود ، نبردی که اگر جمیع شرایط و عوامل مساعد و لازم برای تحقق آن فراهم نباشد ، بسرعت آن را بشکست می‌کشاند . این دوره به معنای آماده کردن توده‌ها برای قیام و به معنای تدارك لحظه قیام می‌باشد ، نه دعوت توده‌ها به نبرد و تعرض قطعی برای سرنگونی رژیم سیاسی حاکم . تشخیص لحظه قیام ، یعنی لحظه‌ای که دیگر باید با تمام قوا توده‌ها را بنبرد نهایی فراخواند ، منوط به ارزیابی دقیق و همه جانبه‌ای از جمیع شرائط موجود در جبهه انقلاب و ضد انقلاب و شرایط و وضعیت نیروهای بین‌المللی ، میزان آمادگی توده‌ها و . . . می‌باشد که مطابق آن فراخواندن مردم به قیام مسلحانه به امری فوتی و حیاتی بدل می‌گردد .

با این حال ، علیرغم تمام اصول و احکام فوق ، قیام مسلحانه توده‌ای خارج از اراده رهبران جنبش ، و در میان بهت و حیرت کمونیست‌ها با یک خیزش همگانی از طرف توده‌هایی که رهبران خود و نیروهای آگاه جامعه را فرسنگها پشت سر گذاشته بودند ، آغاز گردید .

قیام مسلحانه توده‌ای در شرایطی بوقوع پیوست ، که نیروهای چریک و منجمله چریکهای فدائی خلق ، سرگرم عملیات قهرمانانه منفسرد خویش و نیروها و تشکل‌های م . ل در اوج تفرقه و تشتت سیاسی -

سازمانی و در ورطه اکنومیسیم و پاسیفیسیم و در ونگرائی خویش ، غوطه می خوردند . صداقت انقلابی حکم میکند که نیروها و تشکل های م . م ل و انقلابی ، به بررسی آن شرایط و زمینه هائی بنشینند ، کسبه موجبات ایجاد این فاصله عظیم میان آنها و جنبش توده ها و عقب ماندگی مغرط از ارزیابی شرایط انقلابی جامعه ، را فراهم ساخت .

اما رفقای نویسنده " جزوه " بهیچ روی در صد چنین کوششی نیستند . آنها که محور شرکت خود بخودی خود در قیام مسلحانه توده های شده اند ، پیش از آنکه خواهان یافتن اشتباهات و انحرافات خود و انتقاد بیرحمانه و بی گذشت از آن باشند ، در صد دندتا با بهره گیری از این موقعیت استثنائی و " پیروزیهای " ناشی از آن ، و نیز با بکارگیری واقعیات قلب شده ، حتی الامکان گذشته انحرافی خود را در پس پرده جملات فریبنده و خود ستائی های پر طول و تفصیل پپوشانند .

این فقدان شجاعت و صراحت آنها در برخورد انقلابی به گذشته خود ، آنگاه که با تنگ نظری های سازمانی آنها عجبین میگردد ، مانع از آن میشود که به یک ارزیابی واقعی و صحیح از آن انحرافات اکنومیستی و پاسیفیستی ای که بر بخش های بزرگی از نیروها و تشکل های م . م ل حاکمیت داشت ، و جریان قیام بطور برجسته ای آنرا به نمایش گذاشت ، نائل آیند .

در دوره تدارک قیام ، کمونیست ها بدلائلی که در زیر بدان اشاره میشود ، از جنبش توده های عقب ماندند ، که این عقب ماندگی ، خود زمینه عدم تحرك سیاسی و شرکت آگاهانه و فعال آنها را در جریان قیام باعث گردیده ؛ (الف) : عدم ارزیابی صحیح از شرائط انقلابی جامعه در دوره مورد بحث ، یعنی دوره ای که ویژه گی آن آغاز یک مرحله جنگی میان دشمن و خلق ، و ناکافی بودن اشکال مسالمت آمیز مبارزه و پیدایش زمینه تحول این اشکال به اشکال قهرآمیز آن در میان توده ها بود . (ب) : عدم تشخیص دقیق و کامل شکل مبارزه مسلحانه

توده‌ای بصورت قیام مسلحانه و دراز مدت دیدن این مبارزه، که خود ناشی از فقدان ارزیابی مشخص از اوضاع مشخص ایران و تعمیم الگووار تجربیات جوامع نیمه مستعمره - نیمه فئودال با شرایط ویژه ایران بود. (ج): حاکمیت یک گرایش اکونومیستی برای نیروها در اشکال گوناگون که خود تأثیرات بلاواسطه‌ای در تشدید و عوامل فوق‌الذکر بجای گذاشت.

شایان ذکر است که تنها نیروهای م - ل معتقد به مشی توده‌ای - انقلابی نبودند که در دایره تحلیل فوق بگنجند، بلکه رفقای فدائسی نیز، علیرغم آنکه خود در صدر مقابله‌جویی با تمام واقعیات موجود برآمده باشند، در دایره این تحلیل قرار میگیرند. با این اختلاف که این بار این ضعف‌های فوق بر زمینه بینش جدا از توده‌ای مشی چریکی، که پایه حرکت و عملکرد این "سازمان" بوده است، متجلی شده و ارتباط لاینفکی با این بینش و طرز تفکر پیدا نموده است.

توضیح بیشتر موارد فوق در مورد نیروهای م - ل:

۱- عدم ارزیابی صحیح از شرایط انقلابی جامعه:

در این دوره همانطور که در بالا اشاره کردیم، شرایطی بوجود آمد که مطابق آن، روند رشد و تبدیل اشکال مسالمت‌آمیز مبارزه یعنی اعتصابات و تظاهرات سیاسی به قیام و مبارزه مسلحانه، اجتناب‌ناپذیر مینمود. نیروها و تشکلهای موجود، بجز در مواردی معدود (✱) از درک

(✱) - تا آنجائیکه در حیطه اطلاعات ما قرار دارد، در میان این نیروها، سازمان ما و اتحادیه کمونیست‌ها، اتحاد مبارزه در راه آرمان طبقه کارگر در مجموع به ارزیابی صحیح تری از این شرایط دست یافته بودند و در تبلیغات و مطبوعات سازمانی خودشان به توضیح و تشریح این شرایط و ضرورت و اجتناب‌ناپذیر بودن مبارزه مسلحانه توده‌ای می پرداختند.

این تغییرات نوین به دور ماندند. و از همین رو از درك وظایف نوینی که شرایط جدید برعهده کمونیستها می‌نهاد، عاجز مانده و در لابلای آن مجموعه وظایفی که همواره و بطور معمول برعهده کمونیستها قرار دارد، سرگردان بودند. این عقب ماندگی از ارزیابی شرایط، در غیر حال در ارتباط لاینفکی با فقدان رابطه ارگانیک میان این نیروها و توده‌های خلق از یکسو و مسئله کم بها دادن به نیرو و توان و انرژی فوق العاده توده‌ای و متقابلاً پریها دادن به نیرو و توان دشمن در حال انهدام و تلاشی از سوی دیگر، قرار داشت. و این مجموعه باعث میشد که فاصله میان این نیروها و توده‌های مردم هر روز و هر ساعت، عمق بیشتری بگیرد.

۴- عدم درك و تشخیص قیام مسلحانه، بمتابۀ شکل ویژه

مبارزه مسلحانه توده‌ای در شرایط ما:

تعیین شکل مبارزه مسلحانه در هر جامعه به ارزیابی از مجموعه عوامل و شرایط اجتماعی - اقتصادی - سیاسی، فرهنگی، جغرافیایی و... خاصی که در آن جامعه وجود دارد منوط می باشد. تقریباً کلیه نیروهای م. ل موجود، از تعیین شکل صحیح این مبارزه غافل ماندند و یا حداکثر، آن را در کنار اشکال دیگر مبارزه مورد نظر قرار میدادند. در مورد شرایط جامعه خودمان، میزان تمرکز جمعیت در شهرها به نسبت روستاها، وجود شهرهای پر جمعیت در آن (نسبت به کشورهای نیمه مستعمره - نیمه فئودال)، تمرکز مبارزه، در شهرها و فعال نبودن روستائیان در این مبارزه، گستردگی مبارزه در سطح مردم، نفوذ و قدرت بسیج کنندگی رهبری جنبش و نقش مذهب در این میان، عوامل تاریخی و فرهنگی (مثلاً وجود سنت های مذهبی در مورد قیام...)، ضعف مفروض رژیم و فرمایشیدگی نظم برونی ارتش... همه و همه عوامل و شرایطی بود - ند که ارزیابی درست از آنها میتواندست نیروهای م. ل را در

تشخیص صحیح شکل این مبارزه ، یعنی قیام سلحانه به معنای يك حمله ناکهانی وسريع از سوی انبوه وسیعی از مردم در يك زمان کوتاه ، رهنمون سازد .

۳- حاکمیت گرایش اکونومیستی در تفکر و عملکرد نیروهای مارکسیستی-لنینیستی

این گرایش بطور غالبی در اکثر نیروهای م.م موجود (و هم چنین خود رفقای فدائی !) در اشکال و سطوح گوناگون قابل مشاهده بود ، و در اشکال گوناگون خود را بروز میداد : کم بها دادن به جنبش توده‌ای ، توجه یکجانه به مبارزه طبقه کارگر و جدا کردن این طبقه از مجموعه جنبش توده‌ای و انقلابی ، ندیدن پتانسیل بالقوه موجود در این طبقه ، و ارزیابی اغراق آمیز از عقب ماندگی انقلابی آن از خرد بهورژوازی ، منوط کردن مبارزه سلحانه به ارتباط با طبقه کارگر و تشکیل حزب کمونیست ❀ و قرار دادن این وظیفه در مقابل هم ، حرکت نکردن از جنبش توده‌ای و موقعیت اجتماعی در تعیین شکل مبارزه

(❀) - بعنوان مثال این نقطه نظر را بطور برجسته میتوان در کتاب " انقلاب دموکراتیک و رهبری پرولتاریا " نوشته " مبارزین آزادی طبقه " کارگر " مشاهده کرد ، که در آن با اعلامیه " هسته های مسلح خلق " سازمان ما برخورد انتقادی کرده اند . این رفقا طرح " هسته های مسلح خلق " را در رابطه با تحول شکل مبارزاتی توده ها ، و ضرورت تبلیغ و ترویج آن در میان مردم راه عطفی " آنارشیستی " ارزیابی کرده و آنرا در تضاد با ضرورت " تشکیل حزب " و " شرکت متشکل و مستقل طبقه " کارگر " در جنبش دموکراتیک تشخیص داده اند .

" اما کسیکه در درگفتار هزار بار بر ضرورت " تشکیل حزب کمونیست " و " شرکت مستقل و متشکل طبقه کارگر " در جنبش دموکراتیک و " قرار گرفتن در رأس آن " تأکید کند ، اما در عمل فراموش نماید و به تبلیغ

و وابسته کردن این امر به ضعف‌ها و نارسائی‌های موجود در میان جنبش کمونیستی و خود آن تشکل (*) . . . همه و همه اشکال عمده و در عین حال رایجی از گرایش اگنومیستی موجود در نیروها و تشکل‌های م. ل بود و می‌باشد .

تشکیل "هسته‌های" پراکنده، غیرهماهنگ و "استفاده وسیع از بمب‌های دستی، فابریک و دست‌ساز" پیردازد، در شرایطی که پرولتاریا فاقد حزب مستقل و سیاسی خویش است، در شرایطی که مارکسیست - لنینیست‌ها تنها ارتباط بسیار جزئی با پرولتاریا دارند و در شرایطی که هیچ سازمانی وجود ندارد که قادر به سازماندهی و هدایت مبارزات توده‌ها باشد، این شخص مارکسیست - لنینیست نیست، بلکه آنارشویست است .

ما امیدواریم "سازمان پیکار در راه آزادی طبقه" کارگر "بزودی" موضع نادرستی را که در این اعلامیه اتخاذ کرده‌است، تصحیح کند و به صف مارکسیست - لنینیست‌ها بازگردد . " (!)
(انقلاب دموکراتیک و رهبری پرولتاریا ، مبارزین راه آزادی طبقه کارگر)
(صفحه آخر)

(*) - . . . سیل خروشان جنبش توده‌ای و عدم قاطعیت رهبران آن برای دست زدن به مبارزه قهرآمیز و قطعی با ارتش و نهاد های سرمایه‌داری وابسته، م. ل. ها را سخت بخود می‌آورد که شاید آینده جنبش وابسته به اقدام و فعالیت جدی آنهاست . همین اندیشه و نگرانی بود که سازمان "پیکار در راه آزادی طبقه کارگر" و پاره دیگر را به آنجا میکشاند که مسئله قهر را در دستور روز بگذارند و خود را آماده جنگ مسلحانه نمایند . غافل از آنکه اینها توانائی راه انداختن یک اعتصاب را هم بزور داشته چه رسد به اینکه توده‌ها را در جهت مبارزه قهرآمیز، بسیج و هدایت کنند ."

(وضعیت سیاسی آینده ، شماره ۱ ، رزمندگان آزادی طبقه کارگر)

اما برخورد رفقای نویسنده "جزوه مبارزه ایدئولوژیک" به مسائل فوق -
 الذکر، بصورت دیگری است، این رفقا مبارزه ایدئولوژیک را نه در خد
 - مت پالایش بنیادین اندیشه ها و عملکردهای انحرافی ناشی از مشی
 چریکی این سازمان، بلکه در خد مت توجیه انحرافات گذشته و برخورد
 مرضی الطرفین با انتقادات و اشتباهات سازمان خود، از طریق مخدو -
 ش کردن مرز میان استنباط و تلقی مارکسیستی - لنینیستی از مفولات
 قیام و تدارک مبارزه مسلحانه و استنباط و برداشت چریکی از آنها و از
 طریق تحریف حقایق و حملات غیر اصولی و پرخاشجویانه به جریانات
 سالم و هالندهای که چه در درون این سازمان و چه در درون جنبش
 کمونیستی در حال شکل گیری هستند، بکار گرفته اند. و بدلیل همین
 حرکت ناسالم، نتوانسته اند برخورد واقع بینانه و انتقادی سالمی نسبت
 به گرایشات انحرافی واقعا موجود در میان نیروهای انقلابی م. ل
 داشته باشند و با دست یابی به یک ارزیابی صحیح، همه جانبه سازنده
 از این انحرافات گامی در جهت استحکام و یکپارچگی ایدئولوژیک
 جنبش کمونیستی و نهایتا گامی در راه وحدت جنبش کمونیستی بردارند.
 این رفقا مدعیند که :

اولا: ارزیابی درستی از شرایط موجود، در دوره شش ماهه، چه از
 نظر درک آمادگی توده ها برای نبرد نهائی و ضرورت اجتناب ناپذیر
 بودن قهر مسلحانه، و چه از نظر درک شکل این مبارزه، بصورت قیام
 مسلحانه داشته اند و دلیل این امر را موفقیت شان
 در شرکت و حضور فعال در این قیام می پندارند: "... هیچ عنصر
 صادقی نیست که امروزه در مقایسه با آنچه سازمان در شش ماهه گذشته

این هم نمونه دیگری از وجود این گرایش اکونومیستی در اندیشه
 و عمل نیروهای م. ل. احتیاجی به توضیح بیشتر نیست، عمل قهرمانا
 - نه خود توده ها در قیام بهمین ماه، نادرستی این نقطه نظر، جدا
 از توده و اکونومیستی را بروشنی به نمایش گذاشت.

بیشتر برد و آنجهدستان سرد رگها پها توصیه میکردند بتواند پراتهک، و مو-
اضع ما را اشتباه وانحراف، و نظر آنها را صحیح و برحق تشخیص دهد.
ما فکر می‌کنیم امروز باید تشخیص ما از موضوع وظایف ما در پروسه قیام
برای همه آنانکه قضاوتشان تابع گرایشهای تنگ‌نظرانه خرد مبورزوائسی
و پیش داوری‌های مغرضانه نیست، دیگر مسئله‌ای حل شده باشد... ()
(جزوه " مبارزه ایدئولوژیک " صفحه ۷)

ثانیا، براساس این ارزیابی درست از مضمون حرکت مبارزاتی توده
ها و شکل مبارزه مسلحانه بصورت قیام، در دوره شش ماهه مذکور، در
حال تدارک این قیام بوده و بهمین دلیل اصولا نمی‌توانسته‌اند به‌کار
سیاسی-تشکیلاتی در میان طبقه کارگر و ارتباطگیری با این طبقه، و
همچنین برآمدن جریان مبارزه ایدئولوژیک در درون سازمان
خود، بپردازند. (رفقای نویسنده در تمام طول نوشته بر اثبات این
امر اصرار ورزید مانند .)

حال ببینیم که این مسائل مورد ادعای رفقای نویسنده تا چه حد
با واقعیات مطابقت میکند :

مادر سطور پیشین توضیح دادیم که، ارزیابی درست از شرایط
میبايست ما را به درک این امر واقف سازد که در شرایط عینی مبارزه
تغییر کیفی حاصل شده و مبارزه توده‌ها، ضرورت دستیابی به اشکال
عالی تری از مبارزه را طلب میکند و این ضرورت چیزی جز ناگزیری تبدیل
تظاهرات و اعتصابات خیابانی به مبارزه مسلحانه نمیتوانست باشد. سازمان ما
درک خود را از این شرایط نوین، که سیر جریان بد رستی بر آن صحنه
گذشت، چنین بیان میکند: "... از آنجا که مبارزه قهرمانانه شما
استوار و مصمم نابودی قطعی رژیم خودکامه و سرسپرده شاه را نشانه
رفته است و مبارزات شما هر چه بیشتر اعتلا یافته، روز به روز اشکال
عالی تری بخود میگیرد و هرگونه سازشکاری و تسلیم طلبی را از صفوف خود-
پیش طرد نموده است. بنابراین در این مرحله، جنگ خلق و مبارزه
مسلحانه توده‌ها با دشمن غدار و خونخوار، اجتناب ناپذیر شده و

انقلاب دموکراتیک و ضد امپریالیستی میهن ما ، وارد مرحله تازه‌ای از حیات خود شده است . صفت مشخصه این مرحله را جنگ مسلحانه و خونبار بین خلق و ضد خلق تشکیل می‌دهد . . . (نقل از اعلامیه هسته‌های مسلح خلق)

برخی نیروهای دیگر م. ل. که از معدود نیروهائی بودند که به درک این شرایط نائل آمدند چنین نوشتند : " . . . جامعه امروز در یک شرایط کاملا انقلابی است . . . شهدای جمعه خونین و قتل عام دانشگاه با خون خود نوشتند : " تنها ره رهایی جنگ مسلحانه است . " و این امروز دیگر یک شعار محض نیست ، امروز دیگر به مرحله عمل در آوردن این شعار فرارسیده است . امروز و همین امروز ، روز مسلح کردن خلق و طرح عملی قهر انقلابی در برابر ارتجاع در مانده و وورشکسته حاکم است طرح عملی مبارزه مسلحانه امروز یک ضرورت فوری است . . . (حقیقت شماره ۲۳ آبانماه ۵۷ اتحادیه کمونیست های ایران)

این ارزیابی از جامعه ، یعنی برقراری یک شرایط نوین ، با ویژگی " جنگ مسلحانه " و اجتناب ناپذیر بودن این جنگ ، در ارتباط لاینفکی با نحوه نگرش به بحران همه جانبه سیاسی - اقتصادی جامعه قرار داشت . براساس این تحلیل ، اعتقاد ما (برخلاف نظر آن کسانی که برخوردی دکماتیک و جزمی ، به تئوری انقلاب دموکراتیک نوین داشته و مطابق آن ، امکان تحقق هیچگونه تحولی را بدون شرکت پرولتاریا و رهبری آن در انقلاب امکان پذیر نمی دانستند) ، این بود ، که بحران فزاینده‌ای که گریبانگیر رژیم شده است ضرورت یک تحول را به هر شکل - اجتناب ناپذیر ساخته است ، این بحران نشانه آن بود که رژیم گذشته دیگر نمی‌توانست نظم گذشته خویش را حتی با عقب نشینی‌های در چهارچوب آن ، مجددا مستقر سازد . و این تحول ، در شرایطی که پرولتاریا آمادگی به ثمر رساندن آن را ندارد ، ضرورتا بدست خرد بورژوازی و یا بورژوازی لیبرال صورت می‌گیرد . این درک از ضرورت تحول وقتی در کنار ماهیت بغایت فاشیستی و ارتجاعی رژیم حاکم وابسته

از یکسو و نیز از پتانسیل ' ملایمی توده‌ها از سوی دیگر قرار می‌گرفت الزاما این واقعیت را رسم می‌نمود که این تحول جز از طریق یک مبارزه مسلحانه قرب الوقوع امکان پذیر نمی‌توانست باشد. مبارزه مسلحانه‌ای که دیگر نه بطور کلی و بشکل درک قانونمند از مبارزه طبقاتی، بلکه بطور مشخص و به مثابه نتیجه اجتناب ناپذیر و فوری تحول اشکال مبارزاتی توده‌ها در دستور قرار می‌گرفت. و همین امر، مارا به ضرورت تدارک مبارزه مسلحانه از نظر سیاسی، سازمانی و نظامی رهنمون می‌ساخت، اما در توضیح این مسئله که چرا ما علیرغم این ارزیابی نسبتاً درست از شرایط موجود و درک ضرورت تدارک مبارزه مسلحانه نتوانستیم به نسبت مجموع توان، نیرو و امکاناتمان از نظر عملی در این جهت گام برداریم و شرکت مان در قیام شکل کاملاً خود بخودی و سازمان نایافته بخود گرفت، ما این عوامل را موثر میدانیم: اول: درازمدت دیدن مبارزه مسلحانه توده‌ها و نداشتن یک ارزیابی درست از شکل این مبارزه که بصورت قیام تجلی یافت،

این درک نادرست، از طرفی ناشی از برخورد دگماتیک با تئوری ضرورت رهبری پرولتاریا بر مبارزه مسلحانه توده‌ای جهت تأمین پیروزی قطعی انقلاب و از طرف دیگر (عامل عمده) ناشی از کم‌پادادن به میزان و سطح پتانسیل انقلابی توده‌ها و آمادگی بیش از حد آنها برای مبارزه قهرآمیز و همچنین پربها دادن بیش از حد به قدرت رژیم حاکم بود. دوم: مسائل و مشکلات درونی که انرژی بیش از حدی از مجموعه نیروی سازمانی را بخود مشغول کرده بود، به عبارت دیگر مرکزیت سازمان نتوانست آن تعادل منطقی ای را که در این دوره متحول میان کار درون تشکیلاتی و فعالیت خارجی منطبق با ضرورت‌های جنبش، الزامی بود، بوجود آورد و نیروی سازمان را بر اساس این تعادل منطقی سازماندهی نماید. سوم: متأثر شدن از فشار اکونومیستی که چه از درون و از سوی بخشی از نیروهای سازمان و چه از بیرون، از طرف نیروها و تشکلهای م.ل، بر سازمان ما وارد می‌آمد. این فشار حاصل یک برخورد بغایت اکونومیستی با اعلامیه‌های هسته‌های مسلح خلق سازمان" (صرف نظر از نواقص و

و انتقادات وارد به آن)، از طرف نیروهای موجود بود. این برخوردها که با فریادهای "آنارشیسیم" در سازمان و "بازگشت به مشی چریکی" ... در میآمیخت، بهر حال به اعتبار وجود رگهائی از همین گرایشات در سازمان ما توانست تأثیرات بازدارنده ای بر جای گذارد.

این مجموعه عوامل منجر به آن شد که قیام شکوهمند خلق در میان بهت و حیرت، (و بیش از آن در میان بهت و حیرت دیگر نیروهای م. ل.) بوقوع پیوندد. و ناآمادگی و سازمان نیافتگی سازمانی، ما را از شرکت فعال، سازمان یافته و آگاهانه در این قیام با وضوح تمام به نمایش بگذارد اما علیرغم این ناآمادگی و سازمان نیافتگی برخلاف ادعاهای دروغین و تحریف آمیز نویسندگان جزوه "مبارزه ایدئولوژیک ...". با شروع قیام سازمان ما با تمام نیروی خود، در آن شرکت جست و میدان مبارزه خود را در آن روزهای شکوهمند به میان خیابانها، باریکادها و پهنه های خونین مردم تبدیل کرد. اما رفقای نویسنده جزوه "مبارزه ایدئولوژیک .." متأسفانه بطرز نادرستی کوشیدند تا واقعیات را لوپت نمایند.

آنها از آنجا که از یک برخورد سیاسی، انتقادی و سازنده عاجزند، بناچار راه تحریف و انتخاب میکنند. آنها بدون هیچ گونه فاکت و دلیل قانع کننده ای، در لحظه قیام ما را در حال تحصن در کارخانه هاشم شاهده کرد هاند و ما در برابر این تحریف اشکار سخن دیگری نمی گوئیم، چه اگر که آنها این سخن را از زبان برخورد انتقادی ما به آن معدود رفقای دانشجویی که در روزهای قیام، کارگران را در حصار "تحصن" اسیر کرده بودند نشنیده هاند، لاقا، آن را از زبان رفیق رابط ما قبل از انتشار این جزوه و درست در رابطه با همین مسئله، بطور روشن شنیده هاند!

حال اگر این تحلیل از برخورد به موقعیت "شش ماهه" گذشته و نیز استنباط مارکسیستی از فرق میان این دوره یعنی آمادگی موقعیتی عینی مبارزه مسلحانه با لحظه قیام را (که در قسمت قبلی توضیح دادیم) و وظایفی را که این شرایط بردوش کمونیست ها قرار میدهد در نظر داشته باشیم سپس سری به مدارک و مطبوعات سازمان چ.ف.خ. در این

دوره " شش ماهه" بز نیم، خواهیم دید که چگونه این رفقا درک خود را از این موقعیت‌ها درست تحریف کرده اند. با تفحص در رفتار این مدارک هیچ نشانی از یک چنین ارزیابی صحیحی مشاهده نمی‌کنیم. بلکه بالعکس وقتی به رهنمودها و وظایفی که این سازمان در پیش پای نیروهای م. ل. و هواداران خود می‌گذارد، توجه می‌کنیم، می‌بینیم که، تنها این سازمان از یک چنین درک و استنباطی کاملاً بدور بوده است، بلکه به تکرار آن وظایف عامی که همواره بر عهد و کمنویست‌ها قرار دارد و مبارزان چریک سالهاست که از آن غفلت نموده‌اند، بسنده کرده‌اند. وظایف عامی، که پذیرش آن هم، ناشی از آن فشارهایی بود که چه از درون و چه از بیرون برای این سازمان وارد می‌شد. در میان این " مدارک" هیچ نشانی از آن " وظایف ویژه‌ای" که در دوره تدارک قیام در پیش پای کمنویست‌ها قرار می‌گیرد، وجود ندارد.

رفقای نویسنده " جزوه مبارزه ایدئولوژیک" می‌نویسند: " آنها که در شش ماه گذشته فدائیان را متهم می‌کردند که در حرف کار سیاسی - تشکیلاتی با طبقه کارگر و ترویج آگاهی طبقاتی را می‌پذیرند ولی در عمل به این کار بحد کافی بهائی نمیدهند، واقعا از درک این حقیقت عاجز بودند که در پروسه قیام، تحکیم پیوند با طبقه کارگر، چه در زمینه سیاسی و چه در زمینه تشکیلاتی، نه صرفاً " از طریق کار صنفی - سیاسی درون طبقه کارگر، نه از طریق تماس فردی و مستقیم با یکی دو سمپات کارگر، بلکه عمدتاً از طریق شرکت هرچه وسیعتر و فعالتر در انقلاب صورت خواهد گرفت و چنانکه دیدیم چنین شد. " (ص ۱۵) ، جزوه "مبارزه ایدئولوژیک"

ما در اینجا از استنباط رفقا از "کار سیاسی - تشکیلاتی با طبقه کارگر و ترویج آگاهی طبقاتی" در دوره فعالیت مبارزاتی آنها و اینکه تا چه حد این استنباط از یک درک مارکسیستی - لنینیستی از این وظایف بدور است سخنی به میان نمی‌آوریم. فقط به بخش دوم گفته آنها که مدعیند در " پروسه قیام"، تحکیم پیوند با طبقه کارگر را، " چه در زمینه سیاسی و چه تشکیلاتی، نه صرفاً از طریق کار صنفی - سیاسی

در درون طبقه کارگر بلکه عمدتاً از طریق شرکت هر چه وسیعتر و هر چه فعالتر در انقلاب به پیشبرد هاند، مورد توجه قرار داده و با توجه به مدارک خود این رفقا در همین دوره صحت و سقم آن را مورد ارزیابی قرار میدهیم :

این رفقا در شش ماهه مزبور یعنی در شرایطی که تبلیغ و ترویج قیام مسلحانه، در میان توده‌ها و بویژه طبقه کارگر، در مرکز ثقل فعالیت سیاسی و تبلیغی کمونیست‌ها قرار داشت، رهنمودهای زیر را به توده‌های مردم (کارگران، دانشجویان، معلمان و . . .) میدادند :

" . . . کارگران باید بدانند، که فقط در پرتو اتحاد
" و در جریان يك مبارزه مشترك و در راز مدت بر علیه
" دشمن مشترك و در راه آرمانی-اهداف مشترك است
" که پیروزی خلق زحمتکش ایران امکانپذیر میگردد .
" در این راه باید از تمام شکلهای مبارزه مانند :
" اعتصابات صنفی، اعتراضات سیاسی، پخش اعلامیه
" پخش اخبار و مبارزات مردم، و پخش آثار انقلابی
" و . . . استفاده نمود و در عین حال کارگران همواره
" باید با مطالعه و آموزش کتابها، جزوه‌ها و اعلامیه-
" های انقلابی سواد و معلومات سیاسی خود را بالا
" ببرند . . . " (نبرد خلق و بیهوده کارگران شماره ۳ ص ۷)

همانطور که میبینیم: جز همان برخوردهای کلی و همیشگی تبلیغ و ترویج قهر مسلحانه، بعنوان تنها عامل درهم شکننده رژیم و تامین کننده پیروزی انقلاب، ما با هیچ رهنمود و تاکتیک عملی مشخصی از نظر تدارک مبارزه نظامی، در میان انبوه تاکتیک‌ها و رهنمودهای پیشنهادی مبارزه مسالمت آمیز روبرو نیستیم .

" . . . سازمان چریکهای فدائی خلق ایران، . . .
" معتقد است که محفلها و گروههای انقلابی بسته به "

" امکانات خود میتوانند از اشکال مبارزاتی زیرین در"
 " خدمت استراتژی عمومی انقلاب ایران بهره گیرند :"
 " ۱ - تشکیل محفلهای روشنفکری - کارگری ، ۲ - شرکت
 " در تظاهرات توده‌ای ، ۳ - تشکیل سلولهای انتشار -
 " اتی ، ۴ - تشکیل هسته‌های دانشجویی ۵ - تشکیل"
 " هسته‌های سیاسی - صنفی "

(اعلامیه دانشجویی سازمان چریکهای فدائی خلق ۱۶۰ آبانماه ۵۷)

" . . . سازمان چریکهای فدائی خلق با درودهای"
 " فراوان به معلمین و محصلین مبارز . . . از آنها"
 " دعوت می نماید که : ۱ - با تشکیل جلسات آموزش"
 " سیاسی و بحث روی مسائل انقلاب ، آگاهی دانش"
 " آموزان را ارتقاء داده . . . ۲ - معلمین و دانش -"
 " آموزان میتوانند از این جلسات جهت مشخص"
 " نمودن اشکال شرکت در مبارزات مردم . . . بصورت"
 " رفتن به کارخانه‌ها و سایر مؤسسات ، در تحکیم"
 " پیوند نیروهای انقلابی خلق بکو شند . ۳ - با"
 " تشکیل کمیته‌های مشترک معلمین و محصلین ، در"
 " مدارس و دبیرستانها ، جهت اعمال اراده توده‌ای در"
 " اداره امور آنها توسط خود بکوشند . ۴ - از آنجا"
 " که معلمین و محصلین دو رکن اساسی آموزشی اند ،"
 " کانونهای معلمین و محصلین باید در تعیین شرایط"
 " کار و سیاست های آموزشی نقش درجه اول بعهده"
 " داشته و بر رسمیت شناخته شوند ."

(اعلامیه معلمان و دانش آموزان مبارز - دیماه ۵۷)

" . . . ما در حالیکه اعتقاد داریم رژیم وابسته بسه"
 " امپریالیسم شاه را تنها با توسل به جنگ مسلحانه "

"میتوان نابود کرد، (طرح ضرورت کلی قهر مسلحانه)
 " و تنها راه آزادی مردم را دست بردن به سلاح و "
 " حمایت مادی و معنوی از سازمانهای پیشاهنگ "
 " مسلح میدانیم و جهت تحقق این امر به مبارزه مسلحانه "
 " - نه ادامه میدهیم. در شرایط کنونی، دفاع از "
 " اعتصاب و تحریم همگانی و مبارزه با هرگونه همکاری "
 " با دولت نظامی را مؤثرترین وسیله جهت مقابله با "
 " توطئه های رژیم و ساقط نمودن دولت نظامی میدانیم. "
 " نیم و از تمام مردم میخواهیم با دفاع از اعتصاب و "
 " تحریم همگانی به جنبش آزادی بخش خلقهای میهن "
 " - مان یاری رسانند. " (پراقتزوتأکیدات از ماست)

(اعلامیه، از اعتصاب و تحریم همگانی دفاع کنیم مورخ ۹/۲)

این است تمام آن رهنمودها و تاکتیک های مشخصی که این ساز-
 مان در پیش پای توده های مردم و طبقه کارگر و هواداران خود و با -
 نشجویان میگردد. ما در آنها با هیچ رهنمودی که حاکی از درك
 آنها از وظایف ضروری در شرایط قیام و دوره تدارك قیام که مطابق
 آن تبلیغ و ترویج ایده قیام، با تاکتیک های عملی مشخص، میبایست در مرکز
 ثقل فعالیت های تبلیغی و ترویجی کمونیست ها قرار گیرد، روبرو
 نیستیم. رفقای فدائی خود بهتر میدانند که در شرایط قیام (که
 به گفته خودشان از "شش ماه" پیش از قیام آغاز گشته بود) باید بیشتر
 از هر چیز به " بسیج افکار و بسیج سیاسی توده ها و تبلیغ و ترویج -
 جنگ مسلحانه بر علیه رژیم شاه و ارتش " پرداخت، آنهم نه بطور کلی
 بلکه بطور مشخص و با ارائه تاکتیک عملی توده های، و توده ها را متقاعد
 کرد، که مبارزه هم اکنون باید به باریگا ها و سنگرها انتقال یابد.
 اما این رفقا نه تنها صرفاً در چارچوب ارائه همان تاکتیک های
 صنفی و سیاسی که توده ها مدت ها بوده ناکافی بودن آن پی بردهبودند،
 توقف کرده بودند، بلکه در يك چنین شرایطی کوشیدند تا توده ها را حول

محور شعارهای عقبمانده و "اکنونیستی" بسیج نمایند: "اگر سال گذشته دانشجویان با شعار عمومی حفظ فعالیتهای صنفی به مبارزه علیه رژیم دیکتاتوری شاه پرداختند (آیا واقعا چنین بوده است؟!) امسال می‌توان شعار عمومی " اخراج گارد " از دانشگاه را مطرح نمود .. " ؟! بسیار خوب، شعار " اخراج گارد " در زمانیکه توده‌های دانشجو به همراه توده‌های مردم در خیابانها شعار سرنگونی رژیم را فریاد می‌زدند! این است مفهوم تدارک سیاسی قیام در دوره شش ماهه‌ای که رفقا سرگرم به انجام رساندن آن بودند: تدارک قیام با شعار " اخراج گارد "؟! "

بی جهت نیست که در اواسط دیماه (یکماه قبل از قیام و ن ماه بعد از آغاز فعالیت تدارکاتی رفقای فدائی برای قیام!) ، این رفقا در اعلامیه‌ای که اتفاقا مربوط به یکی از عملیات نظامی آنهاست ، در حالیکه خود سرگرم عملیات " محیرالعقول و قهرمانانه " خود هستند و در حالیکه گویا در " تدارک " قیام سلاحنه توده‌ای بوده‌اند .

به "هم میهنان مبارز" رهنمودهای زیر را میدهند: " در شرایط موجود که دولت نظامی، در کار توطئه‌گری و سرکوب همه جانبه مبارزات مردم برآمده است ، ما از تمام کارگران ، دهقانان ، روشنفکران انقلابی و دانشجویان و محصلین . . . میخواهیم ادامه تحریم و اعتصاب همگانی و حمایت مادی و معنوی از سازمانهای مسلح پیشتاز ، مبارزه رهایی بخش خلقهایمان را یاری بخشند . . . " (اعلامیه قرارگاه شماره ۲) .

بسیار خوب این است مفهوم برخورد کمونیستی به تدارک قیام ، و پرداختن به آن " وظایف ویژه‌ای " ، که علاوه بر وظایف عادی روزمره بر دوش کمونیستها قرار میگیرد: ما مبارزه مسلحانه را انجام میدهیم ، به مراکز و نیروهای دشمن جمله مسلحانه می‌ریزم ، پاسبانان و مزدوران رژیم را ترور میکنیم ، به گشتی‌های پلیس نارنجک پرتاب میکنیم . . . و شما " هم میهن مبارز " بکار خود مشغول باشید ، به " تحریم و اعتصاب همگانی " خود ادامه دهید و در ضمن به " حمایت مادی و معنوی از سازمانهای مسلح پیشتاز " بپردازید ! .

بهتر از این نمی‌توان آن‌ها را جدا از توده چریکی سازمانی‌راکه از تشخیص اختلاف میان پاسخ مارکسیستی - لنینیستی به ضرورت‌های سیاسی - سازمانی و نظامی‌ای که دوره تدارک قیام مسلحانه، در دوره آمادگی توده‌ها برای توسل به مبارزه مسلحانه، مطرح میگردد، و آن عملیات جدا از توده، ترور و انفجاری که محور و مرکز فعالیت يك سازمان چریکی را تشکیل داده است، عاجز است، به نمایش گذاشت.

و اما بعد، نگاهی به بیان عملکردهای سیاسی - نظامی این سازمان، میتواند ما را به درک ماهیت آن فعالیت‌هایی که این رفقا به زعم خودشان برای "تدارک قیام" انجام میدادند، هدایت نماید. در حالیکه توده‌ها پیش از هر زمان برای دست زدن به قیام قریب‌الوقوعی که خود پیش از رهبران خود و پیش از مدعیان پیش‌آهنگی خود به طور غریزی به ناگزیری آن پی برده بودند، "به تشکیلات" احتیاج داشتند، در حالیکه آنها می‌طلبیدند تا "پیش‌آهنگان"شان با تمرکز فعالیت تبلیغی و ترویجی خود، حول توضیح ناگزیری قیام، بیش از پیش غرایز کور آنها را به وجدان آگاه تبدیل نمایند. رفقای چریک ما در ورطه فعالیت‌های خرده‌کارانه چریکی خود، در گرداب عملیات تهییجی، انفجار مراکز سیاسی - نظامی رژیم، ترور پاسبانها، افسران و شهربانی و . . . غرق شده بودند. عملیاتی که نه تنها پاسخگوی ضروریات و نیازها و رشد جنبش توده‌ای نبود، و نه تنها تأثیری در ارتقاء و رشد مبارزه توده‌ها نداشت، بلکه بالعکس با گرفتن ابتکار عمل از آنها و ایجاد مانع بر سر راه رشد خلاقیت توده‌ها تأثیرات زیانمندی بر آن باقی می‌گذاشت (*).

(*). در اینجا به هیچ وجه سخن بر سر نفی عملیات مسلحانه و ترور در شرایط جنگی و پروسه قیام نیست. اما این عملیات از دیدگاه مارکسیستی - لنینیستی تفاوت کیفی با عملیات فوق‌الذکر دارد. کمو

و در همان حال، یعنی ضمن انجام فعالیت های نظامی منفردانه خود، توده ها را به انجام تاکتیک های مسالمت آمیز و عقب مانده ای فرا میخواند، که رشد مبارزه بطرز شگرفی، بر ناکافی بودن آنها آگاهی داده بود. و در اینجا سنت که میبینیم، آن دو تفکر ظاهرا متضاد چپ-یکی و اکونومیستی، در یک نقطه با یکدیگر تماس حاصل کرده و بر هم منطبق میشوند! اکونومیست ها به مبارزه مسلحانه و جنبش خلق پاسخی نمیدهند، چرا که سرگرم فعالیت های خرده کارانه اکونومیستی خویش در میان طبقه کارگرند و میان شرایط قیام و شرایط عادی مبارزه فرقی نمیگذارند و از این زاویه خلق را به حال خود رها میکنند. و چریک های ما سرگرم فعالیت های "هیجان انگیز" تروریستی خود هستند و میکوشند تا حتی الامکان عملیات جانا نعتی را انجام دهند، و هیچ وجه در صدور حرکت از نیازهای جنبش خلق، که آگاهی بخشی و سازما ندهی و تسلیح را از او طلب میکند، نیستند. و از این زاویه خلق را به حال خود رها میکنند. وجه اشتراك شان نیز این است که هر دو از "خود" حرکت میکنند، و هیچکدام مبنای حرکت و مبارزاتشان را و - قطعیت عینی مبارزات توده ای و شرایط عینی موجود قرار نمیدهند.

نیستها در چنین شرایطی "ترورهای توده ای" را سازمان داده، و آن را در تاکتیک های خود بحساب میآورند، اما این "ترورها" اولاً، فقط مختص شرایط انقلابی و دوره جنگ است، ثانیاً به عنوان محور فعالیت کمونیستها قرار نمیگیرد و کمونیستها آن را به مثابه محور عمده فعالیت و مبارزه توده ها تبلیغ نمیکند، ثالثاً، آنها را "تابع مصالح و شرایط جنبش کارگری و مبارزه عمومی انقلابی" نموده و امکان سوء تعبیر "اهاشانه" (بخوان: آنارشیستی) از این جنگ پارتیزانی را بر طرف و ریشه آن را بیرحمانه قطع میکنند. از همین رو این "ترور توده ای" با "ترور روشنفکرانی" که این عملیات را محور فعالیت خود قرار داده اند بکلی فرق می کند. (جملات داخل گیومه از لنین می باشد)

چریک‌های مادر این دوره بجز تکرار همان شعارهای خسته‌کننده همیشگی خود در مورد مبارزه مسلحانه و ضرورت آن، بجز دعوت توده‌ها به "هواداری مادی و معنوی" از سازمانهای چریکی (که شعار همیشگی آنهاست) هیچ سخنی از ضرورت عمل قیام توده‌های به‌میان‌نیامورده نداشتند. و این خود نشانه بارزی از این مسئله بود که آنان همچنان به وظایف همیشگی و عادی خود - البته با همان استنباط چریکی - مشغول بوده‌اند. آنها هم - چنان که در هیچ زمانی، از مبارزه توده‌ها و از ضروریات رشد مبارزه آنها حرکت نکرده‌اند، و اصولاً این چنین حرکت و مینائی در چارچوب بینش جدا از توده‌ی آنها معنا و مفهومی نداشته، در این زمان نیز مبارزه آنها ناظر بر هیچ ضرورتی از مبارزه توده‌ها و نیازهای رشد آن نبوده و با فاصله عمیقی نسبت به این نیازها به حرکت خود ادامه میدادند. بنظر میرسد که دیگر برای رفقای فدائی به قدر کافی روشن شده باشد که شرکت موفقیت‌آمیز آنها در قیام بهمن ماه کاملاً خودبخودی و لحظه‌ای بوده و امکان این شرکت فعال نه به دلیل ارزیابی درست آنها از شرایط "شش ماه" گذشته، نه به دلیل "دارک پرسوه قیام" و انجام وظایف واقعی خود، در جهت تدارک قیام و نه به دلیل اینکه توانسته بودند، "تئوریهایی مجرد را با شرایط مشخص موجود، یا لحظه‌ها و امکانات، با سطح مبارزاتی توده‌ها و حالات و کیفیات حاکم بر مبارزات آنها، با همه تعادلهای موجود..." (ص ۹، همانجا) بپیوندند.

خیر، پیش‌کشیدن این داعیه‌ها، عملی صادقانه و انقلابی نیست، تمام فاکتورها و واقعیات بر این جمله پردازیهایی غیر واقعی خط بطلان میکشد. آن عواملی که توانست در تحریک سیاسی و نظامی این رفقای چریک در قیام، مؤثر افتد، ساخت سازمانی و تشکیلاتی و آمادگی نظامی این رفقا که به اعتبار خط مشی عمومی آنها، ساختی نظامی و چریکی بود از یکسو و قاطعیت انقلابی و تحریک نظامی قابل تحسین آنها از سوی دیگر بود. عدم توجه به این امر جز تحریف واقعیات و سرپوش‌گاردن بر تمام حقایق موجود که چون آفتاب میدرخشد، چیز دیگری نمیتواند باشد.

صداقت انقلابی حکم میکند که شجاعانه به طرح اشتباهات و انحرافات خود پردازیم و قاطعانه با آنها، مبارزه برخیزیم، جنبه‌های مثبت و قابل اتکاء اندیشه و عملمان را رشد و تقویت بخشیم و جنبه‌های منفی و نادرست آن را به زیر مهمیز انتقاد کشیم .

صداقت انقلابی حکم میکند که مبارزه ایدئولوژیک را در خدمت دست یافتن به يك ایدئولوژی انقلابی پرولتری قرار دهیم . اگر ما نتوانیم اهرم مبارزه ایدئولوژیک را در خدمت پالایش انحرافات اساسی از اندیشه و عمل خویش بکار بندیم ، هرگز نخواهیم توانست از آن به عنوان وسیله‌ای برای زدودن انحرافات جنبش کمونیستی ، برای استحکام بخشیدن به مبانی ایدئولوژیک این جنبش ، نهایتاً تحقق بخشیدن به وحدت صفوف آن سود جوئیم .

پیش بسوی مبارزه ایدئولوژیک با انحرافات درون جنبش کمونیستی!
پیش بسوی پیوند با طبقه کارگرا
پیش بسوی ایجاد حزب طبقه کارگرا



نقدی بر مواضع چریک‌های
فدائی خلق در مورد طبقات
و نیروهای غیرپرولتاری

**شیوه برخورد پرولتاری یا
خرده‌بورژوازی؟**

"مسئله روش برخورد سوسیال دموکراسی (کمونیستی) به احزاب بورژوازی یکی از مسائل "عام" یا "تئوریک" بشمار می رود. یعنی از آن مسائلی است که مستقیماً بهیچ وظیفه مشخصی که در لحظه معین در مقابل حزب قرار می گیرد، مربوط نمیشود...".

(لنین: شیوه برخورد به احزاب بورژوازی)

۱- کمونیست‌ها و احزاب بورژوازی

در تاریخ جنبش بین‌المللی کمونیستی مسئله نحوه برخورد به احزاب بورژوازی یکی از سرچشمه‌های عمده اختلاف میان جناح‌های مختلف جنبش کمونیستی، جناح اپورتونیستی و جناح انقلابی پرولتری و از عمده‌ترین موارد مرزبندی کمونیست‌ها با اپورتونیسم و رویزیونیسم است.

"منشأ حقیقی شایده تمام اختلافات و مطمئناً تمام اختلافات اساسی همه اختلاف نظرهای موجود در مسائل مربوط به سیاست‌های عملی پرولتاریا در انقلاب روسیه، اختلافی بود که در برآورد ما از شیوه برخورد به احزاب غیر پرولتری وجود داشت." (لنین - شیوه برخورد به احزاب بورژوازی) برای اپورتونیست‌ها این مسئله ایست در حوزه پراتیک نه یک مسئله "عام" و "تئوریک" حال آنکه برای کمونیست‌ها، خیانت پیشگی بورژوازی لیبرال و تزلزل خرده بورژوازی در انقلاب دمکراتیک از اصول "عام" بشمار می‌آید.

"مسئله روشن برخورد سوسیال دمکراسی به احزاب بورژوازی - بی یکی از مسائل "عام" یا "تئوریک" بشمار می‌رود. یعنی از آن مسائلی است که مستقیماً به هیچ وظیفه مشخصی که در لحظه معینی در مقابل حزب قرار می‌گیرد، مربوط نمی‌شود... جناح اپورتونیست حزب ما، مانند اپورتونیست‌های سایر احزاب سوسیال دمکرات از یک

دستورکار "اداری" یا "عملی" پشتیبانی و دفاع می - نمودند. آنان از مسائل کلی و عام می‌ریدند و از زیاد می‌بردند که در تحلیل نهایی تنها سیاست‌های کلی و مبتنی بر اصول هستند که سیاست‌های واقعی و عملی را تشکیل می‌دهند. فراموش می‌کردند که اگر کسی بدون آنکه قبلاً مسائل عام را حل کرده باشد درگیر حل مسائل جزئی گردد، ناگزیر و در هر قدم بدون آنکه خود تشخیص دهد، با آن مسائل عام برخورد خواهد نمود، سیاست‌های کسی که هر بار به آنها برخورد کرده باشد محکوم به بدترین نوع نوسانها و بی‌اصولی‌ها است". (لنین - شیوه برخورد به احزاب بورژوازی)

کمونیستهای پیگیرانه خیانتکاری ناگزیر بورژوازی لیبرال در انقلاب دمکراتیک را برای توده‌ها افشا کرده و فریبکاری وی را عقیمی نمایند. کمونیستها با ناپیگیری و تزلزل خرده‌بورژوازی مبارزه کرده و در عین اینکه تمایز طبقاتی پرولتاریا و مالکین جزء و وسایل تولید را نشان می - دهند، میکوشند آنها را از نفوذ لیبرالها خارج نموده و به پشتیبانی از موضع پرولتاریا بکشانند. تنها چنین سیاست پیگیری، پرولتاریا را از زانده بورژوازی در انقلاب دمکراتیک به نیروی رهبری کننده این انقلاب تبدیل خواهد کرد.

در مورد احزاب چپ خرده‌بورژوازی، وظیفه کمونیستها این است که هرمانتیسیم، قتمادی و شبه‌سوسیالیستی و همچنین اتوپی موجود در افکار و ایده‌آلهای خرده‌بورژوازی شهری و دهقانان را که مبتنی بر تساوی و برابری طلبی در زمینها تولیدکالائی است، برای پرولتاریا توضیح داده و تمایز طبقاتی پرولتاریا را از ادیکالترین اقشار خرده‌بورژوازی توضیح دهند. در هنگامه برآمدن جنبش توده‌ای، گرچه پرولتاریا

با خرده‌بورژوازی دمکرات علیه استبداد و لیبرالیسم خیانت-
پیشه‌اشتراک عمل خواهد داشت ، ولی کمونیستها در سازش
و همکاری با احزاب غیرپرولتری هیچگاه امتیازات ایدئولوژی-
یک نداده و هرگونه انحرافی از برنامۀ و تاکتیک پرولتری را
قاطعانه رد می‌کنند. کمونیستها هیچگاه ایده‌رهبری را
فرا موش نخواهند کرد .

"رها کردن ایده‌رهبری و قیحانه‌ترین نوع رفرمیسم

است" . (لنین)

کمونیستها در هرگونه سازش و عمل مشترک با نمایندگان
طبقات غیرپرولتری، آنی از توضیح ماهیت واقعی و موقتی
این وحدت ، ماهیت این احزاب و منافع طبقاتی ای که
نمایندگی میکنند، برای پرولتاریا غفلت نخواهند کرد و در
مقابل هرگونه تزلزل و سازش احزاب و نمایندگان خرده-
بورژوازی دمکرات با لیبرالیسم، سازشکاری و تزلزل آنها
را برای توده‌ها افشا کرده و آنها را برای پشتیبانی از موضع
پرولتاریا و خارج ساختن از نفوذ بورژوازی لیبرال تحت
فشار قرار خواهند داد و به توده‌ها نشان خواهند داد که تنها
دمکراتیسم پیگیر پرولتاریا است که ته‌تنها از منافع ایمن
طبقه بلکه از خواسته‌های دمکراتیک کلیه طبقات خلق دفاع
خواهد کرد. کمونیستها شعور طبقاتی پرولتاریا را پرورش
داده و استقلال سیاسی واقعی وی را در مقابل کلیه طبقات
غیرپرولتری تأمین می‌نمایند. بدون پیگیری چنین سیاستی
هرگز نمیتوان از استقلال عمل پرولتاریا حتی سخنی هم‌بمیان
آورد .

"... اگر پرولتاریا از این گرایش لیبرالیسم (کوشش او
برای متوقف کردن انقلاب) بی‌خبر باشد، اگر پرولتاریا
بروظیفه‌اش که درگیر شدن در مبارزه مستقیم علیه
لیبرالیسم است آگاه نباشد، اگر برای رهانیدن دهقانان

دمکرات از نفوذ لیبرالیسم مبارزه نکند، آن وقت سیاست
- های پرولتاریائی الواقع مستقل نیست. (لنین)

۲- کمونیستها و احزاب رونیونیستی

تا ریخ جنبش کارگری همیشه شاهدرخنده انواع اپورتونیسیم
از نوع برنشتینی، کائوتسکیستی و... در جنبش پرولتری بوده
است. در زمان ما با غلبه رونیونیسم خروشچی بر حزب و
دولت شوروی و تبدیل شوروی بیک دولت سوسیال امپریالیستی
و نیز غلبه رونیونیستهای نوپا و ارتجاعیون سهجانی بر
دستگاه رهبری حزب و دولت چین، رخنه رونیونیسم در جنبش
بین المللی کمونیستی ابعاد بمراتب وسیعتری یافته و
جنبش پرولتاریا را در مقابل مسائل خطیری قرار داده است.
امروزه، شوروی بیک قدرت امپریالیست و توسعه طلب تبدیل
گردیده که در رقابت با قدرتهای امپریالیستی غربی بیک
سلاح خاص خود نیز مجهز است و آن ردای "سوسیالیستی" است که
دقیقا برای اندام امپریالیسم نوظهور برش یافته و آنرا می-
پوشاند. سوسیال امپریالیستها با طرح گذار مسالمت آمیز
انقلاب رانفی کرده و قدرت نظامی و اقتصادی شوروی را عامل
عمده در گذار کشورها به سوسیالیسم قلمداد میکنند. آنان نغمه
شوم "راه رشد غیر سرمایه داری" را ساز کرده و آنرا تطبیق خلاق
مارکسیسم - لنینیسم با شرایط کنونی کشورهای وابسته جا
مزنند. بموجب این تزارتجاعی در کشورهای وابسته، احزاب

کمونیست با پیدا زاید رهبری انقلاب دمکراتیک صرف نظر کنند و رهبری را به نمایندگان بورژوازی کهنگرش " فوق طبقاتی" دارند واگذار کرده و تسلیم و دنباله‌رو بورژوازی گردند. بر طبق این تزار تجاری و ضد پرولتری جناح چپ بورژوازی به کمک حزب واحد ارتش میتواند کشور را از رشد سرمایه‌داری معمولی (در مدار وابستگی به قدرتهای موسوم امپریالیستی غرب) به راه رشد غیر سرمایه‌داری (که چیزی جز دولتی کردن بخشی از اقتصاد بفتح کل طبقه سرمایه‌دار نیست) سوق دهد. و مدالبت‌عامل عمده در چنین تحولی قدرت اقتصادی و نظامی شوروی است. این رهبران "ما فـوق طبقاتی" تنها با ایجاد روابط وسیع بازرگانی، سیاسی و نظامی و استفاده از "کمکهای" شوروی است که میتوانند در "راه رشد غیر سرمایه‌داری" گام بردارند و لاغیر! زیر پوشش همین تز سوسیال امپریالیستی است که ما امروزه از طرفی شاهد پشتیبانی شوروی از انواع رژیمهای میلیتاریستی و ضد خلقی و آراستن این رژیمها با ظاهرفریبنده "غیر سرمایه‌داری" بوده و از طرف دیگر شاهد استثمای زحمتکشان این کشورها و غارت منافع آنها توسط سوسیال امپریالیسم شوروی و بورژوازی "خودی" هستیم.

رویزیونیستهای سه‌جانبه‌نی چین نیز تحت پوشش مبارزه با سوسیال امپریالیسم به تمام معنی به ما رکسیسم-لنینیسم پشت کرده و هرگونه سازشی را با ارتجاعیترین رژیمها تجویز کرده و انقلاب و مبارزه طبقاتی را به طاق نسیان گرفته‌اند. رویزیونیستهای چینی که میخواهند در خیانتکاری بیه پرولتاریا و خلقها گوی سبقت از سوسیال امپریالیستهای شوروی بریابند، امپریالیستهای اروپائی را متحد خلقها قلمداد کرده و امپریالیسم آمریکا را بی خطرتر از امپریالیسم شوروی معرفی می‌کنند. رویزیونیستهای سه‌جانبه‌نی خیانت-

کارانه به سازش و توطئه چینی علیه انقلاب در سراسر جهان مشغول بوده و به زاندها امپریالیسم آمریکا تبدیل گشته اند .
رویزیونیستهای سه جبهه‌نی فرق ما هوی با سوسیال امپریالیست های شوروی نداشته و رهبری کمونی چین بر آنست که با برنامه های توسعه طلبانه اقتما دی و نظامی تا پایان قرن ، چین را بیک قدرت عمده سوسیال امپریالیستی تبدیل کند و در این راه از هیچگونه زدوبند و سازشی با امپریالیسم آمریکا ابا ندارد .

در کشور ما "حزب توده" مشخص ترین جریان رویزیونیستی مدرن و نماینده سوسیال امپریالیسم شوروی است . علاوه بر این ، جریان رویزیونیستی مدرن در درون حزب دمکرات کردستان علیرغم غیر "مارکسیست" دانستن خود و ادعای "دمکرات" بودنش دارای نفوذ و عملکردی رزومشخصی است . "سازمان انقلابی" و "اتحاد مبارزه در راه ایجاد حزب طبقه کارگر" و ... نماینده رویزیونیسم نوع سه جبهه‌نی است . ولی بر ما است که پایگاه اجتماعی و نیروی عینی این جریانات را توضیح داده و سیاست کمونیستها را در مقابل آنها روشن نمائیم . در رابطه با این دو جریان ضد پرولتری ما میمان رهبری خیانتکار و قدرت طلب و توده‌ها و ادراک آنها و فریب خوردن آنها و در نهایت ، فرق اساسی قائل هستیم . با مبارزه پیگیر علیه این سازمانهای ضد پرولتری و مبارزه با سیاستها و نظرات ضد مارکسیستی - لنینیستی حاکم بر آنها است که توده‌ها و ادراک آنها تحت نفوذ نظرات آنها بصوف نیروهای انقلابی خواهند پیوست .

نمایندگان بورژوازی در رهبری "حزب توده" تحت پوشش مارکسیسم - لنینیسم میکوشند با رخنه در جنبش پرولتاریا جنبش توده‌ای را به انحراف گشاده و نیروی توده‌ها را وسیله نیل به قدرت قرار دهند . آنها با سیاستهای پراگماتیستی و

خائنه خود به انواع زدوبندها با هیئت حاکمه و ارتجاع
 خرده بورژوازی دست زده و میکوشند با مشاطه‌گری بورژوازی
 پرولتاریا را بزانده بورژوازی تبدیل کنند. اینان فرصت -
 طلبانه تنها بدنبال فرصتهائی برای آنچه نخواستند
 احتمالی هستند که زمین را برای تصرف دولتی توسط آنها
 (بهر وسیله شده و معمولاً "انقلابی‌های کاخی") فراهم کنند.
 "سوسیالیسم" آنان هیچگونه قرائتی با سوسیالیسم پرولتاریا
 ندارد و تمام هدف آنها و تلاششان برای تصرف قدرت اینست که
 طبق تز "راه رشد غیر سرمایه‌داری" کشور را به "کمک" شوروی به
 سوی "سوسیالیسم" (بخوان و وابستگی به سوسیال امپریالیسم)
 ببرند. رویزیونیستهای سه‌جانبه‌نی نیز تحت پوشش عمدگی خطر
 سوسیال امپریالیسم به انواع توطئه‌های رذیلانه برعلیه
 انقلاب دست زده و عملاً نقش یک دارو دسته خدمتگزار ونوکسر
 امپریالیسم و بورژوازی را بخود اختصاص داده‌اند. این جریان‌ات
 رویزیونیستی تحت پوشش "مارکسیسم-لنینیسم" با تبلیغ
 سازش طبقه‌ای و نفی انقلاب خائنه در جهت انحراف جنبش
 زحمتکشان و تبدیل آن به زائده بورژوازی و سوسیال -
 امپریالیسم تلاش میکنند. از اینرو ستون پنجم بورژوازی و
 سوسیال امپریالیسم در جنبش پرولتاریا هستند. این جریانات
 رویزیونیستی صفا و هواداران خود را از طیفی از خرده بورژوا -
 زی مرفه بوروکرات، روشنفکران لیبرال و عناصر سرمایه‌دار "طرفدار
 طبقه کارگر" (از نوع حزب توده‌ای آن) و اریستوکراسی کارگری
 و اقلیتی از کارگران ناآگاه‌ها پر میکنند. امروزه ما شاهد نفوذ
 سوسیال امپریالیسم و رویزیونیسم سه‌جانبه‌نی بر رهبری بخشی
 جنبش توده‌ای و پرولتری در سطح جهان هستیم. موضوع
 کمونیستها در قبال این جریانات رویزیونیستی، بویژه آنها
 که در جنبش توده‌ای و پرولتری رخنه کرده‌اند چه باید باشد؟
 ۱ - مبارزه با امپریالیسم و مبارزه در راه سوسیالیسم از

مبارزه با اپورتونیسم جدائی ناپذیر است. این یک قانون عام و "تئوریک" است و همچنانکه نقل قول لنین در ابتدای مقاله نشان میدهد،

"اگر کسی بدون آنکه مسائل عام را حل کرده باشد درگیر حل مسائل جزئی گردد، ناگزیر و در هر قدم بدون آنکه خود تشخیص بدهد با آن مسائل عام برخورد خواهد نمود. سیاست - های کسی که هر بار آنها برخورد کرده باشد - محکوم به بدترین نوع نوسانها و بی اصولی هاست."

۲ - مبارزه با رویزیونیسم زکاتال مبارزه با امپریالیسم میگذرد. مبارزه با رویزیونیسم جدا از مبارزه ضد امپریالیستی تنها سقوط در مرداب تئوری رویزیونیستی - سه جهان و سازش با ارتجاع و امپریالیسم است.

کمونیستها باید بنحو خستگی ناپذیری خیانت پیشگی رویزیونیستها را افشا کرده و ردای فریب وریای "سوسیالیستی" را از پیکر ما هیت بورژوازی آنان از هم بدرند. ما هیت ضد خلقی و وابستگی محتوم آنان را به سوسیال امپریالیسم و سازش با امپریالیستهای غربی به اعضا و هواداران آنها و نیز توده ها نشان دهند. ما از این دیدعا میان وسطی که در مبارزه علیه این جریانات رویزیونیستی با اطلاق "وابستگی" حتی "جاسوس" سوسیال امپریالیسم نامیدن رهبران رویزیونیست گریبان خود را از زاپاس خوئی به مسائل تئوریک و عملی خلاص میکنند، شدیداً پرهیز میکنیم. چنین دیدی نشان کوتاه بینیی است. این وابستگی در روجله اول و اصولاً طبقاتی و آرمانی است. به همانگونه میگوئیم سرنوشت محتوم بورژوازی لیبرال خیانت به انقلاب و سازش با ارتجاع و امپریالیسم است. رویزیونیستهای خائن به توده ها نیز که پوشش "سوسیالیستی" را بروی ما هیت ضد پرولتری خود کشیده اند، برای کسب قدرت و حفظ خود در برابر قدرتهای امپریالیستی راهی جز سازش با

امپریالیسم و وابستگی به سوسیال امپریالیسم ندارند.

۳- چریکهای فدایی خلق و احزاب بورژوازی

تظاهر ناپایداری ایدئولوژیک خرده بورژوازی

از آنجا که سازمان چریکهای فدایی خلق تا کنون طی یک مبارزه ایدئولوژیک جدی از موضع پرولتری با حفظ مشی و تفکر خرده بورژوازی چریکی و بویژه هسته لیبرالی موجود در تفکر و مشی رفیق جزنی که بر حرکت گذشته سازمان چ. ف. خ. ا. غالب بود مرزبندی قاطع و روشنی ننموده اند، هم‌اینک علی‌رغم تغییراتی در نظرات و عملکردها ایشان نسبت به گذشته، ما شاهد تظاهر ناپایداری ایدئولوژیک خرده بورژوازی در مواضع و سیاستهای س. چ. ف. خ. هستیم.

جمله‌های این ناپایداری و تزلزل ایدئولوژیک در برخورد به قدرت سیاسی، برخورد به جنبش کارگری و محتوای تبلیغ و ترویج، برخورد به احزاب و سازمانهای بورژوازی و خرده بورژوازی، برخورد به رویزیونیسم و سوسیال امپریالیسم و... بروز آشکار یافته است.

این برخورد متزلزل و ناپایداری نسبت به ما رکسیسم - لنینیسم ضرورتاً به مفهوم در خدمت ایدئولوژی بورژوازی قرار گرفتن است. ما در اینجا ابتدا با مروری کلی و بسیار مختصر بر مواضع و نظرات سازمان چ. ف. خ. طی چند سال اخیر پرداخته و جلوه‌های تداوم عملکردهای تفکر و نظرات گذشته را

در سیاستها و مواضع کنونی این رفقا نسبت به احزاب و سازمانهای بورژوازی و خرده بورژوازی و... مورد بررسی و انتقادی قرار می دهیم.

سازمان چریکهای فدائی خلق از بدو پیدایش، گرچه خود را مارکسیست - لنینیست میدانست ولی فاقد بینش طبقاتی پرولتری و برنامهموشی مارکسیستی - لنینیستی بوده است. طی دوران رکود جنبش توده‌ای این سازمان از اساسی ترین وظایف مارکسیست - لنینیستها مبنی بر تبلیغ و ترویج سوسیال دمکراتیک، پرورش سیاسی و متما یز کردن پرولتاریا از توضیح ماهیت مناسبات طبقات اجتماعی برای پرولتاریا و از ترویج ایده‌های اساسی مارکسیسم - لنینیسم در انقلاب دمکراتیک و... (اینکه تنها پرولتاریا رزمنده تا به آخر استوار راه دمکراسی و استقلال بوده و تنها در صورتی که بصورت یک طبقه متشکل شده و دارای حزب رزمنده خود باشد میتواند رهبری انقلاب دمکراتیک را بعهده گرفته، خیانت بورژوازی و تزلزل خرده بورژوازی را خنثی کرده و انقلاب دمکراتیک را به انقلاب سوسیالیستی تبدیل نماید)، سر باز زده و حتی چنین سیاستی را تفرقه در صفوف خلق بحساب می‌آورد. لذا از لحاظ سیاست عملی با مخدوش نمودن موقعیت طبقات در انقلاب دمکراتیک نه در موضع پرولتری، بلکه در موضع تمام خلقی و خرده بورژوازی قرار داشت. نتیجه این سیاست چیزی جز تبدیل پرولتاریا به زائده بورژوازی و محروم کردن پرولتاریا از شعور طبقاتی و سیاست مستقل نیست.

رفیق بیژن جزنی یکی از تنویرسینهای خط مشی چریکی که نظرات وی یک دوره از حرکت سازمان ج.ف.خ. را هدایت میکرد، در رساله‌ای تحت عنوان "تحلیل موقعیت نیروهای انقلابی ایران" از انتشارات س.ج.ف.خ. در مورد خرده - بورژوازی میگوید:

"نه تنها به این دلیل که این نیروها بخشی از نیروی
خلقند میبایست آنان را به شکل و مبارزه در صفوف
جنبش‌رهای بخش در جناح تحت رهبری طبقه کارگر فرا-
خواند، بلکه به این دلیل که این نیروها امروز آماده‌ترند
و با توسل به مبارزه آنهاست که باید توده‌های زحمتکش
را بسیج کرد". (تاکید از ما ست)

لنین در کتاب وظایف سوسیال دمکراتهای روس مینویسد:
"پرولتاریا در مبارزه اقتصادی (مبارزه بر علیه سرمایه -
داران) کاملاً تنها بوده و در آن واحد هم با اشراف مالک و
هم با بورژوازی روبروست و فقط از کمک آن عناصری از
خرده بورژوازی برخوردارست (و آنهم نه همیشه بلکه
بندرت) که بسمت پرولتاریا گرایش دارند و حال آنکه
در مبارزه دمکراتیک یعنی در مبارزه سیاسی، طبقه کارگر
روس تنها نیست. جمیع عناصر مخالف سیاسی، قشرهای
اهالی و طبقات در ردیف وی قرار میگیرد... طبیعتاً این
سؤال پیش می‌آید که طبقه کارگر چه روشی را باید نسبت
به این عناصر اتخاذ نماید؟ و سپس آیا نباید برای یک
مبارزه عمومی بر ضد حکومت مطلقه، به آنها بپیوندد؟"

لنین به سؤال دوم چنین پاسخ میدهد:
"سوسیال دمکراتها ضمن اینکه به همبستگی دستجات
گوناگون مخالف حکومت مطلقه با کارگران اشاره می -
نمایند، همواره کارگران را متمایز خواهند نمود، همواره
جنبه موقتی و مشروط این همبستگی را توضیح خواهند
داد، همواره مجزای بودن طبقاتی پرولتاریا را که فردا
ممکن است در جنبه مخالف متفقین امروزی خود قرار
گیرد، خاطر نشان خواهند کرد."

و بحث را چنین ادامه میدهد:
"در مبارزه بر ضد حکومت مطلقه طبقه کارگر باید خود را

متما یزنگاه دارد، زیرا فقط اوست که تا لحظه آخر دشمن
تا بت قدم و مسلم حکومت مطلقه خواهد بود، فقط بین او و
حکومت مطلقه است که صلح و مصالحه امکان پذیر نیست.
تفاوت دودیدگاه را ببینید! یکی میگوید که در مبارزه
برضد حکومت مطلقه پرولتاریا باید خود را متما یزنگاه را چه
فقط او دشمن تا به آخر استوار این حکومت است و دیگری
میخواهد از طریق مبارزه (نا پیگیر و متزلزل) خرده بورژوازی،
پرولتاریا را به میدان مبارزه بکشد. لنین میگوید:

"مخلوط نمودن مفهوم مبارزه خرده بورژوازی که هدف آن
انقلاب کامل دمکراتیک است با مبارزه پرولتاریا که
هدف آن انقلاب سوسیالیستی است، سوسیالیستها را به
ورشکستگی سیاسی تهدید نماید." (دوتا کتیک ...)
رفیق جزئی در رساله "چگونه مبارزه مسلحانه توده‌های می-
شود" میگوید:

"... روشنفکران بسبب آگاهی خود آمدگی بیشتر
داشته و چون جنبش از آنان برای آغاز حرکت کمک می-
گیرد، بهمین دلیل در مرحله فعلی نیروهای آماده و
بالفعل جنبش مسلحانه را بطور عمده روشنفکران انقلابی
(روشنفکران با کدام موضع طبقاتی؟) که اساساً منشاء
طبقاتی آنان قشرهای پائینی و میانی خرده بورژوازی
است تشکیل میدهد."

"مشى مبارزه مسلحانه جدا از توده که قریب ۸ سال بسر
سازمان ج.ف.خ. حاکم بود، منطبق با همین جنبش غیر پرولتری
"تکان دادن" پرولتاریا بوسیله نیروهای "بالفعل" جنبش
بوده است."

برطبق دیدگاه حاکم برس. ج.ف.خ. طی سالهای گذشته
عمل مشترک با خرده بورژوازی بمعنی سکوت کامل درقبال
ماهیت طبقاتی آن میباید و مبارزه طبقاتی باید مبتنی بر

"عرف" و "ضوابط منطقی" باشد :

"عناصری که مضمون حرکاتشان سنگ اندازی و توطئه چینی در راه تشکل نیروهای وابسته به خرده بورژوازی رادیکال بوده است، خیال کرده اند که با زیرپا نهادن "عرف" موجود (منظور نویسنده چیزی جز رشوه های متقابل سیاسی ایدئولوژیک نیست) و ضوابط منطقی (چه مبارزه طبقاتی با نژادگتی!!) در روابط بین جناح های مختلف جنبش خلق میتوان سهم پرولتاریا را در جنبش خلق افزایش داد."

(رساله "وظایف اساسی ما رگسیست - لنینیستها...") از سازمان چ.ف.خ.

رساله وظایف اساسی ما رگسیست - لنینیستها... در جای دیگری میگوید :

"با ید بروحذت منافع همه طبقات خلق که در نابودی سلطه امپریالیسم و پیروزی انقلاب دمکراتیک (با رهبری کدام طبقه و از چه نوع؟) نهفته است، راههای همکاری و اتحاد همه طبقات خلق را هموار و هموارتر کرد." (وظایف اساسی... قسمت دوم)

و یا در جای دیگر در تمجید از خرده بورژوازی میگوید :

"خرده بورژوازی بصورت نیروی تجلی میکند که دزبازره با امپریالیسم از قاعطیت و پیگیری برخوردار است. (همانجا) و با زدرهما نجا :

"... بدین سبب برخلاف جوامع کلاسیک (!!) این جنبش با ید مورد توجه خاص کمونیستها قرار گیرد."

چنین است که نداشتن پرنسیپ پرولتری مشی چریکهای فدائی خلق را به انواع گرایش های اپورتونیستی (اگرچه حسن نیت در آن نهفته باشد) آلوده میسازد.

به گفته ای از الیافنسکی یکی از نظریه پردازان تسمز ارتجاعی راه رشد غیر سرمایه داری نگاهی بیفکنیم و آن را با

مجموع نقل قولها ئی که از تئوریسینهای مشی چریکی نقل کردیم مقایسه کنیم :

"شرکت قشرهای معینی از بورژوازی ملی در قدرت سیاسی دارای علل مختلفی است. شرکت این قشرها فقط از آن جهت نیست که این قشرها در ائتلاف با نیروهای دمکرات و ضد امپریالیستی شرکت دارند و در مرحله معین تاریخی به پیشروی در راه ترقی اجتماعی ذی علاقه اند. این قشرها از نظر سیاسی، ایدئولوژیک، سازمانی و اقتصادی از قشرهای دیگر برای زندگی سیاسی فعال و شرکت در حاکمیت سیاسی آماده ترند" (راه رشد غیر سرمایه داری، دو مقاله از الیا نفسکی)

و جای تعجب است که حتی الیا نفسکی (تئوریسین اردوی سوسیال امپریالیسم) در چند سطر بعد نا پایداری و تضاد را خصلت نمایندگان روشن فکر خرده بورژوازی رادیکال میدانند ولی چریکهای فدائی خلق از قاطعیت و پیگیری خرده بورژوازی - زی وطنی سخن میگویند! در اینجا چریکهای فدائی تفا هم طبقاتی را جایگزین مبارزه طبقاتی کرده و بجای افشای نا پیگیری و تزلزل خرده بورژوازی آنرا نیروئی قلمداد میکنند که از قاطعیت و پیگیری برخوردار است. اگر رهبری انقلاب دمکراتیک با خرده بورژوازی رادیکال باشد اشکالی ندارد، فقط:

"اگر گروههای مرفه خرده بورژوازی که دارای دیدگاههای محافظه کارانه و ضد اکا رگری هستند، رهبری مبارزات را بدست گیرند میتوانند (تا زه در این هم جای شک هست!!) وحدت نیروهای خلق را دچار اشکال (فقط اشکال) سازند (تا کیدازماست. وظایف اساسی و...)

از رهبری پرولتاریا سخنی هم در میان نیست، افشای تزلزل خرده بورژوازی "عرف موجود و ضوابط منطقی در

جناح‌های مختلف خلق "رازی‌ها خواهد گذشت، از نظر چریک‌های فدائی اتحاد با نیروهای خرده‌بورژوازی همیشه به مفهوم سکوت کامل درقبال تزلزل و ناپیگیری خرده‌بورژوازی و دادن امتیازات ایدئولوژیک بوده است. سکوت کامل چریک‌های فدائی خلق در مقابل سازشکاری مجاهدین خلق و سایر نیروهای چپ خرده‌بورژوازی در مرحله کنونی نیست. نشان دهنده همین انحراف اصولی آنان از موضع مارکسیستی - لنینیستی است.

۴- س. چ. ف. خ. و رویزیونیست‌ها

در باره نحوه برخورد س. چ. ف. خ. با جریان‌های رویزیونیستی با یادگفت چگونه می‌توان انتظار رمزبندی قاطعانه با رویزیونیسم از کسانیکه داشت که خود دستخوش انحرافات سولی از مارکسیسم - لنینیسم بوده و دچار گرایش‌های پورتونیستی و تجدیدنظرطلبانه هستند، صرف نظر کردن از ایده رهبری پرولتاریا در انقلاب دمکراتیک، مقید دانستن مبارزه طبقات به "عرف" و "ضوابط منطقی" و صرف نظر کردن از شعار سیاست مستقل پرولتری در انقلاب دمکراتیک راه را برای بروز انواع گرایش‌های رویزیونیستی و سازش با آنها باز می‌گذارد. مواضع س. چ. ف. خ. در مورد سوسیال امپریالیسم شوروی و حزب توده نشان دهنده تزلزل و ناپایداری ایدئولوژیک خرده‌بورژوازی و سازش با رویزیونیسم می‌باشد. س. چ. ف. خ. از طرفی رهبری حزب و دولت شوروی را رویزیونیستی میدانند و از طرف دیگر شوروی را یک کشور سوسیالیستی قلمداد می‌کنند. اگر رویزیونیسم

ایدئولوژی بورژوازی است و اگر رویزیونیسم بیش از دودهه است که در حزب و دولت شوروی تسلط یافته و در سیاست داخلی و خارجی نقش تعیین کننده پیدا نموده، چگونه میتوان آنرا یک کشور سوسیالیستی بحساب آورد. روشن است که وقتی شوروی را یک کشور سوسیالیستی بحساب آوریم، نمیتوانیم در مورد احزاب و جریانها و وابسته به آن نیز دیدگاه درستیی داشته باشیم. روزنامه کار ۳۳ ارگان س.ج.ف.خ. در باره حزب توده میگوید:

"نوسانات موجود در حرکت حزب توده ناشی از فرصت طلبی سیاست بازانه توده ایهاست است که نه تنها ربه نرخ روز می خورند و اسمش را با "تجربگی" و "پختگی" میگذرانند. از این نظر حزب توده ایران، حزبی که استخوانبندی آنرا انجمن مقاطعه کاران خیره تشکیل میدهد دارای هویت ثابت و جا افتاده ای است. لذا در هر مورد خاص درآینده دراز مدت از قبل میتوان دریافت که مینا و محور حرکت توده ایها همان سیاست لیبرالی است."

س.ج.ف.خ. این چنین خیانت پیشگی حزب توده و اخلاص گری آنرا در جنبش کارگری و وابستگی آن به سوسیال امپریالیسم شوروی را تا حد داشتن یک سیاست لیبرالی کاهش میدهد. این نمونه نشان میدهد که س.ج.ف.خ. در باره حزب توده هیچگاه از موضع اصولی و مرزبندی قاطعانه با رویزیونیسم که خود مستلزم شناخت سوسیال امپریالیسم شوروی میباشد صورت نگرفته و به مشتی شعار خلاصه میشده است. نداشتن دیدگاه، برنامهریزی سیاست پرولتری در مواردی نیز س.ج.ف.خ. را بطرح شعارهای لیبرالی که بدون شبا هت به بعضی مواضع حزب توده نبوده است، گشاده است. شعار "مرگ بر شاه دیکتاتور و حامیان امپریالیستش" که در واقع مضمون اصلی انقلاب دمکراتیک و فدا امپریالیستی را مخدوش نموده و دیکتاتور

شاه را از پایگاه طبقاتی یعنی بورژوازی وابسته به امپریا -
لیسم جدا میسازد و عملاً همان شعار "جبهه واحد دیکتاتور" -
حزب توده را تبلیغ میکند. بیژن جزنی در رساله نبرد با
دیکتاتور چینی میگوید:

"بنظر ما جنبش حاضر که مرحله ای است از جنبش رهائی بخش
خلق، با شعار استراتژیک مبارزه با دیکتاتور شاه مشخص
میشود"

همان رساله در جای دیگر میگوید:

"در حال حاضر طرح کردن شعارهای انقلاب دمکراتیک توده
- ای نمیتواند خلق را زیر رهبری طبقه کارگر متحد سازد"

یا رساله وظایف اساسی میگوید:

"طرح این شعارها بصورت تبلیغی در مرحله کنونی تنها
به تشدید تضاد میان جریانهای غیرپرولتری با جنبش
کارگری منجر خواهد شد."

۵- سیاست س.چ.ف.خ. هنگام برآمد جنبش توده ای

سیاست دنباله روانه س.چ.ف.خ. تنها به دوران رکود
جنبش توده ای که وظیفه ما رکسیست - لنینیست ها در وهله اول
بیدا رکردن توده ها بوده است مربوط نمیشود، بلکه به هنگام
اوجگیری جنبش توده ای ۵۷ - ۵۶ هنگامیکه بورژوازی لیبرال
آشکارا در مسیر ارزش با امپریالیسم و استبداد سلطنتی گام
بر میداشت س.چ.ف.خ. نه تنها فعلاً در افشای خیانت -
پیشگی بورژوازی لیبرال گام برنمیداشت بلکه خود با عدم
ارائه برنامه پرولتری در انقلاب دمکراتیک به دنباله روی از

بورژوازی پرداخت. این سازمان نه تنها برنا مهپرولتاری
ارائه نداد، بلکه با حمله به شعار "برقرار باد جمهـوری
دمکراتیک خلق" و جایگزین کردن آن با شعار خرده بورژوازی
"برقرار باد حاکمیت خلق" و با موضعگیری در برابر نیروهای
که شعار "جمهوری دمکراتیک خلق" را مطرح میساختند، دنباله
— روی طبقاتی خود را به کمال رساند. رساله "وظایف
اساسی... می گوید:

"نتیجه قطعی و طبیعی طرح و تبلیغ این شعارهای پیشرس
در جنبش توده ای نظریه میزان آمادگی و توان و سازمان
یافتگی نیروهای ذخیره آن، حداکثر منفرد شدن و جدا
افتادن طراحان این شعارها از پروسه رشد جنبش خلق و
حداقل هرز رفتن نیروها با تکرار تو خالی این شعارهاست."
(نقل از وظایف اساسی... رساله سپس با آوردن نقل
قولی از لنین که میگوید:

"فقط اشخاص کاملاً جاهل ممکن است جنبه بورژوازی تحول
دمکراتیک را که در حال عملی شدن است از نظر دور دارند
فقط خوش بینان کاملاً ساده لوح ممکن است این موضوع
را فراموش کنند که درجه اطلاع توده کارگزار هدفهای
سوسیالیسم و شیوه های اجرائی آن هنوز تا چه اندازه کم
است... " این ایده را تلقین میکنند که شعار جمهوری
دمکراتیک مربوط به مرحله انقلاب سوسیالیستی و مرحله ای
است که "درجه اطلاع توده کارگزار هدفهای سوسیالیسم" بالا
باشد. این تحریف مغرضانه و آشکاری است. لنین در همان
کتاب "دوتاکتیک... برای انقلاب دمکراتیک روسیه شعار
"دیکتاتوری دمکراتیک کارگران و دهقانان" را میدهد و
مطالب بالا را در پاسخ آن کسانی میگوید که معتقدند این
شعار به مرحله انقلاب دمکراتیک ربط ندارد و لنین را به عدم
درک "جنبه بورژوازی تحول دمکراتیک" متهم میکنند.

همین برخوردارس .ج.ف.خ. با انقلاب دمکراتیک نشان
میدهدکه "میزان پائین آمادگی وتشکل طبقه کارگر" بها نه-
ای بیش نیست واصولا س.ج.ف.خ. در عمل اعتقاد به رهبری
پرولتاریا در انقلاب دمکراتیک ندارد. کمونیستها با صرف نظر
کردن از اصول و با سازش طبقاتی نمی توانند آگاهی وتشکل
پرولتاریا را بالابرنند. بلکه فقط با طرح شعارهای اصولی خود
وترویج آن در میان پرولتاریا است که میتوانند این کار را
بکنند. لنین می گوید:

" حال که مردم از دولت جدا شده اند وتوده به لزوم استقرار
نظم جدید پی برده است حزبی که هدف ومنظور خود را سرنگون
ساختن حکومت قرار داده است ناگزیر باید در فکر ایمن
باشد که چگونه حکومتی را جایگزین حکومت قدیمی که باید
سرنگون شود بنمایند. " (دوتا کتیک ...)

"نیروئی که قادر است به پیروزی قطعی بر تزاریسمنائل
گردد فقط ممکن است مردم یعنی پرولتاریا و دهقانان
باشد، در صورتیکه نیروهای اساسی وبزرگ در نظر گرفته
شود و خرده بورژوازی ده وشهر (که ایضا از "مردم" هستند)
بین این و آن تقسیم گردد پیروزی قطعی انقلاب بر
تزاریسمن عبارتست از استقرار دیکتاتوری انقلابی
دمکراتیک کارگران و دهقانان" (لنین - همانجا تاکید
از ماست).

کمی پائین ترمیگوید:

" حال احتمال این پیروزی تا چه درجه ای است مسئله ای
است جداگانه، در این مورد ما بهیچوجه طرفدار خوشبینی
غیر عقلایی نیستیم، ما بهیچوجه دشواری عظیم این وظیفه
را فراموش نمیکنیم. ولی وقتی به مبارزه اقدام مینمائیم
باید خواهان پیروزی باشیم وبتوانیم راه واقعی وصول
به آن را نشان دهیم. " (لنین، همانجا، تاکید از ماست).

"اگر این نیروها کفایت نکرد در این صورت تزاریسم موفق به بندوبست خواهد شد... در چنین صورتی کار به مشروطه ناقص و سرودم بریده و یا حتی - در بدترین حالات به مسخره مشروطه ختم خواهد شد." (لنین، همانجا).

لنین وظایف سوسیال دموکراتها را در موقعیت انقلابی هنگامی که همه طبقات از انقلاب صحبت میکنند چنین توصیف میکند:

"آقایان آسوبا ژدنیها انقلاب را برسمیت می‌شناسند تا بدین وسیله با خطر کمتری از این انقلاب بفرج خود استفاده نمایند و به آن خیانت ورزند. وظیفه ما اکنون این است، که به پرولتاریا و به تمام مردم نشان دهیم که شعار "انقلاب" کافی نیست و باید مضمون واقعی انقلاب بطور روشن، صریح، پیگیر و قطعی تعریف شود و ما این تعریف شامل یگانگی شعار است که میتواند پیروزی قطعی انقلاب را بطرز صحیحی بیان کند و آن شعار دیکتاتوری انقلابی دموکراتیک پرولتاریا و دهقانان است." (لنین همانجا).

موضع پراگماتیستی س. ج. ف. خ. در مورد "دولت موقت" مبنی بر تائید کارهای درست و انتقاد از کارهای غلط آن! ادا ماهمین سیاست دنباله‌روی و برخورد لیبرالی با مبارزه طبقاتی بوده است. ممکن است به ما انتقاد شود که در ایدئولوژی و سیاست عملی س. ج. ف. خ. تحولاتی انجام گرفته و مشی گذشته از طرف سازمان "عملا" به کناری نهاده شده و در نوشته‌های متعدد سازمان بطور صریح و غیر صریح مورد نقد قرار گرفته است. و اصولاً "ما دام که س. ج. ف. خ. طی یک مبارزه ایدئولوژیک از موضع پرولتری بطور اصولی بر مواضع گذشته خود نسبت به مبارزه طبقاتی، موقعیت طبقات در انقلاب دموکراتیک، مضمون انقلاب دموکراتیک و... خط بطلان نکشیده و اعلام نظرات جدید را

بصراحت همراه با ردونفی ما رکسیستی - لنینیستی نظرات گذشته و مرزبندی قاطع و روشن نسبت به گذشته انجام داده باشد

نه تنها این مواضع، مواضع رسمی سازمان تلقی خواهد شد، بلکه لیبرالیسم موجود در تفکر و سیاست سازمان همچنان ادامه خواهد یافت.

رساله "پاسخ به مباحثه رفیق اشرف هقانی" از آخربین انتشارات س.ج.ف.خ. نشان داد که چریک‌های فدائی خلق نه تنها در صد نفی کامل دیدگاه و سیاست غیر پرولتری گذشته خود نیستند بلکه می‌خواهند با آرایش و توجه آن، جوهر اندیشه‌های غیر پرولتری گذشته را حفظ کنند. این رساله سعی دارد در ضمن پاسخگویی به نظریات "رفیق اشرف هقانی" تا آنجا که امکان دارد حجم بیشتری از گذشته را نجات دهد. رساله نظریات رفیق احمدزاده را متعلق به یک "دوره" و نظریات کنونی سازمان را متعلق به "دوره نوین" جنبش کمونیستی میدانند (ولاجسم در شرایط دیگر حتما "اصول دیگری لازم خواهد آمد). رساله با این "دوره بندی" اصول ما رکسیسم - لنینیسم را تا حد انطباق آن با دوره‌ها پایین می‌آورد:

"اما آنچه را که در اینجا باید مورد توجه قرار دهیم و از پیش روشن سازیم اینست که ببینیم رفیق مسعود احمدزاده جزوه خود را در چه شرایط مشخص نوشته و رفیق اشرف در چه دورانی دارد سخن می‌گوید" (ص ۳. تا کیدازماست)

رساله در باب اینکه چه کسی وارث حقیقی رزم رفیق مسعود می‌نویسد:

"امروز رفیق اشرف هقانی و رفقای مدعی آن هستند که وارث حقیقی رزم رفیق مسعود و دیگر رفقای آن دوره هستند ما در پاسخ می‌گوییم وارث حقیقی دیالکتیک هگل در نیمه دوم قرن نوزدهم دیگر طرفداران هگل در همان زمان نبودند

اما ما اصیل بودن را نه در جا زدن و عقیم ماندن که رشد کردن و برخورد دیا لکتیکی کردن با سیستم اندیشگی خود در گذشته می دانیم. آیا این خود رفیق مسعود نیست که در سراشرش با دگما تیسیم میجنگد و به نقل از دبره از ما می خواهند که "تابع سختگیریهای دیا لکتیکی زمینی" باشیم؟" (هما نجاص ۵)

س.ج.ف.خ. خود را وارث حقیقی و زم رفیق احمدزاده می داند و مهمتر از همه نظریات غیر ما رکسیستی - لنینیستی رفیق احمدزاده و نفی اصول عام ما رکسیستی توسط وی را جنگ با دگما تیسیم قلمداد می کند و "تابع سختگیری های دیا لکتیکی زمینی بودن" در رابطه با اصول عام ما رکسیستی را که رفیق احمدزاده در دفاع از نظریات دبره بیان کرده، بمعنی برخورد دیا لکتیکی جا می زند. حال به استراتژی و تاکتیک مراجعه کرده و ببینیم رفیق احمدزاده در چه رابطه ای این عبارات را بکار گرفته.

"هما نظور که گفتیم تحت تاثیر یک رشته پیشداوریها (بخوان ما رکسیسم لنینیسم) ما از درک عمیق ما هیم اساسی که دبره در "انقلاب در انقلاب" ... عرضه کرده بود، غافل ماندیم ... رد ما نه مبتنی بر یک رشته ملاحظات عینی خاص بلکه با تکیه بر اصول کلی ما رکسیسم - لنینیسم صورت می گرفت" (تاکید از ما ست .)

رفیق احمدزاده کمی پایینتر از قول دبره نقل می کند: "هیچ نوع معادله متافیزیکی که در آن حزب ما رکسیست - لنینیست = پیشاهنگ باشد وجود ندارد. احزاب در اینجا روی زمین وجود دارند و تابع سختگیریهای زمینی اند." س.ج.ف.خ. بجای نفی کامل نظریات رفیق احمدزاده از این دیدگاه که این نظریات غیر پرولتری و خرده بورژوازی است با و نمود کردن آن بعنوان یک مرحله "تجربه" در جنبش

کمونیستی، جها نشمولی اصول عام مارکسیسم - لنینیسم و تجربه جنبش بین المللی کمونیستی را نفی کرده و مارکسیسم - لنینیسم را تا حد آمپریم تنزل می دهند. نقل قول زیر بخوسی این امر را نشان می دهد:

"در شرایطی که هیچ ارگانی و تکیه گاه‌هی و هیچ توشه و تجربه‌ای از گذشته برجای نمانده بود، تلاش نوینی برای پاسخگویی به معضلات جنبش بنحوجدی آغاز می شود و رفیق احمدزاده در این تلاش جای ویژه‌ای را بخود اختصاص داده است. او یکی از خلاقترین، سخت کوشترین و موثرترین رفقای آن دوره بوده است."

همه اینها نشان می دهد که س.چ. فدخ هسته ۱۰ صلی اپورتونیستی نظریات رفیق احمدزاده را که تبعیت از "سخت گیریهای دیالکتیکی زمینی" (نه آسانی!) است حفظ کرده است. بیهوده نیست که این "تبعیت" دبره را به پای بوسی اپورتونیستهای فرانسوی می کشا ندو بخش منشعب س.چ. فدخ. را به آغوش دارودسته کمیته مرکزی می افکند. نمونه کامل این بی پررسی و دید غیر پرولتری را در بیانیه س.چ. فدخ. در مورد کردستان بروشنی میتوان مشاهده کرد.

برای کمونیستها مسئلهٔ ملی جدا از مبارزه طبقه‌تسی مطرح نیست. بورژوازی ملیت‌های ستم‌دیده خواهان در اختیار گرفتن کامل بازار داخلی و استقلال سیاسی و اقتصادی برای به جریان انداختن آزادانه سرمایه و استثمار زحمتکشان است. در حالیکه مبارزه ملی پرولتاریا و زحمتکشان ملیت‌های ستم‌دیده بخشی از مبارزه طبقه‌تسی آنان علیه نظام استثمارگرانه است. سونا لیس بورژوازی تنها خواهان امتیازاتی برای خود در محدوده نظام کالایی است، تا با دست بازتری به بهره‌گیری از نیروهای کار زحمتکشان بپردازد. این ناسیونالیسم تنگ‌نظرانه می‌کوشد تا میان پرولتاریای ملیت‌های مختلف شکاف انداخته و با نیروی توده‌ها استقلال سیاسی و اقتصادی را برای خود تأمین کند. برای بورژوازی "ملیت" بمعنی بازار ملی است ولی زحمتکشان ملیت‌های مختلف اشتراک منافع واقعی دارند و مبارزه ملی تا آنجا که به پیشرفت مبارزه طبقه‌تسی و وحدت پرولتاریا کمک کند به سود است. از اینرو:

"سیاست پرولتاریا در مورد مسئله ملی (و نیز در مورد سایر مسائل) فقط در جهت معینی از بورژوازی پشتیبانی می‌کند، اما هرگز با سیاست آن انطباق نمی‌یابد. طبقهٔ کارگر فقط بمنفعه ملی (که بورژوازی نمی‌تواند آن را بطور کامل تأمین نماید و فقط در صورت دموکراسی شدن کامل قابل اجراست) بمنفعه برابری حقوق و منفعه فراهم نمودن بهترین موجبات برای مبارزه طبقه‌تسی از بورژوازی پشتیبانی می‌نماید." (لنین "درباره حق ملل در تعیین سرنوشت خویش")

صلح ملی و همبستگی و برادری ملیت‌ها فقط با استقرار جمهوری دموکراتیک و بطور کامل با استقرار سوسیالیسم

تا مین خواهد شد. کمونیستها همیشه بطور اصولی از "حق ملل در در تعیین سرنوشت" و اصل اتحاد و طلبا نه خلقها پشتیبانی می‌کنند. ولی برای کمونیستها مبارزه ملی از امر پیشتر مبارزه طبقاتی پرولتاریا و وحدت زحمتکشان ملیتهای مختلف (در مقابل ناسیونالیسم تنگ نظرانه بورژوازی) جدا نیست و شناسائی "حق ملل در تعیین سرنوشت خویش" تنها طریق اصولی تحکیم چنین وحدتی است. ولی اینکه مسئله ملی به چه نحوی حل خواهد شد، کاملاً بشرایط مشخص تاریخی و امر پیشتر مبارزات پرولتاریا بستگی دارد. مسئله مهم تکامل مبارزه طبقاتی پرولتاریا است.

"بورژوازی همیشه خواستهای ملی خود را در درجه اول قرار

می‌دهد و آنها را بدون هیچ قید و شرطی مطرح می‌سازد.

برای پرولتاریا این خواستها تابع منافع مبارزه

طبقاتی است. از نظر تئوری نمی‌توان از پیش تضمین

کرد که آیا این جدا شدن ملت است که انقلاب بورژوازی -

دموکراتیک را پایان خواهد رسانید یا برابری حقوق آن

با ملت دیگر. چیزیکه در هر دو مورد برای پرولتاریا مهم

است تامین تکامل طبقه خود می‌باشد." (لنین همانجا،

تاکیدها از ما ست)

۷- مبارزه ملی - طبقاتی در کردستان و نحوه برخورد رفقای فدایی در توضیح ماهیت آن

"بیا نیه س.ج. ف.خ. در باره کردستان" بدلیل آکنده بودن آن از بینش لیبرالی و دید ژورنالیستی خرده بورژوازی که تجلیات با رزتفکرو شیوه برخورد خرده بورژوازی را بنمایش میگذارد، سطر به سطر آن را قابل انتقاد میسازد. از پرداختن به جزئیات سعی میکنیم "روح" موجود در بیا نیه را که در پی عبارات آن نهفته است بیرون کشیده و عمده ترین جلوه های انحرافی آن را بر شما ریم:

۱- دیداید آلیستی و او ما نیستی خرده بورژوازی کمونیستها هیچگاه آرمان مبارزه برای امر پرولتاریا و زحمتکشان را با ایده های تجریدی و او ما نیستی دفاع از "محرومان" مظلومان، ستمدیدگان مخدوش نمیکنند.
حال به بیا نیه نگاهی بیفکنیم:

"کسی که راه حق و حقیقت را پیش گرفته است، کسی که از مظلومان، از ستمدیدگان، کارگران و دهقانان دفاع می کند بی تردید مورد طعن و لعن قرار میگیرد... را استگوئی و حقیقت جوئی و دفاع از حق محرومان بودن شک صاحبان قدرت را بخشم می آورد."

۲- تحریف مفهوم پیشرو و دید "تمام خلقی" کمونیستها هیچگاه مفهوم روشنفکرانقلابی طرفدار طبقه کارگر را تا حد "فدایی خلق" و عیارانی که بنا به "جوهر خود" همیشه یا محرومانند تنزل نخواهند داد. حالنگاهی به بیانیه بیفکنیم:

"(فدائیان خلق) " جوانانی هستند که بنا به جوهر خود در برابر هر ظلم و ستمی که روا میشود در هر کجا که حق کشی

وزورگویی باشد... به اعتراض برمیخیزد. فدائی خلقند
وبیا دبیا وریم سرودا نترنا سیونا لرا :
"رها یی پرولتاریا امرخود پرولترهاست!"

۳ در ابها مقرأ دادن مرزا انقلاب و ضدا انقلاب و فرا را زبیر-
خوردما رکیستی با ما هیت هیئت حاکمه
کمونیستها همیشه طبقات متخاصم را به روشنی تصویر کرده
و برخوردارهای موجود در جامعه را از دید طبقاتی تحلیل مینمایند
حال نگاهی به بیانییه بیفکنیم:

"... اما از آنجا که حاکمیت (!؟) بنا به ما هیت طبقا تیش(؟)
جریان مبارزات ضدا میریالیستی مردم را در نیمه راه
متوقف نمود..."، "در یکطرف توده‌های قرار داشتند
که خود را آزاد شده احساس میکردند، از یکطرف دیگر عوام مل
مزدور (!) و سرسپرده رژیم سابق..."
بیانییه با تحریف و مبهم کردن مرزا انقلاب و ضدا انقلاب

چنین میگوید:

"خلق کرد در مورد ضدا انقلاب در منطقه میگوید: ضدا انقلاب
عبارتست از خا نها و فئودالها و بقایای مزدورا رژیم سابق
(بالیزبان و ساراجاف و غیره) و سایر مرتجعین محلی .
کسانیکه با خواستهای حق طلبانه خلق کرده مخالفند بر-
خاسته و در راه..."

گویی خلق کرد با آه و ناله و با استرحا مدولت شوونیست و
ضدا انقلابی را خطاب قرار داده که: "اشتباه نگیرید آقایان
انقلابی! ما ضدا انقلاب نیستیم، ضدا انقلاب خا نها و عوام مل رژیم
سابق هستند." گویی برای بورژوازی حاکم که راه خیانست و
متوقف کردن دامننا انقلاب را در پیش گرفته است، ابتدا "جایی
در صف ضدا انقلاب نیست. ولی طفره رفتن از واقعیات کار را به
تناقض گویی میکشاند. چه در همین بیانییه درجایی دیگر از
قول خلق کرد میگوید:

"ما خواستار خودمختاری در چهارچوب ایران آزاد و موکراتیک هستیم و این امر تحقق نخواهد یافت مگر با سرکوب و نابودی تمامی فئودالهای چپا و لگرو مرتجعین محلی و پیشبرد قاطعانه مبارزه ضد امپریالیستی و ضد سرمایه داری وابسته."

۴- پرده پوشی مضمون طبقاتی حرکت هئیت حاکمه کمونیستها منافع طبقاتی را تعیین کننده حرکت طبقاتی دانسته و هیچگاه با پرده پوشی مضمون طبقاتی حرکات طبقات حاکمه شعور طبقاتی پرولتاریا و زحمتکشان را زایل نمیکنند. حال نگاه بیانیه بیفکنیم:

"آنان که بتازگی بقدرت رسیده اند (؟) با تنگ نظری، انحصار طلبی، برتری جوئی، ندام کاری و محاسبات غیر واقعی و خیالی خود جنگی شوم، ناخواسته و خائمان براندا ز را در بخشی از میهن ما شعله و رساخته اند."

"سازمان چریکهای فدائی خلق... نمی تواند و نباید برای جلب حسن نظر آنان که اشتباه می کنند و اشتباهشان بقیامت خون هزاران هم میهن ما تمام میشود... از بازگو کردن حقایق برای مردم میهن خویش چشم بپوشد."

"حوادث نغده، مریوان و اکنون پا و ده در سرا سر کرد - ستان نشان می دهد که توده مردم کرد اعتمادی به سیاست نیروهای حاکم ندارد و این واقعیتی است که نادیده انگاشتن آن (تنها نادیده انگاشتن واقعیات، نه منافع طبقاتی !!)، عامل اصلی توسل به راه حل نظامی و لشکر کشی به کردستان است."

۵- تزلزل خرده بورژوازی در افشای عملیات جنایتکارانه: کمونیستها در محکوم کردن و تاختن برجنایتکاری ارتجاع هیچگاه با کلمات بازی نمی کنند و افشای واقعیت بشدیدترین وجه ممکن هر اسی بدل راه نمی دهند. حال نظری به

بیانیه بیفکنیم : "اگر راه حل نظامی و سرکوب شدید خلق کرد و سایر خلقها می توانست چاره (؟!) کارها شد مسلما مدتها قبل نتیجه داده بود" ، " . . . این واقعیتی است که نادیده انگاشتن آن عامل اصلی توسل به راه حل نظامی و لشکرکشی به کردستان است " ، "چرا با لشکرکشی نظامی به کردستان مخالفتیم ؟ " .

اشتباه نکنند ! این عبارات ، نگاهش یک ژورنالیست لیبرال ویا "روزنامه مردم" نیست بلکه از آن س.ج.ف.خ. است . معمولا اصطلاح مخالفت با راه حل نظامی از طرف لیبرالها بقصد سکوت در برابر "اصل مطلب" و بحث دربار "روش" بکار می رود .

تجلی "پیشناز" اندیشی در بیان علت بروز جنگ و هدف آن علت واقعی بروز جنگ در کردستان چه بوده است ؟ خیانت - کاری بورژوازی به انقلاب ، حفظ و بازسازی سیستم سرمایه داری وابسته ، سازش با امپریالیسم و بقایای فئودالیسم و ممانعت از پیشرفت دامن انقلاب دموکراتیک با سرکوب زحمتکشان و خلقها ، یا اینکه مبارزه با فلان یا بهمان حزب ؟ حال نگاه بیانیه بیفکنیم :

"هسته اصلی این مبارزه ، جدا کردن خلق کرد از حزب دموکرات کردستان و سایر سازمانهای انقلابی و مبارز آنست " .

بررسی اجمالی حزب دمکرات کردستان

قبل از پرداختن به مواضع و نحوه برخورد رفقای فدائیی نسبت به حزب دمکرات کردستان تا آنجا که به این مقاله مربوط میشود، ما مختصراً به مواضع، نظرات و محتوای طبقاتی این حزب در سالهای اخیر و عملکردهای کنونی آن میپردازیم. سازمان اولیه این حزب در حدود ۳۵ سال پیش بوجود آمد و تقریباً یکسال (۲۴-۲۵) تحت رهبری عناصر مترقی و ملی همچون قاضی محمدباایجاد جمهوری مهاباد قدرت را در محل در دست گرفت.

پس از یورش قوای نظامی شاه مزدور در سال ۱۳۲۵ و شکست حکومت ملی قاضی محمد در محل این سازمان به شعبه ایالتی حزب توده تبدیل گردید که تحت نام دموکرات عمل مینمود. طی دهه چهل عناصر مبارز و انقلابی گردبا مرزبندی با سیاستهای محافظهکارانه واپورتونیسم و سازشکاری حزب یکجریان انقلابی را در سالهای ۴۷-۴۵ پایه گذاری کردند که به جنبش خلق کرد تحرک و غنای بیشتری بخشید، اما این جنبش انقلابی که در اساس آن انقلابیونی چون رفیق شریف زاده و دموکراتهای انقلابی چون ملا آواره و... قرار داشتند با یورش همه جانبه و جنایتکارانه ارتش مزدور شاه خائن تحت فرماندهی اویسی جلاد سرکوب گردید. رهبری حزب دموکرات فرصت طلبانها را از این شکست در توجیه سیاست محافظهکارانه و بی عملی خود بهره جست و در خارج از کشور هم چون برادران تنی خود (رهبران حزب توده) در انتظار فرصت نشست و با او جگیری مبارزات خلق در سالهای اخیر به ایران نقل مکان کرد. بویژه بعد از قیام با استفاده از خلاء سیاسی

موجود در کردستان و بهره‌گیری فرصت طلبانها از سابقه مبارزاتی حزب در گذشته دور توانست بسرعت به سازمان - یابی مجدد دست بزند .

نگاهی به برنامها و اساسنامه و ترکیب رهبری :

دربرنامها و اساسنامه حزب دموکرات مصوبه کنگره ۱۹۷۳

چنین ذکر شده :

"۳- آرمان نهائی حزب دموکرات کردستان ساختمان

جامعه عادلانه سوسیالیستی است"

"۲۳- زمین به کسی متعلق است که روی آن کار میکند .

همه زمینهای دشمنان خلق در بین دهقانان فاقد

زمین تقسیم میشود"

همچنین ماده ۳۶ اساسنامه میگوید :

"حزب دموکرات کردستان در فعالیت خود از تئوری علمی

تکامل جامعه پیروی میکند"

در اساس این حزب عناصر ملی - لیبرال و رویزیونیست -

های مدرن (نوع حزب توده‌ای) قرار گرفته‌اند. جناحهای

رهبری حزب علی‌رغم پوشش ایدئولوژیک متفاوت (رویزیو -

نیستی و لیبرال ناسیونالیستی) مجموعاً نمایندگی بورژوا -

زی را دارند. خط مشی و سیاست آن اساساً بورژوائی و تضاد

این حزب با بورژوازی حاکم از مقوله تضاد بورژوازی ملت

ستم‌دیده (با تمامی خصوصیات بورژوازی در مرحله انقلاب

دموکراتیک توده‌ای در عصر امپریالیسم) با بورژوازی ملت

حاکم ستمگراست. بدون شک در درون حزب گرایشات خرده -

بورژوائی دموکرات وجود دارد که در رهبری نماینده‌نداشته

و در خط مشی عمومی و سیاست عملی حزب بردوتا شیرقابلس

توجهی ندارد. حزب بخش قابل توجهی از خرده بورژوازی مرفه

شهری خرده مالکان و دهقانان متوسط کرد را در بر گرفته است.

ترکیب رهبری ، برنامها و اساسنامه مصوبه و سیاست و

خط مشی آن ماهیت بورژوازی و نقش و حضور فعال جریان
رویزیونیستی مدرن در آنرا آشکار میکند. در مورد مسئله
وابستگی حزب همانطور که در قسمت اول همین مقاله در پیکار
۲۸ ذکر کردیم مسئله وابستگی اش اساسا جنبه ایدئولوژیک -
سیاسی و طبقاتی داشته و تکیه بر مزدور بودن و جاسوس بودن
عنصریاء عناصری از رهبری در بیان خصلت و وابستگی و سیاست -
های حزب رانانادرست میدانیم .

با اینکه برنامحزب هدف نهائی خود را با اصلاح ساختمان
جامعه عادلانه سوسیالیستی (نوع حزب توده ای) قرار داده و
اساسنامه آن می گوید: "حزب دمکرات کردستان در فعالیت
خود از تئوری علمی تکامل جامعه پیروی میکند"، ترکیب
طبقاتی آن به موجب ماده ۲ اساسنامه شامل طبقات مختلف
کردستان میگردد. همانطور که فوقا ذکر شد و خط و مشی و سیاست
عملی حزب سیاستی است بورژوازی - لیبرالی که آشفتگی طبقات
را تبلیغ کرده و در محدوده تنگ ناسیونالیسم بورژوازی
خواهان "حل" مسئله ملی است و در این راه با اعتبار ما هیتش
برای دستیابی با هدف خود از سازش و بندوبست با بورژوازی
حاکم و بانیروهای ضد خلقی چه در منطقه ما نند فئودالها و قیاده
موقت و چه سوسیال امپریالیسم شوروی و یا حکومت ضد خلقی
عراق ابائی ندارد .

حزب دمکرات و مسئله ارضی

نا بودی تمام اشکال ما قبل سرمایه داری یکی از اساسی -
ترین مسائلی است که حل آن وظیفه انقلاب دمکراتیک است .
حل مسئله ملی کردستان از مبارزه دهقانان زحمتکش بر علیه
بقایای ملاکین و خانها جدائی نا پذیر است .

امروزه مبارزه دهقانان زحمتکش کرد علیه ملاکین و بقایای
فئودالیسم یکی از مضامین اصلی مبارزه خلق کرد را تشکیل
میدهد . رهنمود برنا مه پرولتاریائی اینست که با مصادره
ارضای مالکین بِنفع دهقانان زحمتکش میتوان راه غلبه بر
موانع پیشرفت اقتصادی و اجتماعی در این منطقه عقب -
افتاده را هموار کرد . حال ببینیم سیاست حزب دمکرات
کردستان در مورد مسئله ارضی چیست . کمیته مرکزی حزب
دمکرات در یکی از اعلامیه های خود در باره مسئله ارضی هم از
ملاکین که به ارضی دهقانان هجوم آورده و خواهان بهره های
مالکانه هستند و هم از دهقانان زحمتکش که بحق زمینهای
ملاکین را مصادره کرده و از هستی خود در مقابل هجوم وحشیانه
آنان دفاع میکنند انتقاد کرده و چنین می گوید :

"...مقاصد و انواع برداشت نادرست از مسئله ارضی
بوجود آمده است . از یک طرف در بعضی نقاط برداشت
نادرست ما حیان زمین (!!) موجب تجا و زودست اندازی
به کشا و رزان شده ... و از طرف دیگر برخی از برادران
خوش نشین ما چنین می پندارند که اکنون دیگر هر چه و مرغ
و بی بنده باری (!!) حکمفرماست ... هر کس مستقلا میتواند
زمین مالک قبلی و یا مزرعه همسایه خویش را غصب کرده و
شخم بزند" . (تا کیدا زماست) .

اعلامیه مزبور تحت پوشش دفاع از وحدت خلق کرد مبارزه
دهقانان زحمتکش با ملاکین فدخلق را محکوم میکند . چنین

است مفهوم پیروی از "تئوری علمی تکامل جامعه" برای
ساختمان جامعه عادلانه سوسیالیستی و "واگذاری زمینهای
مصدق به دهقانان بی زمین" از دیدگاه حزب دمکرات!!

س.چ.ف.خ و حزب دمکرات کردستان

س.چ.ف.خ بجای پیش گرفتن یک سیاست پرولتری نسبت
به حزب دمکرات یعنی افشای لیبرالیسم و سازشکاری آن و
سعی در خارج کردن توده ها از توهم و راهائی از نفوذ این حزب
به آرایش آن پرداخته و با دنباله روی از آن به زائده حزب
دمکرات در کردستان تبدیل شده است. بیانیته س.چ.ف.خ در
باره کردستان می گوید:

"این روزها در هر گوشه از ایران می شنویم که مبارزه وسیعی
را علیه حزب دمکرات کردستان و سایر سازمانهای انقلابی
خلق کرد، سازمان داده اند. هسته اصلی این مبارزه
جدا کردن خلق کرد از حزب دمکرات کردستان و سایر
سازمانهای انقلابی و مبارزانست. این روزها اینطور
تبلیغ میشود که گویا آراء مردم بسود حزب دمکرات در
انتخابات مجلس خبرگان نتیجه تحمیل و فشار اسلحه
بوده است و دهقانان کردها چکدام حزب دمکرات را قبول
ندارند... اگر آراء خلق کرد می پرسید آنها رای خود
را به حزب دمکرات کردستان دادند و اگر نظر خلق کرد را در
مورد نمایندگانش محترم نمی شمارید آن مسئله دیگر
است. چنانچه واقع بین باشیم، چنانچه به حقایق گردن
نهیم با پدید داریم که توده خلق کرد به سازمانهای انقلابی
خود اعتقاد دارند و آنان را نماینده خود می شمارند". (همه
جا تا کیدا زماست).

آیا هیچگونه وجه‌تثابی بین این برخوردارس .ج.ف.خ .
به یک حزب بورژوازی با آنچه که تا کنون در مورد سیاست و
شیوه برخوردار کمونیستها نسبت به احزاب بورژوازی گفته ایم
میتوان یافت ؟

س.ج.ف.خ. با قراردادن کلیه "سازمانهای سیاسی خلق کرد"
در یک ردیف و با سکوت کامل درباره ماهیت لیبرالی و سازش-
کارانه حزب دمکرات و "انقلابی" قلمداد کردن آن مرزبندی
نیروهای طبقاتی با اهداف متضاد را مخدوش کرده و به دنباله-
روی توده‌ها از لیبرالیسم کمک نموده و یکبار دیگر مبارزه
طبقاتی را از یاد برده است .

گویا از نظر س.ج.ف.خ. یک "سازمان سیاسی" صرف نظر از
محتوا و تعلق طبقاتی آن بصراف اینکه یک سازمان سیاسی
است نماینده خلق محسوب میشود :

"چنانچه اساساً معتقد باشم که سازمانهای سیاسی کسرد
نمایند خلق گردنیستند چگونه خواهیم توانست از طریق
مذاکرات و طرق سیاسی، نه نظامی مسئله کردستان را حلال
کنیم؟"

آیا این بجز دفاع از بورژوازی و راه "حل" مسئله کردستان
از موضع و تمایلات خائنه بورژوازی است؟ نتیجه ایمن
سیاست چیزی جز هدایت کردن توده‌های زحمتکش کردبسه
دنباله‌روی و بزائده بورژوازی تبدیل شدن است؟ و ایمن
"نماینده" "انقلابی" خلق کرد مسئله ملی را بجز در محدود ه
خواست بورژوازی و همدستی و بندوبست با بورژوازی ملت‌های
دیگر بضرر پرولتاریا و زحمتکشان "حل" خواهد کرد؟

"وظیفه فعال ادامه، به فرجام رساندن و رهبری انقلاب
دمکراتیک بر عهده پرولتاریا قرار گرفته است. انجام
این وظیفه تنها در صورتی ممکن است که پرولتاریا
بتواند توده‌های خرده بورژوازی دمکرات، بخصوص

دهقانان را در مبارزه علیه استبداد و بورژوازی لیبرال
خیانتکار ربدنبال خودبکشاند" (لنین - شیوه برخورد...)
حتی بفرض محال هم که حزب دمکرات به قول رفقای فدائی
یک حزب دمکراتیک با گرایشات لیبرالی "باشد و ایمن
قضاوت رفقا نیز صرفاً از این ضعف باشد که تا کنون تحلیل
جامعی از حزب دمکرات کردستان ارائه نشده است". ببینیم
در این حالت و با این ارزیابی مفروض هم برخورد از مواضع
پرولتری چگونه باید باشد؟

"نوسان در دهقانان و احزاب دمکراتیک دهقانی اجتناب
ناپذیر است. حزب سوسیال دمکرات (کمونیست) لحظه‌ای
هم نباید از ترس اینکه مبادا چنین نوساناتی منجر به
انزوا شود، دست و پای خود را گم کند، هر بار که ترودویگها
از خود عدم شهادت نشان میدهند و به دنبال راه روی از
لیبرالها می افتند، ما باید بدون ترس و با قاطعیت تمام
با ترودویگها مقابله و سستی و ناپیگیری خرده بورژوازی
آنان را امشا و عقیم کنیم." (لنین - همانجا)

"بگذارید دهقانان بدانند - ما باید با استفاده از حقایق
این راه آنها نشان دهیم که تنها حزب کارگران مدافع
واقعا قابل اعتماد و با ایمان منافع نه تنها سوسیالیسم
بلکه همچنین دمکراسی، نه تنها مدافع همه کارگران و
مردم دربند استعمار، بلکه همچنین مدافع منافع تمام
توده‌های دهقانی که علیه استعمار فئودالی می جنگند،
میباشد." (همانجا)

حداقل طی یکسال گذشته عملکردها و مواضع و سیاست
حزب دمکرات در برخورد با مسائل و رویدادهای سیاسی، برخورد
با مسئله ارضی و اتحادیه‌های دهقانان، برخورد با قیاده
موقت و فئودالها و خوانین، موضعگیری در جریان سنندج در
اسفندماه، جریان مریوان و... و اعلام موضع نسبت به مسئله

ملی از طرف رهبران حزب و برخورداران با دولت قبل ازتها جم
نظامی هیئت حاکمه در کردستان، جلوه‌های آشکار سیاست
لیبرالی و سازشکارانه (با حداقل بقول رفقا گرایشات
لیبرالی!) آنها برای رفقا قابل توجه نبود که با افشاگری
این سازشکاریه‌ها و سیاستهای لیبرالیستی، در موضعگیری‌شان
نسبت به حزب در هنگام مقابله نظامی حزب با آنها جم نظامی
هیئت حاکمه در کردستان به این جنبه هم توجه کرده و آنرا
سازمان عمده و در رأس سازمانهای انقلابی و نماینده خلق
کرد معرفی نکنند!؟

رفقای فدائی در نشریه کارشماره‌های ۳۲ و ۳۳ درمثنی
"انتقادی" از مواضع "کنفرانس وحدت" و بیانیه آن در مورد
کردستان با ردیگر با مشخص کردن پایگاه انتقادی خود مبنی
بر دفاع از شوروی و اردوگاه سوسیالیستی، خود بدستی بر
جلوه مهمی از تزلزل ایدئولوژیک خرده بورژوازی در سیاستها
و نظرات خویش مبنی بر سازش و دنیا لهروی از بورژوازی تکیه
کرده اند، چرا که تظاهرا این تزلزل و ناپایداری نسبت به
مارکسیسم - لنینیسم تا آنجا که مربوط به مرزبندی جنبش کمونیستی می -
شود در موضعگیری نسبت به رویزیونیسم اهمیت بیشتری میابد .
س.چ.ف.خ. با تکیه بر همین اختلاف اساسی خود (موضع -
گیری نسبت به رویزیونیسم) با نیروهای جنبش کمونیستی ای
که با رویزیونیسم مدرن و نوپا (سه‌جهانی) مرزبندی روشنی
دارند روی برخوردارهای لیبرالی خود نسبت به جریانات بورژوازی
تاکید میکند .

"در میان کمونیستها در مواردی این تلقی بچشم میخورد
که گویا اعتقاد به احیای سرمایه داری در شوروی و بطور
کلی پذیرش تزا استحاله مجدد اردوگاه سوسیالیستی و
تبدیل آن بیک اردوگاه امپریالیستی نوین به عمل و
مبارزه امروزین طبقه کارگر و سایر زحمتکشان خلق ما

ارتباط ندارد". (نشریه کار - شماره ۳۲ مقاله کنفرانس وحدت با موضوع گیری سیاسی ...)

واژه‌های پایگاه‌ها در داده‌های بیانیه مربوط به کردستان به توضیح مواضع خویش نسبت به حزب دمکرات کردستان می‌پردازد ما برخورداران انتقادی مان در مورد مواضع رفقای فدائیی نسبت به رویزیونیسم و سوسیال امپریالیسم بطور جداگانه در مقالات "دراغشاه سوسیال امپریالیسم..." در پیکار رپیش برده و داده‌ها می‌دهد. در اینجا روی این نکته تکیه می‌کنیم که چگونه مواضع رفقا و نحوه برخورد لیبرالی شان نسبت به جریان‌ها و احزاب بورژوازی، در تمامی زمینه‌های مختلف (برخورد با رویزیونیسم و سوسیال امپریالیسم، برخورد با بورژوازی حاکم و...) کل همبسته‌ای از تجلیات تزلزل‌ناپذیر ایدئولوژیکی و ناپایداری نسبت به مارکسیسم - لنینیسم را ارائه می‌دهد. امری که ضرورتاً بمفهوم در خدمت ایدئولوژی بورژوازی قرار گرفته است.

خصلت‌نمایی و اصرار در شیوه برخورد غیر مارکسیستی

رفقای فدائی در نشریه کار شماره ۳۳ در توضیح "تکمیلی" و "تصحیحی" بیانیه کردستان با این مقدمه که:

"... می‌پذیریم که بیانیه کردستان نتوانست تصویری واقعی و درستی از حزب دمکرات کردستان ارائه دهد و از آنجا که تحلیل جامعی از حزب دمکرات کردستان تاکنون ارائه نشده است موضع سازمان در باره این حزب در ذهن نیروها عملاً مخدوش شده".

مواضع خود را نسبت به حزب دمکرات چنین ارائه می‌دهند:

"حزب دمکرات کردستان چنانچه از نام آن پیدا است نه یک سازمان پرولتاریائی (!؟) که یک سازمان دمکراتیک است که یک جناح آن راناسیونالیستهای کردتشکیل میدهند و جناح دیگر مارکسیست هائی (مارکسیسم بورژوائی و نه انقلابی) هستند که بنیاد تفکر آنان همان دیدگاههای حزب توده ایران است." تا کیدازماست - و در جای دیگر مقاله :

"از آنجا که ما معتقد نیستیم حزب دمکرات کردستان یک جریان مارکسیست - لنینیست است ما آنرا در درون جنبش کمونیستی ایران قرار نخواهیم داد. ما معتقدیم حزب دمکرات کردستان یک جریان دمکراتیک با گرایشات لیبرالیستی است ..."

و در جای دیگر مقاله :

"حزب دمکرات حزبی است معتقد به سازش طبقاتی و تخفیف مبارزه طبقات در کردستان " ویا :

"حزب دمکرات به دهقانان توصیه میکند اکنون که مسئله ملی در میان است درست نیست علیه اربابها و زمینداران اقدامی بکنند، اول مسئله ملی را حل کنیم بعد به اختلافات درونی خودمان بپردازیم، با اعتقاد ما کوشش در جهت عمده کردن مسئله ملی و تحت پوشش مسئله ملی به استقبال آشتی طبقات رفتن یک سیاست کاملاً بورژوائی است. سیاستی است که نه تنها مسئله را حل نمیکند بلکه اتکاء به زمینداران و بورژوازی کرد باعث میشود که چرخ مبارزه ملی نیز کندتر شود و خیانت آنان فرصت پیشبرد مبارزه را از خلق کردبازستاند." (همه جا تا کیدازماست)

جالب توجه است که رفقا حزبی را که بقول خودشان یک جناح آن راناسیونالیستهای کرد و جناح دیگر آن "مارکسیست" هائی (مارکسیسم بورژوائی) هستند که بنیاد تفکر آنان همان

دیدگاه‌های حزب توده ایران است "چنانچه از نام آن پیداست" یک سازمان دمکراتیک ارزیابی میکنند!

آخرین جناح‌های "ناسیونالیستی" و "مارکسیسم بورژوازی" حزب دمکرات کردستان نمایندگی کدام طبقه را دارند؟ منافع وایدئولوژی کدام طبقه را نمایندگی میکنند و این "سیاست کاملاً بورژوازی" حاکم بر حزب دمکرات و برنامه و تاکتیک آن مدافع تا مین‌کننده منافع کدام طبقه اجتماعی واقعاً موجود است؟ چگونه شما از روی نام این حزب آنرا یک سازمان دمکراتیک ارزیابی میکنید؟

این عملکرد کدام ایدئولوژی است که با شیوه برخورد خلعت نمائی، آنجا هم که به جنبه‌ای از واقعیت میرسد رتوجیه این سیاست کاملاً بورژوازی حزب و مخدوش کردن مرزبندی طبقاتی نیروها برآمده و با یک عقب‌نشینی آشکارا دامنه میدهد که:

"عمده‌کردن مسئله ملی منحصر به دمکراتها نیست، خلق

کردعموماً در سطوح متفاوت تحت تاثیر ناسیونالیسم قرار

دارد که طبیعتاً ناشی ازستم ملی است". و "هم‌اکنون بویژه

پس از یورش وحشیانه ارتش و پاسداران و کشتار خلق کرد

آشکارا تضادهای طبقاتی با زهم بیشتر به فراموشی

سپرده شده و تحت الشعاع مسئله ملی قرار گرفته است" و

دست‌آخرا اینکه: "اینست حاصل پیشبرد سیاسی خسرده -

بورژوازی و بورژوازی ناسیونالیستی که در متن سرکوب

وستم طولانی و سنگین سرمایه‌داری ستمگر در جامعه

طبقاتی با نهضت خلق کرد را درحما خود گرفته است"؟!!

نه رفقا! این نحوه برخورد انتقادی شما نقد کمونیستی

احزاب بورژوازی نبوده و چیزی جز خلعت نمائی ساده و درعین

حال شدیداً متناقض نیست که تزلزل ایدئولوژیک خردده -

بورژوازی را بتماشا میگذارد. چرا که در ادامه این خلعت

نمائی آنجا که مقاله‌ها گزیرا زبیا ن "سیاست کا ملا بورژواشی" حزب دمکرات میشود بلافاصله با اطلاق خملت نا سیونا لیستی به "عموم خلق کرد در سطوح متفاوت" ما هیت طبقاتی بورژواشی حزب دمکرات با این سیاست مشخص بورژواشی پرده پوشی میشود. این تا شیرپذیری از نا سیونا لیسم در سطوح متفاوت و خملت نا سیونا لیستی هم ز نظر رفقای فدائی و بایک شیوه توجیه کارانه ناشی از "ستم ملی" است و نه ناشی از حضور عینی طبقات بورژوازی و دهقانان کرد با منافع طبقاتی مختلف و متضاد، نه ناشی از مواضع طبقاتی مختلف بورژوازی، دهقانان و کارگران در برخورد با ستم ملی و بقایای مناسبات ارتجاعی فئودالی در جامعه سرمایه داری وابسته ما .

نتیجه عملی این شیوه برخورد رفقا واضح است: پرده پوشی مواضع طبقاتی مختلف در مبارزه ملی و میدان دادن به پیشرفت سیاستهای ضد پرولتری بورژوازی.

اطلاق خملت نا سیونا لیستی به تمام مواضع طبقاتی غیر پرولتری و قرارداد دادن آنها در پوشش مبارزه برای مسئله ملی و پوشاندن مرز بندی های طبقاتی ابدان نشانه یک نقد مارکسیستی نیست .

"اگر نشان ندهید که منافع چه طبقاتی و چه منافع خاصی در ماهیت احزاب مختلف و سیاست هایشان در حال حاضر نقش غالب دارند در واقع این مارکسیسم نیست که بکار بسته اید و با کار خود در واقع تئوری مبارزه طبقاتی را رد کرده اید". (لنین - برخورد با حزب بورژواشی)

تصادفی نیست که رفقای فدائی با این گونه تحلیل و این دیدگاه خود وظیفه کمونیستها را در برخورد با حزب دمکرات چنین تعیین میکنند:

"برخورد کمونیستها با حزب دمکرات باید بر پایه خط مشی سیاست آن حزب صورت گیرد و نه بر پایه مبارزه با

"اپورتونیسیم" در درون آن . مبارزه ایدئولوژیک با آنان نه بر پایه تصحیح انحراف آنان از مارکسیسم - لنینیسم ، بلکه برای توضیح ماهیت خرده بورژواژی و دمکراتیسم غیر پرولتری حزب برای جنبش کمونیستی ایران است (!؟) زیرا شرط اتحاد نیرو با حزب دمکرات دقیقاً در همین مرزبندی قاطع نهفته است .

(همه جا تا کیدا زما ست)

می بینیم که در این تعیین وظیفه ، نه افشا و طرد لیبرالیسم و ناسیونالیسم بورژواژی مطرح است و نه راه‌های توده‌های دمکرات کردار ز قید سیاست بورژواژی حزب دمکرات و تلاش برای تحقق آرمان انقلابی زحمتکشان و نه تبلیغ و ترویج آگاه‌هی سوسیالیستی دمکراتیک در میان توده‌های کرد و متشکل نمودن ورهبری آنان تحت یک سیاست پیگیر پرولتری برای پیشبرد و به پیروزی رساندن انقلاب دمکراتیک و فدا مپریالیستی . بلکه تماماً می وظیفه برای آگاه‌هی جنبش کمونیستی ایران از ماهیت خرده بورژواژی و دمکراتیسم غیر پرولتری حزب و متقا عد کردن کمونیستها به دمکرات بودن "حزب دمکرات" برای اتحادشان با حزب دمکرات خلاصه میشود . تا آنان نیز همچون خود رفقای فدائی بزاننده و دنباله‌رو حزب دمکرات تبدیل گردند!

رفقا شما با گفتن اینکه "آری حزب دمکرات همیشه خواستهای ملی خود را در درجه اول قرار داده است ، حزب دمکرات بنا به ماهیت غیر پرولتری خود تصور میکند آشتی طبقاتی ، بهترین طریق پیشبرد مبارزه ملی برای کسب حقوق برابر را تضمین می نماید و بخصوص تا کید میکند که در کردستان هر سیاستی که بخواهد مبارزه ملی را تحت الشعاع مبارزه طبقاتی قرار دهد سیاستی "غیر عملی است . . ." و تا زمانیکه شما عملاً سیاست لیبرالی تان را در این مورد ، تبلیغ و اجرا

می کنید، برای حزب دمکرات با سیاست بورژوازی اش هیچ جای نگرانی نیست!

رفقا! این حزب دمکرات نیست که دستخوش توهم با شده که تصورکنند آشتی طبقاتی بهترین طریق پیشبرد مبارزه ملی است بلکه او در پیگیری منافع تنگ نظرانه و محدود طبقاتی خود (بورژوازی) سیاست آشتی طبقاتی را بهترین طریق تا مین منافع خویش، در ضدیت با خواستهای انقلابی و دمکراتیک توده ها میدانند و از همین موضع طبقاتی ضد پرولتری خویش است که تا کید میکنند در گردستان هرسیاستی که بخواد مبارزه ملی را تحت الشعاع مبارزه طبقاتی قرار دهد سیاستی "غیر عملی" است.

آری، رفقا!

"بگذار این "عملی" نباشد ولی در عمل مطمئن تر از هر چیز دیگری دمکراتیک ترین راه حل های ممکنه را تضمین می کند... آنچه بیش از همه مورد توجه بورژوازی است، "قابل اجرا" بودن این خواست است و سیاست دائمی و بندوبست وی با بورژوازی ملت های دیگر بر ضرر پرولتاریا از اینجا ناشی میشود، ولی برای پرولتاریا موضوع مهم عبارت است از تحکیم طبقه خویش بر ضد بورژوازی و تربیست توده ها با روح دمکراسی پیگیر و سوسیالیسم. بگذار فرصت طلبان این را غیر عملی بخوانند. ولی علیرغم فئودالها و بورژوازی ناسیونالیست این یگانگی تضمین عملی وحدت تضمین برابری حقوق ملی و صحیح است. تمام وظیفه ای که پرولتاریا در مورد مسئله ملی برعهده دارد از نقطه نظر بورژوازی ناسیونالیست هر ملیتیی "غیر عملی" است. زیرا پرولتاریا دشمن هرگونه ناسیونالیسم است." (لنین - درباره خود مختاری فوریه ۱۹۱۴ - تاکید از ماست).

سازمان چریکهای فدایی خلق
و مسئله قدرت سیاسی حاکم

سیاستهای راست‌روانهای که سازمان چ.ف.خ. در قبال
اوضاع سیاسی جامعه و در مرکز آن، مسئله قدرت سیاسی حاکم در
پیش‌گرفته است، چنان‌که از تاسف باری از حرکت این سازمان
در اوضاع کنونی را تصویر می‌نماید. این مواضع تاکنون از
جانب برخی نیروهای م.ل.مورد برخورد قرار گرفته است
اما اهمیت موضوع ما را بر آن داشت تا خطوطی از مواضع این
سازمان را در عرصه سیاست مورد بررسی انتقادی قرار دهیم. این
انحرافات تجلیات گوناگونی داشته‌اند. اما دو جنبه اساسی
از این برخوردها که ریشه تمامی سیاستهای اخیر این سازمان را
تشکیل می‌دهد، برخورد این سازمان به "موضوع قدرت سیاسی"
و "دولت" کنونی است و دیگری نحوه برخورد آنها به خرد -
بورژوازی. ما در اینجا میکوشیم تا موضوع اول را از نزدیک
مورد بررسی قرار داده و برخی آثار و عوارض آن را در سیاستهای
این سازمان در عرصه مبارزه طبقاتی تا آنجائی که ممکن است
نشان دهیم .

۱- قدرت سیاسی

مسئله اساسی هر انقلاب

"مسئله اساسی هر انقلاب موضوع قدرت حاکمه در کشور است . بدون توضیح این مسئله نمیتوان از هیچگونه شرکت آگاهانه در انقلاب و بطریق اولی از رهبری برآن صحبت کرد" .
(لنین - درباره قدرت دوگانه)

این سخن را به جرات میتوان بنیاد اساسی تمام آموزش -
لنین در عرصه سیاست بشمار آورد . صحت آن در عمل بارها تکرار
شده است و بارها تکرار خواهد شد ، اما در هر تکرار خود با زهم چوهر
اساسی لنینیسم را با درخشندگی و شفافیت هر چه بیشتری در جلو
دیدگان مانمایان میسازد .

هیچ انقلابی در سراسر جهان بدون پرداختن به این مسئله
اساسی بدون درگیر شدن با آن و بالاخره بدون توضیح دقیق
تمام مسائلی که پیرامون این مسئله اساسی مطرح میشود ،
نتوانسته است و نمیتواند گامی بسمت پیروزی واقعی ، بسمت
رهائی زحمتکشان از قید و بند اسارت و بردگی بجلو بردارد و
به پیروزی واقعی برسد ، چرا که مسئله قدرت حاکم و بعبارت دیگر
مسئله "دولت" هسته مرکزی هر انقلاب و تمام مبارزات طبقاتی
در سراسر جوامع گیتی است . بنابراین بیهوده نیست که این
مسئله اساسی ، یعنی دولت به مفهوم مارکسیستی - لنینیستی
آن ، در جنبش کمونیستی بین المللی همواره محور اساسی
مشا جرات بوده است و در آینده نیز خواهد بود . بسیاری از
شکافها ، کسبختگی ها ، واگرا ثیها در درون جنبش کمونیستی
جهانی بر پایه اختلاف بر سر این مسئله اساسی یعنی "موضوع

قدرت سیاسی "دولت ظهور کرده است. لنین میگوید:

"با در نظر گرفتن هریک از احزاب سیاسی در روسیه و یا در هر کدام از کشورهای متمدن تر از آن، خواهیم دید که تقریباً تمام مجادلات، مخالفتها و نظریات سیاسی از مفهوم دولت سرچشمه میگیرند." (لنین - مقاله "دولت")

ارتداد از مارکسیسم و ظهور رویزیونیسم در اشکال مختلف آن از ابتدا تا کنون همیشه را بطنگ تنگی با نحوه نگرش و برخورد با موضوع اساسی فوق یعنی مسئله قدرت سیاسی و دولت داشته است و مرز میان مارکسیسم و رویزیونیسم را در تمام این دوران، در درجه اول چگونگی برخورد با این مقوله تعیین میکرده است. چرا چنین بوده است و چرا مسئله دولت و موضوع قدرت سیاسی این چنین حائز اهمیت سیاسی است؟

می دانیم که از همان زمانیکه جامعه به طبقات یعنی به گروههای اجتماعی متفاوتی که برخی از آنها امکان به چنگ آوردن بهره کار دیگران را داشتند، تقسیم گردید، دولت نیز پدیدار گشت. ظهور جامعه طبقاتی همراه بود با ظهور دستگای بنام "دولت"، دستگای که برای حفظ فرمانروائی یک طبقه بر طبقه دیگر (لنین) بوجود آمده بود و از آن پس تا کنون "دولت" بمثابه جزئی از اجزاء ضروری جامعه طبقاتی همچنان وجود داشته و تا زمانیکهستم طبقاتی از جوامع بشری رخت بر بندد و تا رسیدن به جامعه بی طبقه کمونیستی گماکان وجود خواهد داشت.

بنابراین هیچ دولتی وجود ندارد که ما و راء طبقات قرار داشته باشد و یا مستقل از منافع طبقه مسلط اجتماعی عمل نماید. ضرورت وجودی "دولت" در جوامع مبتنی بر استثمار درست از آنجاست که میبایست به پاسداری از جور و تعدی طبقه مسلط اجتماعی بر اکثریت اهالی آن جامعه بپردازد و طبقات زیر دست و بهره ده را به اطاعت و تمکین از طبقات بالادست

و ا دارد .

اگر در دست داشتن مالکیت ابزار تولید توسط یک طبقه درجا معه، آنرا از نظر اقتصادی برجا معه مسلط میسازد " دولت" نیز این طبقه را از لحاظ سیاسی برجا معه مسلط میگرداند و شرایط ادا مه سلطه اقتصادی - اجتماعی آنرا تامین و از آن دفاع می نماید .

اما در اینگونه جوامع " دولت" در عین حال وظیفه تعدیل تضادهای طبقاتی بسود طبقه مسلط را برعهده دارد و اصولا این خودیکی از ضروریات پیدایش دولت در جوامع طبقاتی بوده است . دولت میکوشد تا تعارضات اجتماعی را که از قوا نیمن اجتناب ناپذیر جا معه طبقاتی است ، به اشکال مختلف کنترل نماید تا رشد آن موجبات نابودی طبقه ای را که دولست در خدمت آن قرار گرفته است فراهم نیاورد .

بر راستای تحقق چنین هدفی است که در جوامع مبتنی بر استثمار دولت میکوشد تا حتی الامکان رابطه اجتناب ناپذیر درونی خود را با طبقه مسلط اجتماعی ، طبقه بهره کش و " آقا " ی جا معه ، عربیان سازد و چنان وانمود میکند که دستگاہی است ما فوق طبقات و مصالح کلنیه هالی جا معه و طبقات اجتماعی را به یکسان پاسداری میکند . این عوام فریبی در تمام طول تاریخ توسط طبقات بهره کش و استثمارگرو ماشین دولتی وابسته به آن صورت گرفته است و همچنان صورت میگیرد . طبقات دارا می- کوشند تا بر اساس این عوام فریبی ، واقعیت وجودی و ویژگی اساسی دولت را که همانا چیزی جز " یک قدرت عمومی مجزا از توده های مردم " (انگلس) نیست پوشیده نگاه دارند و این تصویر کاذب را در ذهن توده مردم القاء نمایند که دولت نماینده کلیه مردم درجا معه طبقاتی است . این تصور کاذب وجود دولت را یک پدیده زلی و ابدی درجا معه قلمداد میکند که همواره بوده و همواره خواهد بود .

چنین تلاشهای عوامفربانهای به طبقات مسلط و دولت وابسته به آن اجازه میدهد که ذهن توده‌های مردم را از اساسی‌ترین مسئله‌ای که در جریان مبارزه طبقاتی‌شان با آن روبرو میشوند، یعنی از این مسئله که ماهیت دولت مسلط چیست، و وابسته به کدامین طبقه اجتماعی است، منحرف سازند و بدینوسیله مبارزه طبقاتی زحمتکش و استثماری را از مستگیری بسوی دولت طبقاتی و قدرت سیاسی حاکم به انحراف کشانند. و توده‌ها را از پرداختن به مسئله اساسی انقلاب و مبارزه طبقاتی یعنی کسب قدرت سیاسی، منصرف سازند. درست در همین جا است که وظایف اساسی انقلابیون کمونیست در برابر مسئله خطیری که این چنین مورد تحریف و پرده‌پوشی نیروهای مسلط برجای می‌ماند، قرار می‌گیرد، مطرح میشود.

مارکسیسم - لنینیسم به ما می‌آموزد که چگونه باید در برابر انواع خیل و شگردهای طبقاتی دارا و دساتن سیاسی آنان، قوانین بفرنج و پیچاپیچ مبارزه طبقاتی میدان طبقاتی زبردست و زبردست را تشخیص داد و توده‌ها را نسبت به این قوانین آگاه نمود.

کمونیستها که خود میسرانقلاب ورها می‌توده‌ها از قیام اسارت و بردگی طبقاتی هستند، دزهرگام از حرکت خود در جریان مبارزه طبقاتی، با این سؤال اساسی روبرویند که انقلاب باید کدام طبقه یا طبقات اجتماعی را سرنگون کند و کدام طبقه یا طبقات اجتماعی را به قدرت برساند؟ کمونیستها بدون پاسخگوئی صحیح به این سؤال اساسی، نمیتوانند امیدوار باشند که انقلاب بتواند حتی یک گام به جلو بردارد، بدون آنکه به انحراف در غلطد، آنچه باید سرنگون شود همان ابزار حاکمیت طبقاتی این یا آن نیروی اجتماعی است که "دولت" نام گرفته است؛ کدام دولت و یا قدرت سیاسی را، با چه مضمون طبقاتی، باید بنا بود ساخت و کدام دولت و یا قدرت سیاسی را، با

کدامین مضمون طبقاتی، باید جایگزین آن نمود. این است مسئله اساسی هر انقلابی که نمیتوان آن را بدون پاسخ صحیح گذاشت و در عین حال خود را طرفدار انقلاب و معتقد به ما رکسیسم - لنینیسم نامید.

طرفداری از انقلاب به معنای آن است که در هر گام به توده ها نشان داد که قدرت سیاسی در دست کیست و ماشین دولتی از منافع کدام طبقه اجتماعی حراست می کند.

از سوی دیگر کسب قدرت سیاسی اولین و مهمترین گام از روند تحقق انقلاب اجتماعی است. بدون جایگزینی دولت نوین و قدرت سیاسی انقلابی بجای دولت و قدرت سیاسی قدیم، نمی توان از انقلاب اجتماعی نامی بزبان آورد. جامعه را نمی توان دگرگون کرد و مناسبات جدید را نمی توان در راستای منافع طبقه یا طبقات جدید انقلابی بنیان نهاد، مگر آنکه قدرت سیاسی را کسب کرد. تکامل نیروهای مولد و دگرگونی مناسبات تولید در گرو انقلاب اجتماعی است و انقلاب اجتماعی خود در روند تحقق خویش ناگزیر از به چنگ آوردن قدرت سیاسی توسط طبقه انقلابی و جایگزینی دولت نوین انقلابی است. این انقلاب سیاسی پیش شرط اساسی پیروزی انقلاب اجتماعی است. و کلام آخر اینکه تا بودی حاکمیت اقتصادی طبقه مسلط قدیم و نظام اقتصادی - اجتماعی کهن مستلزم نابودی حاکمیت سیاسی آن است و متقابلاً استقرار حاکمیت اقتصادی طبقه مسلط جدید و نظام اقتصادی - اجتماعی نوین مستلزم استقرار قدرت سیاسی جدید و دولت نوین انقلابی مدافع این طبقه و نظام است.

اهمیت موضوع قدرت سیاسی و مسئله دولت درست از همینجا ناشی می شود. توده ها را زمانی می توان به انقلاب فراخواند و به برداشتن کارهای عملی در این جهت دعوت نمود و هداایت

کرد که بطور صریح وی پرده موضوع قدرت سیاسی و این مسئله را که در برابر کدام دولت و حاکمیت سیاسی باید صف آرایی نمایند روشن نمود .

رویزیونیست‌ها و اپورتونیست‌ها درست در اینجا است که میان خود و مارکسیسم مرز بندی میکنند . آن‌هم نه در گفتار که در کردار . ما رکیسیم - لنینیسم خواهان صراحت و روشن کوئی پیرامون این مسئله اساسی انقلاب است . اما رویزیونیست‌ها درست در همین جا از طرح صریح و قطعی مسئله احتراز می جویند ، (لنین) . آن‌ها طرفداران انقلاب نیستند . اما نمی توانند آن را بطور آشکار بیان کنند بنا بر این روی اساسی ترین مسئله انقلاب یعنی موضوع قدرت سیاسی و دولت پرده ساترمی افکنند و یا حداقل آن را به سکوت برگذار می کنند . و البته میکوشند تا خودداری از طرح صریح مسئله را در پس ستون های غلیظی از گردوغبار عام کوئی و کلی پردازیهای غیر مشخص مخفی بدارند . از انقلاب اجتماعی و ضرورت نابودی مناسبات اجتماعی سخن می گویند . اما از پرداختن به اولین و اساسی ترین کام در جهت نابودی مناسبات اجتماعی ، یعنی انقلاب سیاسی و سرنگونی قدرت سیاسی قدیم و کسب قدرت سیاسی طبقه انقلابی دوری می جویند . از نابودی مناسبات سرمایه داری وابسته و قطع سلطه امپریالیسم در ایران سخن می گویند ، اما از چگونگی این نابودی و روشن کردن راه عملی آن احتراز می - جویند . بر ضرورت نابودی سلطه طبقه مسلط اجتماعی و در اینجا سرمایه داری وابسته تاکید می کنند ، اما در برخورد به موضوع دولت حافظ این نظام مسلط ، یا سکوت اختیار می کنند و یا بطور مبهم و دوپهلوسخن می گویند . و گاه حتی از ضرورت استقرار یک دموکراسی توده‌ای و نظام سیاسی انقلابی سخن می گویند اما همچنان پیش شرط اساسی و اولیه ، استقرار این

نظام یعنی کسب قدرت سیاسی از دولت حاکم را از دیده می -
اندازند .

چنین است برخی از اشکال مختلف تحلی رویزیونیسم در
برخورد به قدرت سیاسی و دولت و این است روش سیاستی که
رویزیونیستها و اپورتونیستها در قبال مسئله قدرت سیاسی در
پیش می گیرند . اما این تنها روش سیاست آنها نیست ، آن
دستا ز نیرو هائی که در دام کرایشات رویزیونیستی اسیر
گشته اند و با کامهائی پر شتاب در این مسیر قدم بر می دارند ،
نیز چنین سیاست و روشی را در پیش می گیرند . در شرایط کنونی
سازمان ح . ف . خ . از شمار چنین نیرو هائی است .
سیاست این سازمان ، چه در دوره حاکمیت رژیم منفور
پهلوی و چه در دوره رژیم کنونی دچار انحراف و عدم صراحت
بوده است .

این انحراف و عدم صراحت ، هم در برابر رژیمی که باید
سرنگون شود و هم در رابطه با رژیمی که توسط پرولتاریا باید
جایگزین آن گردد ، بطور عریان خود را نشان داده است .
سیاست رویزیونیستی آنها در دوره رژیم شاه ، در برابر رژیمی
که باید سرنگون شود ، در شعار "سرنگونی دیکتاتوری شاه"
متحلی میشد . آنها با طرح چنین شعاری و با جدا کردن دیکتا -
توری شاه از خلعت امپریالیستی آن و با عدم طرح رابطه
اجتناب ناپذیر میان سرنگونی دیکتاتوری شاه و ناپسودی
سلطه امپریالیسم ، عملاً ذهن توده ها را نسبت به رژیمی که
باید توسط توده ها سرنگون شود تا پیروزی کامل بدست آید ،
دچار انحراف می کردند .

سیاست رویزیونیستی آنها در همین دوره در برابر رژیمی
که باید جایگزین رژیم سرنگون شده گردد ، یعنی رژیم جمهوری
دموکراتیک خلق ، خود را نمایان می ساخت . آنها با طرح
شعار کنک و رویزیونیستی "حاکمیت خلق" ، این انحراف و

عدم صراحت را متبلور می ساختند .
 و امروز ، در دوره رژیم جمهوری اسلامی ، همان انحراف
 و عدم صراحت ، در شکل جدید کما بیش تکرار می گردد .
 آنها امروز همچنان و علیرغم آنکه بطور خجلان و در لابلای
 سطور برخی نوشته های خود شعار جمهوری دموکراتیک خلق را
 مطرح کرده اند ، از طرح صریح و بدون پرده ماهیت و ضرورت
 استقرار دولت نوین و جدید دست پرولتاریا ، استنکاف می -
 ورزند . و این عدم صراحت را در پس شعارهای کنگی همچون
 "حاکمیت دموکراتیک توده ها" ! که تکرار همان شعار کدائی
 "حاکمیت خلق" در پوشش الفاظ جدیدی است ، پرده پوشی
 میکنند . حتی در برنامه حداقل این سازمان نیز نشانی از
 وجود چنین صراحتی در طرح دولت نوین انقلابی ، یعنی جمهوری
دموکراتیک خلق نشانی نیست .

از سوی دیگر آنها از طرح صریح و چگونگی کسب قدرت سیاسی
 و ماهیت دولتی که قدرت سیاسی جدید ("حاکمیت دموکراتیک
 توده ها" !) باید بر ویرانه های آن استقرار یابد ، طفـره
 می روند و سکوت اختیار می کنند .

آنها دیروز در طرح دولتی که با یدنا بود و در چا رانحراف
 بودند و در طرح دولتی که با یدجا یگزین گرد و در چا رعدم صراحت .
 و امروز هم آنها ، در برابر دولتی که با یدجا یگزین
 گردد ، و دولتی که با یدنا بود و در نحوه انتقال قدرت
 سیاسی قدیم ، سیاست رویزیونیستی و عدم صراحت را پیشه کرده اند .
 سیاست امروزین آنها ، دنباله سیاست دیروزین شان
 نسبت به مسئله قدرت سیاسی است . این سیاست زمانیکه مسئله
 قدرت سیاسی جدید و ماهیت آن را مسکوت می گذارد ، توده ها
 را بزراهی می کشاند که سرانجامش نا مشخص است و این نا مشخص
 بودن هدف نائی ، در نهایت انقلاب را بِنفع طبقات غیر
 پرولترویا ضد انقلاب تمام می کند . و این سیاست زمانیکه

مسئله قدرت سیاسی حاکم و قدیم را مسکوت میگذارد و در برابر آن عدم
صراحت را پیشه میکند، توده ها را از همان ابتدا، از ورود به
راه انقلاب، از چگونگی ادامه انقلاب و از حرکت در مسیر واقعی
مبارزه طبقاتی منحرف می کند. انحراف اولی هدف را در
پس پرده ابهام و نا روشنی پنهان می سازد، و انحراف دومی
راه و مسیر پیمایش آن را در پرده ابهام می گذارد و لاجرم هدف
را نیز قربانی میکند. آنچه که در اینجا مورد بزر خورد ما ست،
انحراف دومی فدائیان در دوره رژیم کنونی است. برای
روشن کردن آن بیشتر توضیح می دهیم.

قیام بهمن ماه، رژیم سلطنت را سرنگون کرد، ولی
دولتی بر سر کار آمد که بهیچ وجه نماینده توده های مردم
و بیانیگر اراده واقعی آنان در انقلاب نبود. این قدرت
سیاسی و دولت جدید، که بر پایه ائتلاف نمایندگان سیاسی سه
نیروی اجتماعی، خرده بورژوازی مرفه سنتی، بورژوازی
لیبرال و بورژوازی وابسته انحصاری، و با هژمونی بورژوا-
زی لیبرال بر مجموعه قدرت حاکم، شکل گرفته بود، بحکم
ماهیت طبقاتی خود، کوشش نمود تا آتش خشم انقلابی مردم را
بسرعت فرو نشاند و نظم مطلوب خویش را هر چه زودتر مستقر
سازد. بورژوازی لیبرال که بر دولت مسلط گشته بود، تمام
کوشش خود را از همان ابتدا مصروف ترمیم و بازسازی هر چه
سریعتر دستگاه بهره کشی و استثمار سرمایه داری وابسته
نمود. خرده بورژوازی نیز که در ارگانهای خاص خویش متشکل
شده بود علی رغم اینکه در ابتدا حرکاتی بنفع انقلاب انجام می-
داد، روز بروز بیشتر در جهت پیوستن به اردوگاه ضد انقلاب
حرکت می کرد. قدرت سیاسی جدید علی رغم تمام نا همگونی ها و
تناقضات درونی اش، در یک چیز اشتراک منافع داشت و این
مهمترین نقطه اتصال آنان به یکدیگر بود: تشبیه هر چه
سریعتر سیستم متلاشی شده سرمایه داری وابسته و انطباق قدرت

سیاسی جدید برنظام موجود یعنی نظام سرمایه داری وابسته .
بورژوازی در این راه افسار خورده بورژوازی در قدرت را به دست داشت و او را به رسمیت کشاند . خورده بورژوازی نمی توانست به تنهایی و مستقلاً ماشین دولتی را ترمیم نماید . هر حرکت او در جهت استقرار سیستم مطلوبش ، بنا کزیر قدمی در جهت ترمیم نظام سرمایه داری بود . این حکم تاریخ و قوانین اجتناب ناپذیر اجتماعی است . هر نیروئی که نخواهد از ساحت مقدس " مالکیت خصوصی " و " سرمایه " قدم به بیرون بگذارد و به تقدیس این دو بپردازد ، در موضع قدرت سیاسی ، علیرغم هر نیت خیر و شری که داشته باشد ، چاره ای ندارد که به ملزومات سیستم موجود تن در دهد . والا سندنابودی خود را اامضاء کرده است . خورده بورژوازی مرفه سنتی و نمایندگانش از ستم سرمایه بزرگ و انحصاری وابسته در رنج و ستم بودند ، لیکن دفاعشان از " مالکیت " و " سرمایه " مشروع آنان را به راهی گشاده است که به بنا کزیر حتی به ضد خویش اقدام می نماید . او ناچار است که برای حفظ اقتدار خویش و برای حراست از ماشین دولتی ای که بخشاً بدست او سپرده شده است ، به حراست از نظام موجود ، به پاسداری از نظام سرمایه داری وابسته بپردازد . این مضحکه تاریخ است اما واقعیت دارد !
نظام سرمایه داری وابسته ایران مدت زیادی نمیتواند بدون " دولت " باقی بماند و این را تجربه یکساله اخیر به روشنی ثابت نمود . نظام اقمادی بدون " دولت " مطلوب به سرعت در سراشیب سقوط می افتد . و سقوط نظام ، سقوط قدرت سیاسی موجود را که در تلاش برای انطباق خود با چنین نظامی است ، در پی دارد . بورژوازی لیبرال این معنار اابخوسی می فهمد و از همان ابتدای زبیرکی خود را در درک آن نشان داد . او هیچ تردیدی در بازسازی نظام موجود نداشت و ندارد ، غایت مطلوب او این است که بدو را زهرگونه تلامط سیاسی ، بدور

از هرگونه مزاحمت خرده بورژوازی، چرخ بهره کشی نظام
 سرمایه داری وابسته را برآوردند. و بدین ترتیب موجودیت
 قدرت سیاسی خود را نیز از سقوط و نابودی نجات دهد.
 خرده بورژوازی در قدرت این را درک نمی کند، اما در
 عمل و در جریان زندگی بناچار از بورژوازی و ماشین دولتی
 متعلق به آن تمکین میکند. و غرولند می کند، نق میزند،
 هایهوی براه می اندازد، اما در هر گام عملی خود، به قوام
 یافتن نظم بورژوازی یاری می رساند، هر چند که گهگاهی نیز
 با اقدامات آنا رشیستی خود در عرصه سیاست، در این مسیر
 اخلال ایجاد می کند و بورژوازی را می رنجاند.
 خرده بورژوازی علی رغم تمام توهماتش نسبت به قدرت
 سیاسی خویش، پادوئی بیشتر برای سرمایه نیست! او هر چند
 که با سرمایه بزرگ در تضاد قرار دارد، اما در موضع قدرت
سیاسی، ناگزیر است که در هر گام از حرکت خویش، به تقویت
 رژیم سرمایه و در این جا رژیم سرمایه داری وابسته بپردازد.
 مهم این نیست که او در قدرت سیاسی با بورژوازی شریک
 است. مهم این است که در دولتی وارد شده است که ما هیئتاً
 بورژوازی است، فرمان هدایت ماشینی را بر عهده گرفته
 است که در سرزمین سرمایه در حرکت است. خرده بورژوازی نمی-
 تواند چنین دولتی را بسوی سرزمین موعود مه آلود خود
 رهنمون سازد. این دولت سرمایه داری است که او را به
 سرزمین موعود سرمایه داری وابسته می کشاند!
 ما نمی گوئیم این دولت و این قدرت سیاسی هم اکنون بر
 نظام سرمایه داری وابسته انطباق کامل یافته است. ما نمی-
 گوئیم که رژیم سیاسی جدید، بطور کامل به نمایند طبقه مسلط
 اقتصادی تبدیل شده است. ما نمی گوئیم رژیم کنونی در کلیت خود هم-
 چون رژیم گذشته کارگزار امپریالیسم است نه، ما حتی معتقدیم
 بخشهایی که از قدرت سیاسی کنونی بحکم موقعیت طبقاتی خود

دزونداین "انطباق" و "تبدیل" اختلاقی هم ایجا دمیکند. اما
مادرعین حال معتقدیمومی گوئیم که این قدرت سیاسی در
جهت چنین "انطباق" و "تبدیلی" در حرکت است، و تمام اقدامات
اخلال گرانه خرده بورژوازی فقط زیگزاگهائی هستند که در
مسیر حرکت در جهت بازسازی نظام مسلط صورت می گیرد.

سرنوشت قدرت سیاسی موجود با سرنوشت طبقه مسلط اقتصادی

یعنی سرمایه داری وابسته علی رغم ناهمگونی های موجود
میان این دو، بهم گره خورده است. انقلاب در مسیر حرکت خود
رژیم سلطنت را واژگون کرد و برپیکر طبقه مسلط اقتصادی
ضرباتی جدی وارد آورد. لیکن آن را نابود نساخت. پس از
واژگونی سلطنت، انقلاب همچنان ادامه دارد و خواهان
نابودی نظام سرمایه داری وابسته و واژگونی سلطه اقتصادی
طبقه مسلط است. اما در این راه میبایست قبل از هر چیز مسئله
قدرت سیاسی را "حل" نماید. و در این مسیر چاره ای ندارد چیز
آنکه با قدرت سیاسی پادار سیستم موجود به ستیز برخیزد.
سیرا انقلاب در یکساله اخیر بروشنی بر این واقعیت صحنه گذارده
است. این است آن نکته اساسی ای که هر نیروی آگاهی نمی -
تواند گریبان خود را از "شر" آن خلاص کند و می باید بطور صریح
و بنی پرده به بازگوئی آن بپردازد. و این است آن مسئله
اساسی ای که سازمان ج. ف. خ. از هر خورد صریح و روشن با
آن گریزان است.

این سازمان در تمام دوران یکساله پس از قیام از طرح
صریح این مسئله اساسی انقلاب طفره رفته است. آنها بدرستی
بر ضرورت نابودی نظام سرمایه داری وابسته تکیه میکنند و بر
آن اصرار می ورزند. آنها در تمام تبلیغات و ترویجیات،
حرکات سیاسی و برنامهم خود، بطور روشن و صریح ضرورت نابودی
و به زیر کشیدن طبقه مسلط اقتصادی یعنی سرمایه داری وابسته
را مطرح می سازند. اما پارا از این جا فراتر نمی نهند. چپسزی

را آنها مسکوت میگذارند که مسئله اساسی انقلاب است و اینکه این مبارزه طبقاتی در روند حرکت خود برای سرنگونی طبقه مسلط اقتصادی، با کدامین دولت، به مفهوم مارکسیستی - لنینیستی خود با کدامین قدرت سیاسی، دیگر خواهد شد؟ کدام نیروهای سیاسی، در مسیر حرکت انقلاب راه را بر توده‌ها خواهند بست؟

انقلاب سیاسی، بمثابه پیش شرط انقلاب اجتماعی، از چه مجرائی عبور خواهد نمود؟ مبارزه طبقاتی در جریان حرکت برای رسیدن به هدف غائی خود، از چه گذرگاهاست عبور خواهد کرد؟ اینها سئوالاتی است که فدائیان پاسخی به آن نمی‌دهند.

بعنوان مثال آنها در رابطه با انتخابات ریاست جمهوری خودگوشه‌ای از میدان نبری است که میان خلق ما و امپریالیسم جهانی و پایگاه داخلی آن یعنی سرمایه داری وابسته ایران در جریان است جمهوری میگویند که:

"بعقیده ما مبارزه انتخاباتی ریاست جمهوری خودگوشه‌ای از میدان نبردی است که میان خلق و ما امپریالیسم جهانی و پایگاه داخلی آن یعنی طبقه سرمایه داری وابسته ایران در جریان است". (کار شماره ۴۲) اما آنها چیزی را که مسکوت میگذارند این است که این میدان نبرد (این بمعنای تأیید سیاست شرکت این سازمان در انتخابات ریاست جمهوری نیست) در عین حال میدان نبرد میان و حافظان جدید سرمایه داری وابسته که پس از قیام ابزار، قدرت سیاسی را در دست خود گرفته اند تا توده‌های مردم نیز هست، توده مردم ما تنها با طبقه مسلط اقتصادی، بدون قدرت سیاسی مبارزه نمیکنند، بلکه آنها برای پیشبرد مبارزه با طبقه مسلط اقتصادی بناچار منبایست با قدرت سیاسی سوار

شده برای این طبقه مسلط و پاسدار منافع آن نیز میسر است
کنند.

سازمان چ. ف. خ. بدرستی میگوید:

"همانگونه که راه اصلی و درست سرنگون کردن شاه و نظام
شاهنشاهی انتخابات نبود، اکنون نیز این انتخابات
رئیس جمهور است که امپریالیسم آمریکا را از ایران
بیرون می‌کنند، این وحدت و یکپارچگی و آگاهی میلیون
ها زحمتکش مبارز ایرانی است که سلطه امپریالیسم و
سرمایه‌داری وابسته را نابود می‌کند و ایران آزاد و
دمکراتیک فردا را بنا می‌نهد". (همانجا - تاکید از
ماست)

آنها به تمام این موضوعات درست اما کلی می‌پردازند
و مسئله اصلی را نه تنها در اینجا که در تمام مواضع خود بلا جواب
می‌گذارند. آنها توضیح نمی‌دهند که بیرون کردن امپریالیسم
آمریکا و نابودی سرمایه‌داری وابسته چگونه صورت می‌گیرد؟
آنها بدرستی از "وحدت" و یکپارچگی و آگاهی توده‌ها "سخن
می‌گویند اما به این مسئله پاسخ نمی‌دهند که این "وحدت و یک -
پارچگی و ... " بخاطر کدام هدف عاجل و بلاواسطه ضرورت
می‌یابد. جز برای کسب قدرت سیاسی؟ اما چگونه؟ چگونه می -
توان "ایران آزاد و دمکراتیک فردا را بنا نهاد"؟ جز با
نابودی یک دولت و "بنا نهادن" دولتی جدید؟ اگر به هم
گوئی تنها بخاطر برخی ملاحظات تاکتیکی و ضروریات سیاسی
روز باشد، مسئله را میتوان پذیرفت. لیکن مسئله اساسی این
نیست، مسئله اساسی اینست که این سازمان به اساسی -
ترین مسئله انقلاب یعنی "موضوع قدرت سیاسی" پاسخ نمی
دهد و آن را مسکوت می‌گذارد.

آنها مدعیند که مبارزه طبقاتی توده‌ها را رهبری می‌کنند.
اما برای اصلی ترین مسئله انقلاب پاسخی ارائه نمی‌دهند و از

همین روتوده‌ها را بسوی هدفی فرا میخوانند که راهش نا مشخص است، راهی که در هر کما از حرکت توده‌ها و انقلاب میبایست دقیقاً و بطور صریح و آشکار نشان داده شود. این نا مشخص بودن راه، لزوماً در روند حرکت انقلاب، توده‌ها را به بیراهه میبرد. بیراهه‌ای که انقلاب را به پرتگاه شکست و فداثیان زابا به پرتگاه رویزیونسم می کشاند.

اما آنچه که این سازمان را وادار به مسکوت گذاردن این مسئله اساسی انقلاب، یعنی موضوع قدرت سیاسی مینماید و آنان را از طرح صریح و بدون ابهام مسئله می هراساند. دید - گاه رویزیونیستی و راست روانه آنان نسبت به قدرت سیاسی موجود و آرایش طبقاتی و سیاسی جامعه است.

این دیدگاه "در تمام حرکات و سیاستهای روزمره و نیز سیاستهای عمومی آنان خود را نشان میدهد. اما از آنجائیکه چنین دیدگاهی در پی آمد خود بطور طبیعی به نتایجی می - انجا مدکه در انتهای آن رفرمیسم و اپورتونیسم نهفته است نتایجی که به رویدادهای از انقلاب منجر میشود، این رفقا از طرح روشن و صریح این نتایج و هسته مرکزی آن یعنی "موضوع قدرت سیاسی" دوری میجویند. هر چند که آثار و عوارض این نتایج در تاکتیک و سیاستهای روزمره آنها متبلور میشود.

بنابراین برای درک انحراف اساسی فوق ناچاریم اندکی به ریشه‌های آن بپردازیم و سلسله مواضعی را که فداثیان را به مسکوت گذاردن این مسئله اساسی و امیدارد، بطور دقیقتر مورد بررسی قرار داده و آثار و نتایج آن را در برخی سیاستهای روزمره آنان نشان دهیم.



۲- چگونه سازمان چ-ف-خ هیئت حاکمه را به دو بخش «خوب» و «بد» تقسیم میکند؟ و چگونه این تقسیم بندی متافیزیکی، منجر به مسکوت گذاردن «قدرت سیاسی» میکردد؟

سالها پیش، سوسیالیست خرده‌بورژوازی فرانسه — وی ،
پرودون ، در تظاهرات اقتصادی خود برای هر مقوله اقتصادی دو
جنبه قائل بود، "یک جنبه خوب و یک جنبه بد!" او معتقد بود
که دیالکتیک هگل را در مورد اقتصاد سیاسی بکار گرفته است و
به چنان تظاهراتی دست یافته است. او همچنین این تظاهرات
خود را بهترین و علمی ترین شیوه برخورد به اقتصاد سیاسی تلقی
میکرد. مارکس در برخورد خود به نظریات پرودون بطلان آن را
بر روشنی به ثبوت رساند و نشان داد که پرودون "فقط یک خرده-
بورژواست که دائماً میان سرمایه و کار، میان اقتصاد سیاسی و
کمونیسم، به این طرف و آن طرف پرتاب میشود" (مارکس، فقر
فلسفه).

در مورد این ترمشعش مارکس گفت:

"برای آقای پرودون هر مقوله اقتصادی دارای دوجنبه می باشد: یک جنبه خوب و یک جنبه بد. اوبه مقولات بهمان نظرمی نگردد که افراد کوتاه بین مردان بزرگ تاریخ را می نگرند: ناپلئون مرد بزرگی است. او کارهای خوب زیادی انجام داده است و کارهای بد زیادی نیز کرده است. از نظر آقای پرودون جنبه خوب جنبه بد، نفع و ضرر بر رویهم تضاد هر مقوله اقتصادی را تشکیل می دهند. مسئله ای که باید حل شود؛ اینست که جنبه خوب حفظ گردد و جنبه بد از بین برده شود. برده داری یک مقوله اقتصادی است مثل هر مقوله دیگر. بنا براین، آن نیز بهمین منوال دوجنبه دارد. ما بر سر جنبه بد آن تأمل نمی کنیم و از جنبه زیبای برده داری صحبت می کنیم... آقای پرودون می خواهد دست به نجات برده داری بزند؟ او این مسئله را مطرح کرده: باید جنبه خوب این مقوله اقتصادی را حفظ کرد و جنبه بد آن را از بین برد."

(مارکس، فقر فلسفه، تاکید از ماست)

همانطور که ملاحظه میشود، پرودون این تزار، در مورد مناسبات اقتصادی هر جا معنی تعمیم می داد. و برای هر مناسبات اقتصادی دوجنبه خوب و بد قائل بود.

"جنبه خوب مناسبات اقتصادی همواره آن است که برابری را تأیید میکند و جنبه بد آن است که آنرا انکار مینماید و نابرابری را تقویت می کند". (همانجا)



فدائیان و «خوب» و «بد» در سیاست

اگر در ۱۳۰ سال پیش پرودون در عرصه اقتصاد و در برسر خورد به مناسبات اجتماعی چنین روش منافذیکی ای را کنار می برد، اکنون سازمان چریکهای فدائی طاق اسر روش برخورد متافیزیکی را به عرصه سیاست گشاده اند و در برخورد به قدرت سیاسی، اراین مند و روش سودجسته اند. آنها در برخورد به «حاکمیت» (دولت) منصفیه دو بخش هستند. بخش مترقی («خوب») و بخش ارتجاعی («بد»). ح.ف.خ. دولت (دولت به مفهوم م.ل.آن) روی کار آمده پس از قیام، یعنی دولت بورژوازی را، به دو بخش تقسیم میکند، «جناح ضد امپریالیست» و جناح ارتجاعی وابسته با متمایل به امپریالیسم. برای درک بهترین مسئله ما چاریم قدری بعقب برگردیم.

سازمان ح.ف.خ. در یکسال اخیر (پس از قیام) هیچگاه نتوانسته است برخورد صحیحی با مسئله قدرت سیاسی داشته باشد. بسیاری اوقات خط مشی سیاسی این سازمان در سر خورد به این مفوله را سیر حوادث و رویدادها و روند خود بخودی اوضاع تعیین میکرده است. نوسانات و زیگزاگهای موجود در سیاست های این سازمان در طی این دوره، از این بینش پراگماتیستی حکایت دارد.

اما ویژگی نوسانات و زیگزاگهای سیاسی این سازمان در این بوده است که منحنی مواضع آن یک جهت نزولی را طی میکرده است، نزول سمت سیاستهای راست روانه و ریزش نیستی. روندی که بخصوص در طی ماههای اخیر (بعدا از اشغال سفارت) شتاب سریعی بخود گرفته است. اگر در ماههای اولیه پس از قیام بینش پراگماتیستی، فدائیان را و میداشت که در برابر هجوم اسحمار طلبانه و

هیستریک خرده بورژوازی به برخی آزادیهای دموکراتیک، به
دامن دولت "قانونی" بازرگان پناه ببرد سیاست تقویت
دولت بازرگان در برابر "قشریون مرتجع" را در پیش گیرند،
(کار) همین بینش در ماههای بعدتر، یعنی در زمانی
که هیئت حاکمه هجوم گسترده‌ای را به جنبش انقلابی میهن
و بخصوص جنبش خلق کرد از یکسو و آزادیهای دموکراتیک از سوی
دیگر آغاز نموده، سازمان چریکهای فدای خلق را به آنجا
رساند که از حاکمیت "فاشسم" در ایران نام می بردند و حاکمیت
سیاسی را بطور کلی ارتجاعی ارزیابی می کردند (سرمقاله
کار ۳۱). و تغییراتی را که در آن زمان در کا بینه صورت گرفت،
نشانه حاکمیت "مرتجعترین جناح رژیم" ارزیابی میکردند.
(کار ۳۳)، و نسبت به آن هشدار می دادند. اکنون همان
"مرتجعترین جناح رژیم" که بیش بر سر کارند، اما جناح غالب
رژیم مترقی از کار درآمده است!

حرکت هیئت حاکمه و بخصوص جناح به اصطلاح فدا مپریا -
لیست آن، در این دوره هیچ جای تردیدی برای آنکه رژیم
جمهوری اسلامی ایران در کلیت خویش در جبهه ضد انقلاب قرار
گرفته بود، باقی نمی گذاشت.

رشد انقلاب و خنثی شدن تاکتیک سرکوب از جانب رژیم،
و همراه با آن عمق گرفتن تضادهای و شکافهای درونی رژیم،
جناح "قشریون مرتجع" دیروز را به سمت اتخاذ یک نرمش
تاکتیکی نسبت به انقلاب و دست زدن بیک "پالایش سیاسی" در
بالا بمنظور قوام بخشیدن به پایه‌های کل قدرت سیاسی
حاکم، سوق داد.

چنین تحولاتی در صحنه سیاست، که اشغال لانه جاسوسی
آمریکا را در پی داشت، زمینه بروز یک سلسله تغییرات در سیاست
نیروهای م. ل.، بسود تقویت گرایش رویزیونیستی و راست -
روانه، را فراهم آورد. مهمترین نیروی که بیش از همه از

یاد‌های مسموم برخاسته از این تحولات، آسیب‌دید، سازمان چریک‌های فدائیان خلق بود.

اولین آثار این چرخش رویزیونیستی جدید در نظرسرعات فدائیان، در اولین مقاله تحلیلی این سازمان از اوضاع سیاسی جامعه و قدرت سیاسی، یعنی مقاله "چرا مرکز جاسوسی آمریکا تسخیر شد؟" انعکاس می‌یابد. چرخشی که پس از آن به تدریج بصورت یک خط معین رویزیونیستی در مواضع فدائیان ادامه می‌یابد، در ادامه خویش به طرح نظریه وجود دو بخش "خوب" و "بد" حاکمیت سیاسی فرامی‌رود و در نهایت خویش به سکوت معنی‌دار آنها در قبال "موضوع قدرت سیاسی" و خودداری از موضع‌گیری صریح و روشن در برابر کسل آن منتهی می‌شود.

هسته مرکزی نظرات طرح شده در مقاله "چرا مرکز..."، که در واقع پایه نقطه نظرات رویزیونیستی بعدی رانستیت به قدرت سیاسی تشکیل می‌دهد، این است که آنها اشغال سفارت و حرکات و رویدادهای حول و حوش آن را سرآغاز سمت‌گیری بخشی از روحانیت سهیم در قدرت سیاسی (و یا بقول آنها "قشرون مرتجع") به سوی صف انقلاب و جبهه نیروهای مترقی ارزیابی میکنند. البته آنها در این مقاله روشن نمیکنند که آیا این بخش از جناح فوق در گذشته و قبل از این تغییر جهت در صف ضد انقلاب قرار داشته است یا نه؟ همچنین آنها در این مقاله این چرخش را بطور صریح و روشن بیان نمیکنند. بلکه از واقع گراشی این جناح و بازگشت بسمت منافع خرده-نورژوازی و "شکستن قشریت" آن "بمنفع واقعیت" سخن می‌گویند. گوش کنید:

"حرکات اخیر و جریان اشغال سفارت آمریکا و بطور کلی تداوم سایش‌هایی که در یکساله اخیر چه در تفکر و در دیدگاه‌ها و مواضع جناح نیروهای مترقی مذهبی و چه در

سخن‌هایی از این سروهای و اسرگرای مذهبی بدید
آمده است بوضوح در جهت بازگشت آرمان‌خواهی حقیقی
خرده‌سورزواری بروانعیب‌عسی حرکت تاریخی آستان
صورت‌گرفته است .
ودر حای دیگر :

سنگاه روحانیت بر اساس چیرناشی از گیسرش میسارره
طناب لروما تجربه می گردد و در رویداین تحریریه در
سرحوردیامنافع واقعی (!) خرده‌سورزواری بحسب
زرحانیت در جهت منافع خرده‌سورزواری حرکت میکند .
(همانجا)

این جناح ، که از نظر فدائیان چپس بحریه‌ای را
پذیرا مینماید ، تحت رهبری آیت‌الله خمینی فرار دارد (نگاه
کنید به باورقی انتهای مقاله) و جناح فدا مبریا لست درون
هیئت حاکمه ، حاصل این تجربه است ، کیت وجه ماهیتی دارد
میشند آن کدام است و روند حرکت آنی آن چگونه تصویر میشود ؟
مواضع رفقای فدائی در این مورد بسیار مبهم و متناقض است
اما برای درک مواضع این سازمان ، ناچاریم روی تحلیل
آنان از این جناح اندکی مکث کنیم .

شکستن قشریت بفتح واقعیت و

یا حرکت خود بخودی چ-ف-خ !

فدائیان این جناح را که عمدتاً تحت عنوان کشدار روپیر
ابهام "قشریون" بیان می کنند ، یکی از جناحهای سه‌گانه
سهیم در قدرت سیاسی میدانند که پس از قیام در کنار دیگر
جناحها در محنه قدرت سیاسی ، سیاست مخصوص خود را احیاری
میکرده است :

"درگیری دروسی هیئت حاکمه بر محور سه سیاست تحول می-

یابد، یکی سیاست نوسانی قشریون که پایگاه مستقیم آن
 خرده بورژوازی واپس گرائی است... و دیگر سیاست
 لیبرالهاست که سرمایه داری غیراقتصادی را نمایندگی
 میکند و بالاخره سیاست انحصارات بزرگ وابسته که در پس
 ارتجاعیترین تمایلات قشریون خود را پنهان میکند" (همانجا)
 در مورد ماهیت طبقاتی این جناح، اگرچه این سازمان
 بصراحت سخن نمیگوید، اما با توجه به برخی از گفتار همیمن
 مقاله و نیز نوشته های بعدی آنها بنظر میرسد که ماهیت
 طبقاتی این جناح را "خرده بورژوازی سنتی" میدانند. (بعنوان
 مثال در نقل قول فوق الذکر گفته میشود که "پایگاه مستقیم"
 این جناح "خرده بورژوازی واپس گرائی" است. اما آنها
 روشن نمی کنند که آیا منظور از "پایگاه مستقیم" همان پایه
 طبقاتی این جناح است یا "پایگاه اجتماعی" آن مورد نظر است)
 نکته دیگر اینکه آنها با صریحاً نمی گویند که کدام جناح
 در مجموعه هیئت حاکمه هژمونی دارد و نسبت به دیگر جناحها
 نقش غالب را ایفا میکند. اما با توجه به مجموعه مواضع این
 رفقا در نشریات آنها بنظر میرسد که آنها جناح "قشریون" و به
 عبارت دیگر "خرده بورژوازی واپس گرا" را در قدرت سیاسی
 مسلط می دانند. (۱)

توصیفی که این سازمان در مقاله فوق از جناح "قشریون"
 هیئت حاکمه در مقطع قیام ارائه میدهد چنین است:

"قشریون نیز که هراسان از ابعاد فزاینده جنبش توده ای
 دم افزون بود از قیام توده ها سخت به هراس افتاده بودند
 از همان روزهای قبل از قیام سعی میکردند جنبش را مهار
 کنند و برای پیشبرد مقاصد خود همدست و همکاری بهتر و

(۱) - مقالات اخیر این سازمان در شماره ۴۸ و ۴۹ کاردر باره
 خرده بورژوازی، این مسئله را با صراحت بیشتری بیان میکند.

واردتروکم آزارتراز لیبرال‌ها نیا فتند. " (همانجا) -
وسپس درگیری میان دوجناح مسلط برج‌نیش (خرده -
بورژوازی و لیبرال‌ها) را چنین ارزیابی میکنند:

"... لذا جنگ قدرتی که در میان دوجناح هیئت حاکمه بر
سرقبضه قدرت برپا شد از همان آغاز با فریب کاری‌های
گوناگون جهت بهره‌گیری از شعار توده‌ها و از نیروی آنان

همراه بود." (همانجا)

این سازمان سپس حرکت این جناح "فریبکار" و "مه‌ار
کننده" جنیش را در مقطعی که مقاله نوشته شده است، یعنی
زمانیکه‌ها بیهوی مبارزه ضد امپریالیستی از جانب این جناح
به‌وابلتد شده است، چنین توصیف می‌کند:

"قشریون میکوشند مبارزه‌شان را با حاکمیت امپریالیسم
که هدف آن استقرار ولایت فقیه است، همان مبارزه ضد
امپریالیستی کارگران و زحمتکشان - که علی‌رغم ادعای
قشریون هدف مستقیم آن استقرار جمهوری دمکراتیک
خلق است - جا بزندن و از این طریق با ردیگر نیروی آنها
را به خدمت آمال خود بگیرند."

بنا بر این تا اینجا هیچ سخنی از "مبارزه ضد امپریا -
لیستی" جناح "قشریون مرتجع" (نامی که در همین مقاله به
جناح فوق اطلاق میشود) جناحی که بر قدرت سیاسی مسلط است
و در مقطع قیام به همدستی بورژوازی لیبرال سعی میکرد جنیش
را مها رکنند، در میان نیست و بالعکس هشدار داده میشود که
"قشریون در تلاش جا زدن مبارزه برای استقرار "ولایت فقیه"
خود بجای "مبارزه ضد امپریالیستی کارگران و زحمتکشان"
هستند.

از طرف دیگر ما هیت "قشریون مرتجع" یا "ارتجاع قشری"
چنان است که حتی در پشت "ارتجاعی ترین تمایلات" خود
"انحصارات بزرگ وابسته" را "پنهان می‌سازد" (همانجا) و تا

آنجا پیش می‌رود که در اتحاد با این جناح (یعنی اتحاد خرده - بورژوازی سنتی با سرمایه‌داران انحصاری وابسته) بمخالفت با لیبرال‌ها پرداخته و میکوشد از طریق "این وحدت لیبرال‌ها را بیرون رانده و سیاست سرکوب متمرکز را اعمال نماید." (همانجا) اما اگر فداثیان خلق تحت تاثیر روند خود بخودی اوضاع و متاثر از واقعیات انکارناپذیر، مبارزه طبقاتی و کمردار واقعی خرده بورژوازی مرفه سنتی، مجبور شده است که به بیان گوشه‌هایی از حقایق موجود در مورد این جناح بپردازد؛ اندکی بعد در همین مقاله با زهم تحت تاثیر روند خود بخودی اوضاع و حرکت سطحی رویدادها، به تحلیلی از حرکت جناح "قشریون" دست می‌زند و چشم اندازی از آینده آن را تصویر میکند که نه تنها با تمام حقایق فوق در تضاد قرار می‌گیرد، بلکه زمینه یک چرخش جدید در سیاست‌های این سازمان را پی ریزی می‌کند.

و چنین است که "قشریون مرتجع" دیروز، بناگهان به خود می‌آیند و "در جهت منافع خرده بورژوازی حرکت میکند" و "جای واقعی خود را در کاشاک طبقات "باز می‌یابد! فداثیان می‌گویند:

"اکنون شاهد حرکتی هستیم که طی آن یک بخش از قشریون مجبور شده اند آرمان خواهی واپس‌گرایانه خود را با روند عینی مبارزه طبقاتی خرده بورژوازی که حاصل گرایشات توأماً ترقیخواهانه و واپس‌گرایانه است دریا می‌زنند و خود را با واقعیت عینی حرکت تاریخی خرده بورژوازی که لزوماً دوگانه است منطبق سازند." (همانجا)

نگاه کنید، ما رکیسم - لنینسیم و قوانین مبارزه طبقاتی یکجا لگد مال میشوند و ایده آلیسم و شیوه برخورد ما و راه طبقاتی جایگزین آن می‌گردد. نه، رفقای عزیز! این "بخشی از قشریون" (البته بزم شما بخشی که نقش غالب را در ترکیب هیئت

حاکمه دآزد) نیست که خود را با "واقعیت عینی حرکت تاریخی خرده بورژوازی ... منطبق میسازد"، بلکه این شما هستید که تحلیل خود را بر حرکت سطحی رویدادها و حوادث "منطبق میسازید" و از نفوذ در عمق پدیده و روندهای اجتماعی، غافل میشوید.

آری، ما هم معتقدیم که "قشریت" این جناح "بسیود واقعیت میشکند"، لیکن شما یک اشتباه کوچک! مرتکب میشوید. شما "واقعیت" را چیز دیگری می بینید و جناح "قشریون مرتجع" را چیز دیگر. "واقعیت" شما فقط در ذهن تان حضور دارد و "واقعیت" ارتجاع قشری در صحنه واقعی مبارزه طبقاتی!

"واقعیت" خرده بورژوازی مرفه سنتی به او حکم میکند که در عرصه مبارزه طبقاتی پیوند خود را با منافع طبقاتی معین محفوظ دارد. "تا از اقتدار سیاسی اش در عرصه قدرت سیاسی محافظت نماید. اما این "منافع طبقاتی معین" برخلاف دیدگاه ایدئالیستی شما خرده بورژوازی نخواهد بود، بلکه طبقه مسلط اقتصادی است که بازی تاریخ "منافع تاریخی" آن را با "منافع تاریخی" قشریون مرتجع، پیوند زده است. چرا که گویا "مادیت تاریخی" چنین حکم کرده است که هیچ دولتی نمیتواند بدون پیوند یافتن با منافع طبقه مسلط اقتصادی در صحنه سیاسی حضور مادی داشته باشد و همچنین گویا همین قوانین مادی تاریخ حکم می کند که یک نیروی سیاسی حاضر در قدرت سیاسی (دولت) نمیتواند در حالیکه یک سیستم اقتصادی - اجتماعی معین بر جامعه مسلط است، از دایره منافع تاریخی آن رها شده و بر منافع تاریخی طبقه ای منطبق گردد، یا به سمت انطباق با آن حرکت کند، که از لحاظ تاریخی و طبقاتی در تضاد آشکار با طبقه مسلط اجتماعی یا سیستم اقتصادی حاکم برمی برد. بدون آنکه قصد در هم کوفتن و دگرگون کردن این سیستم و جایگزینی سیستم نوینی را داشته باشد.

این قانون ساده‌ای است که حکم آن را حرکت عینی مبارزه طبقاتی در تمام جوامع به اثبات رسانده است .

استحاله یک نیروی سیاسی جدید در چارچوب یک دولت طبقاتی در روند طبیعی خود بسمت انطباق با منافع معین طبقه مسلط صورت می‌گیرد. طبیعی است که در جریان این حرکت این نیروی سیاسی می‌تواند تغییرات معینی در مناسبات سیستم حاکم باقی بگذارد. اما این تغییر فقط در چارچوب حفظ منافع اساسی این سیستم صورت می‌گیرد و لاغیر. در غیر این صورت، نیروی سیاسی جدید را مرچرخش طبیعی دستگاه بهره‌کشی جامعه ختلال ایجاد می‌کند و آن را بسمت نابودی میکشاند. و این حرکت روبرو زوال و نابودی سیستم بناگزیمر اقتدار سیاسی نیروهای حاضر در قدرت سیاسی و بعبارتی دولت حاکم را نیز بسمت نیستی و نابودی میکشاند. فقط یک راه دیگر ممکن است. راهی که به خروج نیروی سیاسی ناسازگار با سیستم اقتصادی - اجتماعی حاکم، از صحنه قدرت سیاسی و دولت حاکم منتهی می‌شود. در چنین صورتی است که هم بسا جایگزینی یک نیروی سیاسی هماهنگ و منطبق با منافع سیستم حاکم بر جامعه، در دولت و قدرت سیاسی جدید، چرخ دستگاه بهره‌کشی جامعه مطابق نیازهای آن بحرکت می‌افتد و هم، نیروی سیاسی خارج شده از گردونه قدرت که سرانجام امکان انطباق با منافع سیستم موجود را نیافته است، می‌تواند در جهت منافع طبقاتی، نیروی اجتماعی ای را که بر آن متکی بوده است، حرکت نماید.

طبیعی است که چنین حرکات و رویدادهای بصورت کور صورت نمی‌گیرد. بلکه در طی یک کشاکش و نبرد طبقاتی سخت چه در درون قدرت سیاسی حاکم و چه در خارج از آن متحقق می‌شود.

حرکت واقعی خرده بورژوازی مرفه سنتی

درست‌طور قبلی گفتیم که سرنوشت هیئت حاکمه و تما می‌جناح‌های آن با سرنوشت کل سیستم اقتصادی - اجتماعی موجود کره خرده‌است. خرده‌بورژوازی سهیم در قدرت نیست - چاره‌ای ندارد چرا اینکه دست در دست بورژوازی به ترمیم "خرابیها"ی نظام موجود ببرد دارد. واسن نظام را از هر آسیب و کزندی که از جانب انقلاب و مبارزه طبقاتی موجود، متوجه آنست محافظت نماید. چرا که حفظ قدرت سیاسی او، که البته پشت به آن علاقمند است! در کمر و حفظ نظام مسلط وابسته - ایست که بر آن سوار شده است. آیا فداکاران خلق میتوانند این واقعیت را نفی کنند؟!

در شرایط مشخص جامعه ما، شناخت حرکت انقلاب و مبارزه طبقاتی وحدت بحران اقتصادی - اجتماعی جامعه، رونداشن حرکت را سرعت زیادی بخشد و خرده‌بورژوازی در قدرت را خیلی زود، بهمراه دیگر جناح‌های قدرت سیاسی به مقابله حونی با موج انقلاب واداشت و او را بطور کامل سمت جنبه ضدانقلاب سوق داد. "واقعیت" او را خیلی سریع به خود آورد و به او فهماند که برای حفظ موجودیت خودناچار است که به انقلاب حمله برد و چنین بود که حوادث کردستان و رویدادهای حول و حوش آن آفریده شد و خرده‌بورژوازی علی‌رغم هر نیت خیر و شری که داشت، به جلد نظام میرحمی تبدیل شد که برای نجات خود تمام امکانات نیرو و توان او را بکار گرفته بود.

حرکت شناختن انقلاب و فشار رفزون از خدمت‌بارزه طبقاتی، پیش از این اجازه نمیداد که خرده‌بورژوازی در عرصه سیاست به پندار با فیهای کودکانه و خیالپردازانه خود ادامه دهد. او شمیرا از نیام برکشید و لبه آن را در حالی که تمام ذرات

جامعه سرمایه‌داری برای او کف میزدند، برگردن کسانی
نهاد که قدرت سیاسی خود را مدیون آنان بود و همین دیروز او
را به قله رفیع قدرت پرتاب کرده بودند. اما شمشیر او زنگ زده
از کار در آمد. انقلاب همچنان ادامه یافت و در بیش‌رفته‌ترین
بخشهای خود، چنان شکست فاحشی به هیئت حاکمه و خرده‌بورژوا-
زی سر مست وارد آورد که او را واداشت تا شمشیر خود را غلاف کند
آری، "سیاست بنفایت ناشیانه سرمایه‌خورد در کردستان" و
در جاهای دیگر "شکست" خورد (جملات داخل گیومه بنقل از کار
۴۷) و این سیاست او را وادار به عقب‌نشینی کرد.

اما این عقب‌نشینی حاصل ندامت رهبران خرده‌بورژوا-
زی از عملکرد ضد انقلابی آنان در کردستان و در سراسر ایران
نبود، بلکه حاصل اجباراتی بود که مبارزه طبقاتی با و تحمیل
کرده بود. او را مجبور می‌کرد که از تاکتیک سرکوب، بسط
تاکتیک نرمش روی آورده شود. این تغییر تاکتیک برای حفظ
پایه‌های قدرت سیاسی از گزند خطرات ناشی از رشد انقلاب و
حدت تضادها و بحران جامعه، ضرورت کامل داشت. تغییر
تاکتیک "قشریون‌مرجع" ناشی از آن نبود که خرده‌بورژوازی
مرفه‌سنتی فراموش‌کاری در امر مبارزه ضد امپریالیستی را به
آگاهی بر ضرورت آن، تبدیل کرده بود بلکه از آنجا ناشی
میشد که برای جلوگیری از ریزش پرشتاب اعتمادتوده‌ها به
هیئت حاکمه و رهبران مذهبی نیاز به برآوردن ناخشنودهای
کاذب ضد امپریالیستی داشت. چنین فریادهایی به همراه یک
سلسله فرمها و اقدامات لیبرالی می‌توانست ستونهای لرزان
قدرت آنان را برای مدتی از ضربات امواج خروشان مبارزه
طبقاتی ممنون نگاه دارد.

فدائیان خود برای این نکته تاکید می‌کنند که:

"انوریته جناح پیرو" خط امام، بویژه خود خمینی که در
جنگ کردستان نسبتاً از دست رفته بود از نو تقویت و

یا پیام ۲۶ آبان آیت الله خمینی قدرت بیشتتری یافت. (کار ۴۷) اما درس عبرت لازم را از این گفتار خود نمیگیرند. آنها اعتراف میکنند که اقتدار خمینی در میان مردم در حال فرو ریختن بود و چنین تغییر جهتی در سیاستهای او، پایه های این اقتدار را تقویت نمود. اما وقتی به توضیح ماهیت این تغییر جهت می پردازند، به چنان نتایجی میرسند که در عمل به تقویت بیش از پیش "اتوریته" خمینی در میان توده ها می انجامد. فدائیان می گویند:

شکست سیاست بغایت ناشیانه سرمایه خرد در کردستان، تشدید بحران اقتصادی، گسترش اعتصابات کارگری و بطور کلی گسترش پراتیک عینی مبارزه طبقاتی خرد - بورژوازی حاکم را اندکی بهوش آورد. توهم نه شرقی، نه غربی و ولایت فقیه، تا حدود زیادی شکسته میشود و چرخش نوینی در سیاست وی پدید می آید. چرخشی که مضمون آن مشخصاً تقویت سمتگیری علیه امپریالیسم آمریکا و مبارزه با قدرت طلبی و سارشاری بورژوازی لیبرال بود. (همانجا)

نه رفقای عزیز! این دیدگاه غیر طبقاتی و توهم آلود شماست که قضا را چنین می بیند و از سطح پدیده ها فراتر نمی رود. سیاست "سرمایه خرد" در کردستان "ناشیانه" بود. اما این هیچ چیزی را ثابت نمی کند. چرا که این سیاست "ناشیانه" در عین حال، ضرورتی بود که اوضاع و شرایط موجود در پیش پای هیئت حاکمه و منجمله جناح خرد بورژوائی آن قرار داده بود. این ضرورت را رژیم و منجمله همین جناح، پس از یک دوره "مبارزه ضد امپریالیستی" با ردی کردن ترکمن صحرا درک نمود و بدون درنگ به این ضرورت پاسخ گفت. خرد بورژوازی در تهران "مبارزه ضد امپریالیستی" میکرد و در ترکمن صحرا جنبش ضار تجاعی - ضد امپریالیستی خلق ترکمن را سرکوب! این

رژیم و جناح "فدا مپریالیست" مورد علاقه شما نبود که —
 "ناشیانه" عمل میکرد. این شما بودید که "ناشیانه" تحلیل
 میکردید. نکنند این جناح "فدا مپریالیست" مورد "حمایت"
 مشروط "اشما، دوباره" هوش" از سرش ر بوده شد و در ارج
 دیوانگی چماق سرکوب را با ر دیگر بر سر خلق ترکمن فرود
 آورد و حادثه کردستان را در ابعادی البته کوچکتر اما با فاجایی
 بمراتب بزرگتر و وحشیانه تر تکرار نمود. شاید که با زهم "چرخش
 نوینی" در سیاست وی ایجاد شده بود. اما این بار نه در جهت
 "تقویت سم تکیری علیه مپریالیسم آمریکا و مبارزه با قدرت
 طلبی و سازشکاری بورژوازی لیبرال" بلکه در جهت "تقویت
 و سم تکیری" علیه جنبش انقلابی و بسودا مپریالیسم آمریکا!

نمایش گیج سری!

فدائیان نمی توانند چنین تناقضی را حل کنند، چرا که
 اسیر توهمات رویزیونیستی هستند. آنها نمی توانند میان
 حرکت خرده بورژوازی در خارج از قدرت سیاسی و زمانیکه
 بعنوان متحدین پرولتاریا در برابر دشمن مشترک صف آرائی
 میکنند، با حرکت خرده بورژوازی در قدرت، زمانیکه
 به همراه بورژوازی به قدرت سیاسی دست می یابد، تفاوت قائل
 شوند. آنها این مسئله اساسی را که خرده بورژوازی اکنون در
 دولت بورژوازی، دولت پاسدار منافع طبقه مسلط اقتصادی
 یعنی سرمایه داری وابسته، وارد شده است، از دیده فرومی -
 اندازند، آنها این مسئله را درک نمی کنند که خرده بورژوازی
 از آنجا که نمیتواند دولت مستقل خویش را تشکیل دهد، و نظام
 مستقلی را پی ریزی نماید، بناچار به ابزار دست بورژوازی
 تبدیل میگردد؛ دست بورژوازی را در بازسازی نظام سرمایه
 بازمی گذارد و خود به پادوی سرمایه تبدیل میگردد.

به کارنامه هیئت حاکمه و خرده بورژوازی در قدرت پس از قیام نگاه کنید و ببینید که چگونه بورژوازی در ظل حمایت رهبران "ضد امپریالیست" خرده بورژوازی مرفه سنتسی، چهارنعل بسوی ترمیم و تشبیت نهادهای وابسته موجود می ناختند. و چگونه این "قشریون مرتجع" ابزار قدرت را بدست کارگزاران سرمایه و امپریالیسم واگذار نمودند "حکومت اسلامی" اورا پی ریزی نمایند. فدائیان خودچنین واقعیتی را در دوره قبل از چرخش نوین خرده بورژوازی، بیان میکنند، اما از درک و تعمیم آن در دوره جدید غافل می مانند و بر تحلیل خودپشت پا می زنند.

"او (خمینی) باید و مجبور است مها را مور را که به پشتوانه قدرت نوده ای خویش بدست آورده است به دست بورژوازی بسیار دود فقط از بیرون دستگاه بوروکراسی و ارتش به زور ارگانهایی که قیام سازمانگر آن بود به زور فشار نوده ای بورژوازی را کنترل نماید و به تبعیت و ادارد، ... قرضی، بازرگان، سنجایی، شاکر، مدنی، معین فر و دیگران همه و همه را که با زشما ریم، می بینیم که اینها که در راس امورند، خرده بورژوازی نیستند، اما با این حال خرده بورژوازی آنان را بخدمت گرفته است (بهتر نیست بگوئید که بورژوازی حمایت خرده بورژوازی از خود را بخدمت گرفته است!) و حتی در راس دستگاه بوروکراسی و ارتش هم ایشان را جای داده است و با وجود تمام بدبینی و تردیدی که نسبت به دوستی با آنان دارد، با آنها سازش میکند و قدرت رسمی را به آنان می سپارد." (کار ۴۷)

بسیار خوب! آیا تصادفی است که خرده بورژوازی چنین دست بورژوازی را در قدرت سیاسی بازمیگذارد، "قدرت رسمی را به آنان می سپارد" و به سازش با آنان دست می یازد؟

بدیده مانه ! آن منافع اساسی و مشترکی که میان این جناح و دونیروی اجتماعی چنین پیوند استواری را بوجود می آورد (علیرغم تمام تضادها و اختلافهای میان آنان) حفظ نظام موجود و بازسازی دستکاه بهره‌کش‌ها را با هم و تحکیم میانی قدرت سیاسی جدید است .

اما رفقای فدائی این مسئله اساسی را از دیده فرومی - اندازند و بدین ترتیب مرز میان انقلاب و ضدانقلاب ، میان مبارزه واقعی ضد امپریالیستی و جمله‌پردازی با اصطلاح ضد امپریالیستی را مخدوش می کنند . آنها دولت بورژوازی را به دو بخش تقسیم می کنند : یک بخش مترقی و ضد امپریالیست و یک بخش ارتجاعی و بدین ترتیب درک بقایت غیر مارکسیستی خود را از مسئله دولت و قدرت سیاسی بنمایش می گذارند . آنها می خواهند مبارزه ضد امپریالیستی را با تکیه بر جناح بسط اصطلاح مترقی رژیم پیش ببرند . آنها میکوشند که یک جناح رژیم را وادار کنند که به همراه توده‌ها در ادامه انقلاب مشارکت جوید ، جناحی که خود به همراه دیگر جناحها در برابر انقلاب قرار گرفته است !

ماهیت یک دولت طبقاتی را نمیتوان از روی خصوصیات افرادی که در آن وارد شده اند ، توضیح داد ، بلکه از روی سیاست های جاری در آن و مجموعه عملکردهای آن در تمام پهنه های فعالیت آن و بالاخره از روی رابطه ای که با طبقه مسلط اقتصادی دارد میتوان توضیح داد . دولت ممکنست بر پایه ائتلاف نیرو - های متفاوت اجتماعی بنا نهاده شده باشد . (مانند دولت کنونی) اما در دولت همیشه و همواره یک سیاست است که غالبیت دارد و جریان می یابد . دولت نمی تواند بدو سیاست را ماهیست متفاوت و متضاد به زندگی خود دادا دهد . این سیاست غالب را باید شناخت و سپس به قضاوت درباره آن نشست . از این لحاظ یعنی از لحاظ جاری بودن یک سیاست معین در قدرت سیاسی است که دولت

را با یدبه منا به یک کل یکپارچه در نظر گرفت، هر چند که ترکیب طبقه‌ای درون آن مختلف باشد. سیاست غالبی که دولت است دنبال میکند، ملاک اصلی بر خورد ما به مسئله دولت و قدرت سیاسی است. این سیاست را نمیتوان به دو پارچه تقسیم کرد، پاره‌ای را سیاست ترقی خواهانه و ضدامپریالیستی نامید و پاره دیگر را سیاست ارتجاعی، چنین درکی هیچ قرابتی با مارکسیسم ندارد.

صرف سهم بودن خرده بورژوازی در دولت ماهیتاً بورژوازی - ائی نمیتواند ملاک مترقی بودن آن گردد. بهترین و صادقترین خرده بورژواها در دولت بورژوازی جز مهره ای برای خدمت به دولت سرما به داری نیستند.

لنین درست در همین رابطه زمانی که او را متهم میکردند که با احزاب خرده بورژوازی پشتیبان دولت بورژوازی و عناصری از خرده بورژوازی که در ائتلاف با بورژوازی قدرت سیاسی را در دست گرفته بودند، می گفت:

"از این قدرت (قدرت بورژوازی) اکنون خواه تسره تلیها و چرنفهای وزیر و خواه احزاب آنها پشتیبانی کنند، باید نقش جلادانه این افراد و ناگزیری یک چنین "سرانجامی" برای این احزاب پس از "اشتباهات" آنان... و سپس از تائید سیاست تعرض، یعنی سیاستی که نه ده هم پیروزی ماه ژوئیه کا ویناکها مرهون است، برای مردم توضیح داده شود". (در اطراف شعارها)

به سرنوشت کسانی چون ابوشریف نگاه کنید. عبرت آموز است نه! او فردی است با کوله باری درخشان و سنگین از مبارزه با رژیم شاه، قبل از قیام. خرده بورژوازی که سخت پای بند معتقدات خرده بورژوازی خویش است. همین فرد و امثالش اکنون به "غلامان بورژوازی و آنهم غلامانی کسه پایشان در کندوزنجیر مولایانست" (لنین - درسهای انقلاب)

تبدیل شده اند و از جانب بورژوازی به کشتار خلعهای تحت ستم
می پردازد!

این واقعیت را حتی فدائیان نیز نمیتوانند انکار کنند
اما آنها درسهای لازم را از آن نمی گیرند و نمی خواهند در ک
کنند که نیازهای سیستم گاه ایجاب می کند که از یک بورژوا -
دمکرات مبارز قدیمی که اتفاقاً پشتوانه درخشانی از مبارزه
و صداقت انقلابی را بهمراه دارد، یک جلد، یک دژخیم بسازد.
جلادی که حاضر است توده ها را در پیشگاه خدای سرمایه قربانی
نماید.

حوادث گنبد و تناقضی گویها

تا دیروز فدائیان سپاه پاسداران را جزء آن جناحی
میدانستند که خصلت فدا مپریالیستی داشت و مبارزه ضد
امپریالیستی میکرد. اما حوادث گنبد و جلادی آشکار سپاه
پاسداران بهمراه ارتش ضد خلقتی آنها را واداشت که برای
جلوگیری از فروریختن تئوریهای مشعشع خود، حتی سپاه
پاسداران را نیز به دو جناح مترقی و ارتجاعی تبدیل کنند
و درگیریها و کشتار خلق ترکمن در گنبد را به گردن جناح ارتجاعی
آن بیان دارند!

فدائیان در منگنه چنین تناقضی گرفتار آمده اند. در
برزخی به سرمی برند که نمی توانند مدت زیادی در آن بسر
برند و ناچارند که سرانجام راه خود را انتخاب نمایند، اما
آنها در انتخاب راه دچار گیج سری و آشفتگی فکری فراوانی
هستند. آنها به تحلیلی دست می زنند که از نتایج آن خود
وحشت دارند و در برابر آن سکوت می نمایند.

آنها از یک سو قدرت سیاسی را به دو بخش مترقی و ارتجاعی
تقسیم می کنند. از سوی دیگر نقش غالب را در قدرت سیاسی
با جناح خرده بورژوازی یا بخش مترقی می دانند. پس بطور

طبیعی باید قدرت سیاسی ورژیم کنونی را در مجموعه خود مترقی و ضدا مپریالیست بدانند و پشتیبانی از آن را وظیفه خود بشمار آورند (البته پشتیبانی مشروط !)

نتیجه منطقی چنین تحلیلی ، تقویت رژیم کنونی و دمکراتیزه کردن آن از طریق بیرون راندن جناحها و جریان های ارتجاعی درون آن است . نتیجه منطقی چنین تحلیلی رویکردانی از انقلاب و روی آوردن به فرمیسم است . اما فداثیان از مشاهده و بیان چنین نتایجی هراسانند . آنها از پی آمد و نتایج چنین تحلیل هائی هراسانند و وقتی میبینند که در صحنه واقعیت و در خارج از ذهنیت محضشان ، با رژیم سر و کار دارند که در برابر انقلاب صف آرائی کرده است و هر روز در جانی به کشتار توده ها دست می یازد .

این تناقض آشکار میان "تئوری" و واقعیت ، فداثیان را مجبور میکند که در برابر اساسی ترین مسئله انقلاب یعنی قدرت نیازی نکوت پیشه کنند و لاجرم با درپیش گرفتن سیاست عدم صراحت در مورد رژیم کنونی و طفره رفتن از برخورد مشخص و نه کلی با جناحهای درونی آن و نقش هر یک در صحنه سیاست ، بر توهم توده ها می افزایند .

حوادث گنید و نقش جناح با اصطلاح ضدا مپریالیست رژیم در آنجا و موضع دو پهلو و پراپیام فداثیان در برابر این مسئله ، بهترین گواه این مدعا است .

آنها کوشیدند تا بهر طریق ممکن تئوری رویزیونیستی خود را که در برابر حوادث عربیان ترکمن صحرا ، آشکارا شکست خورده بود ، از فرور یختن نجات دهند . جناح "ضدا مپریالیست" رژیم در آنجا دست به کشتار روحشانه های زده بود . اما فداثیان بخاطر نجات تئوری خود و لاجرم تطهیر جناح "ضدا مپریالیست" رژیم ، ناچار شدند که سپاه ساداران را نیز به دو قسمت تبدیل کنند : جناح مترقی و جناح ارتجاعی . آنها گفتند که حوادث

گنبد عملکرد جناح ارتجاعی سپاه پاسداران بوده است! البته آنها هیچگاه صریحاً روشن نکرده اند که این جناح‌های مرفعی و ارتجاعی چه کسانی هستند. کدامین افراد و اسب‌ده جناح متزقی و کدامین عناصر و اسب‌ده به جناح ارتجاعی است. آیا منصوری جزء جناح ارتجاعی است و ابوتریف جزء جناح متزقی؟ آیا هر دو در جناح ارتجاعی اند و عباس دوزدورانی در جناح متزقی قرار دارد؟! فدائیان به این سوالات پاسخی نمیدهند. شاید که فردا حادثه‌ای دیگر آنان را مجبور کرده‌ که هریک از جناح‌ها را نیز به جناح‌های کوچکتر تقسیم کنند! حتی شاید لازم آمد که عملکرد افراد و اسب‌ده به رژیم را نیز به دو جنبه خوب و بد تقسیم نمایند. از جنبه‌های خوب آن یشیبانی کنند و از جنبه‌های بد آن انشقاق دو جنبه‌های خوب آن را تقویت کنند و با جنبه‌های بد آن به مبارزه برخیزند. آنچنان که پرودون در مورد ناپلئون انجام می‌داد!

آری، تئوری رویزیونیستی تقسیم قدرت سیاسی به دو جناح "خوب" و "بد" که فدائیان بدان توسل جسته‌اند، هر روز بیشتر در برابر واقعیات جامعه رنگ می‌بازد. اما آنها همچنان برای تئوری پای می‌فشارند، در حالی که از پذیرش نتایج اجتناب ناپذیر این تئوری، استنکاف می‌ورزند، اما در همان حال ناچارند که در عمل برای این نتایج کردن بگذارند. آنان هر اسب‌ده‌ها را به دفاع از رژیمی برخیزند که بزعم آنان جناح غالب آن ضد امپریالیستی و متزقی است. چرا که چنین دفاع آشکاری فدائیان خلق را بطور کامل درجهه فرمیسم و رویزیونیسم جای می‌دهد. اما آنان در حرکت روزمره خود ناچارند که تئوری خود را به مرحله عمل درآورند.

هدف ارزشکنت در انتخابات ریاست جمهوری!

سیاستی که این سازمان در انتخابات ریاست جمهوری اتخاذ کرد، تاثيرات این تئوری و سیاست عمومی را بخوبی نشان می دهد. این شرکت نشان داد که آنها علیرغم هرگونه تئوری بافی پیرامون دلایل شرکتشان، عملاً در جهت دموکراسی تیزه کردن سیستم سیاسی موجود حرکت میکنند. این مسئله را بخصوص موضع آنها در برابر دور دوم انتخابات ریاست جمهوری بهرای العین نشان داد. پس از آنکه مسعود رجوی ازدور انتخابات بوسیله فتوای آیت الله خمینی به کناره گذاشته شد، یعنی در شرایطی که مسئله "تقویت جبهه نیروهای مترقی و ضد امپریالیست" در عرصه انتخابات (دلیلی که این سازمان از شرکت خود در انتخابات ارائه می داد)، دیگر منتفی شده بود، این سازمان، شرکت خود را در انتخابات بطور کلی منتفی شده ندانست و وعده داد که در صورتی که انتخابات به دور دوم بیانجامد، مطابق اوضاع و شرایط حاکم بر انتخابات تصمیم خود را خواهد گرفت! گوش کنید:

"ما فعلاً برای دور اول انتخابات ریاست جمهوری کاندیدائی نداریم و در مورد دور دوم انتخابات هم بنا به صف آرائی نیروها و با در نظر گرفتن منافع طبقه کارگر و همچنین مصالح عموم مردم ایران نسبت به پشتیبانی از یک کاندید و یا عدم شرکت ذررای گیری تصمیم گرفته و آن را به اطلاع عموم خواهیم رساند."

(سرمقاله کار ۴۳)

آیا جز این است که این سازمان می خواست در دور دوم انتخابات ریاست جمهوری مثلاً از عناصری همچون بنی صدر در برابر مدنی و یا ... پشتیبانی کند؟ آیا جز این است که این سازمان مصمم بود که تا بخاطر دموکراسی تیزه کردن سیستم سیاسی

موجود، از جناح‌های بزعم خودش مترقی و یا کمتر ارتجاعی در برابر جناح‌ها و عناصر ارتجاعی تر پشتیبانی نماید تا وزنسه قدرت سیاسی بنفع نیروهای "فدا مپریالیست" رژیم سنگین - تر شود؟

چنین سیاستی را چه می توان نام نهاد؟ جز بنا نهادن خط مشی سیاسی بر اساس دموکراتیزه کردن سیستم موجود؟ جسز در پیش گرفتن سیاستهای رفرمیستی .

بیهوده نیست که این سازمان پس از رسیدن بنی صدر به مقام ریاست جمهوری به او وعده میدهد که از هر گامی که در جهت منافع زحمتکشان بردارد، حمایت می کند. (۲) حوادث گنبد واقدمات و اظهارات بنی صدر در این رابطه به اندازه کافی نشان داد که آنچه "گامهای" می خواهد در جهت منافع زحمت - کشان بردارد!

آری فدائیان در تئوری از بیان صریح نتایج تحلیل‌های رویزیونیستی خود، یعنی حمایت از رژیم کنونی، تقویت جناح "فدا مپریالیست" و "مترقی" آن در برابر جناح ارتجاعی، دموکراتیزه کردن سیستم موجود و بیرون راندن جریانسات ارتجاعی از درون آن، طفره می روند. اما در عمل چنین نتایجی را پیاده نمیکنند و سیاست‌های خود را بر چنین تحلیل - های استوار می کنند. آیا جز این نیز چاره‌ای دارند؟ آیا آنها خواهند توانست سیاستهای رویزیونیستی شرمگینانه خود را الی الابد ادامه دهند؟ ...

آری این تئوری در تداوم خود، جز افتادن در ورطه رفر - میسم، جز دفاع از قدرت سیاسی کنونی، تقویت آن و کوشش در جهت دموکراتیزه کردن آن به راه دیگری منتهی نمی شود .

(۲) - نقل بمعنی از کنفرانس مطبوعاتی مندرج در اطلاعات سه شنبه ۱۴ اسفند ماه .

بیخود نیست که هر از چندگانه‌ی رویزیونیست‌های توده‌ای برای فدائیان کف می‌زنند و به آنها می‌گویند "دیر آمدید" اما عیب ندارد "خوش آمدید"! بیخود نیست که حزب توده هواداران خود را حول هواداران فدائیان بسیج می‌کند و آنها را با یک سیاست حساب شده و مکارانه تحت فشار می‌گذارد. آری حربه توده از کرایشات رویزیونیستی چه در گذشته این سازمان وجه در حال حاضر، خیر بسیار دیده است!

بحث بر سر نابودی نظام سرمایه‌داری وابسته

فدائیان در نابودی نظام وابسته موجود تردیدی ندارند. اما نابودی این نظام را نه از طریق انقلاب که از طریق حمایت مشروط از جناح "مدامپروالیست" رژیم، از طریق بیرون راندن جناح ارتجاعی آن از قدرت سیاسی، و در یک کلام از طریق دموکراتیزه کردن سیستم سیاسی موجود می‌خواهند انجام دهند. این دعای را ما از خود نساخته‌ایم، این نتیجه‌ناک‌زیر تئوری "تقسیم‌بندی" آنهاست. این نتیجه‌ناک‌زیر مسکوت گذاردن موضوع قدرت سیاسی از جانب آنهاست. هر چند که آنان از پذیرش نتایج نیعی این تئوری وحشت داشته‌باشند اما سرانجام ما چارند که انتخاب کنید، عدم صراحت را بکناری نهد و بطور روشن بگویند که مرز میان انقلاب و ضدانقلاب در کجاست؟ دولت در دست کیست و آیا دولت کنونی در مجموعه خود انقلابی است یا ارتجاعی؟ آنها باید به صراحت و بدون ابهام به چنین سؤالاتی پاسخ گویند. باید بگویند که در جریان ادامه انقلاب، دولت کنونی و تمام تیروهای متشکله در آن، چه موضعی در برابر آن خواهند گرفت؟ آیا با آن همراهی خواهند کرد؟ آیا در برابر آن قرا خواهند گرفت و یا...؟ آنها باید پاسخ دهند که انقلاب برای سرنگونی طبقه مسلط اقتصادی برای نابودی نظام سرمایه‌داری وابسته، با کدامین قدرت سیاسی محبور به

مقابله‌جویی خواهد بود؟ آیا دولت کنونی در برابر چنین حرکتی صف‌آرایی خواهد کرد یا نه؟ پاسخ ما به این سئوالات روشن است و عملکرد یکساله رژیم و کلیه جناح‌های درونی آن به این سئوالات پاسخ داده است. اما فدائیان از پاسخ‌ها طفره می‌روند. آنان باید به این سئوالات پاسخ گویند و درست همین پاسخ آنها بر ما روشن خواهد کرد که آنها کدام راه را در پیش گرفته‌اند، راه سقوط به ورطه‌ی ویرانی و بی‌نیسیسم و فرامیسم را آنچنان که حزب توده می‌پیماید، یا راه انقلاب و مارکسیسم-لنینیسم را. بهر صورت آنچه که روشن است این است که فدائیان نمی‌توانند در این برزخ مدتی زیادی دوام آورند. ■

**سیاست انتخاباتی
سازمان چریکهای فدائی خلق
جلوهای از انحراف رویونیستی**

(I)

"برای اینکه بتوان به ماهیت مبارزه حزبی پی برد، نباید گفتار با و رداشت، بلکه باید تاریخ واقعی احزاب را بررسی نمود، این بررسی نباید آنقدرها در پیرامون آن چیزی باشد که خود احزاب درباره خود میگویند بلکه باید در اطراف آن چیزی باشد که این احزاب بدان عمل می نمایند و نیز در اطراف این باشد که آنها مسائل مختلف سیاسی را چگونه حل میکنند و در امریکه پالی منافع حیاتی طبقات مختلف جا معه یعنی ملاکین، سرمایه داران، دهقانان، کارگران و غیره بمیان میآید چگونه رفتار می کنند..."

(لنین - احزاب سیاسی در روسیه)

همانطور که لنین میگوید احزاب و سازمانها را فقط بر پایه گفتارشان نباید قضاوت نمود، بعلاوه آنها را در مستگیری عینی طبقاتی شان و در کردار روزمره شان نیز باید مورد ملاحظه قرار داد، در مسیر مبارزه طبقاتی گره گاهائی پیش می آید که در آن نقاط هر نیرو جوهر واقعی خود را بیش از هر زمان دیگر نشان می دهد و با جلوه خاصی آشکار میسازد که واقعا از کدام طبقه اجتماعی دفاع میکند و علیه کدام طبقه

اجتماعی می‌جنگد. انتخابات مجلس شورای ملی یکی از آن
گره‌گشاهائی بود که حرکت واقعی نیروها و منافع طبقاتی
معینی که آنها از آن دفاع می‌کنند را مشخص نمود. در این
انتخابات هر نیروی سیاسی با ارائه هدف خود از شرکت در
مجلس، مضمون سیاست تبلیغاتی و ترویجی و سیاست انتخابی
کандیداهایش، تمایل طبقاتی خود را روشن کرد.
سازمان چریکهای فدائی خلق نیز از این قاعده مستثنی
نبود. مقاله "از کدام کاندیداهای حمایت کنیم؟" چکیده سیاست
و کردار واقعی چریکها را مشخص نمود. ما در اینجا میکوشیم تا
انحرافات این سازمان را که بوضوح در این مقاله انعکاس
یافته بر ملا زیم و نشان دهیم که عدم حمایت سازمان چریکها
از کاندیداهای کمونیست علیرغم تمام توجیهها
رویزیونیستی، کاملاً انحرافی بوده و جز ضربه زدن به دمکراسی -
تسیم پیگیری و قطب انقلاب و نتیجتاً خدمت به ضد انقلاب و ارتجاع
چیز دیگری نیست. انحراف سیاسی سازمان چریکهای فدائی
خلق در امر انتخابات اخیر بر دو پایه استوار شده است، در
زیرکوشش می‌کنیم پایه‌های تئوریک این انحراف را بررسی
نموده و انحرافات آن را نشان دهیم.

ما در بر خورد به سیاست سازمان چریکهای فدائی در قبال
انتخابات و چگونگی حمایت از کاندیداهای نیروهای سیاسی،
نخست مسئله را ز همان دوزاویه‌ای که چریکهای فدائی خلق برخورد
کرده‌اند، بررسی میکنیم. ابتدا چریکهای فدائی بطور کلی
حمایت از یک نیروی سیاسی را صرف نظر از ایدئولوژی، مشی،
سیاست ویرناهای که داشته باشند موکول به داشتن پایه
توده‌ای معینی می‌نمایند. از این زاویه چریکهای فدائی
اساساً با این امر کاری ندارند که این نیرو کمونیست است یا
غیر کمونیست، دمکرات پیگیر است یا متزلزل و... به این
امر کاری ندارند که برنا مه و مشی و سیاست این نیرو چگونه

است، آیا در قطب انقلاب در مقابل ارتجاع هست یا نه؟ این نیرو در صف بندی بین انقلاب و ارتجاع در کجا قرار دارد؟ ... خیر! سازمان چریکهای فدائی به هیچکدام از اینها کاری ندارند، آنها از همان ابتدا پایه کارشان را در حمایت از کاندیداهای نیروها برای این اساس می گذارند که این نیرو چه میزان پایه توده ای دارد. ما میگوئیم و نشان خواهیم داد که این سیاست، هم یک نکرش مشخصاً کونومیستی بوده و هم یک دید پارلمانتاریستی بورژوازی در مبارزه طبقاتی را سه نمایش می گذارد. اما چگونه؟

معیارها و شیوه کمونیستی در مبارزه پارلمانی

حال ببینیم معیارها و شیوه سازمان چریکهای فدائی
کدامند؟

۱- پایه اول استدلال:

سازمان چریکهای فدائی در توضیح اینکه چرا سیاست
عدم حمایت از کاندیداهای کمونیست (*) را در پیش گرفته اند
می گویند:

"شرکت کاندیداهای جریانهای که پایگاهی در میان
توده ها ندارند، در توازن نیروها و در واقعیت مبارزه

(*) - روشن است که ما برخلاف سازمان چریکهای فدائی رویزیو -
نیستهای مرتد حزب توده را جزو نیروهای کمونیست قرار نمیدهیم.

طیقات و سیر مبارزه پارلمانی تأثیرات معین و مشخص بجای نمی گذارد " آنان "هیچیک دارای پایگاه توده- معینی نیستند که یرمبنای آن و به اتکای آن بتوان مسئله ضرورت حمایت از کاندیداهای آنها را برای دست یافتن به دهدف فوق مورد ارزیابی قرار داد".

(کار ۵۰ - ۲۲ اسفند ۵۸)

ما فعلا زپرداختن به چگونگی وضعیت نیروهای جنبش کمونیستی و اینکه آیا هیچیک از نیروهای جنبش کمونیستی تا کنون توانسته اند دارای پشتوانه طبقاتی و آن پایگاه توده ای مورد نظر کمونیستها بشوند یا نه و این وضعیت هم اکنون چگونه است... صرف نظر می کنیم.

لذا در اینجا مقدمتا با مروری بسیار کوتاه در مورد هدف و وظیفه کمونیستها در مبارزه پارلمانی به بررسی استدلالات و پیش فرضهای سازمان چریکهای فدائی خلق می پردازیم:

قبل از هر چیز باید گفت کمونیستها یدین خاطر در مجلس شرکت میکنند تا قطب ارتجاع و لیبرالسم را افشا و رسواتر نموده و از این طریق طبقات انقلابی را تربیت نمایند، تا آنان را سخ تر در جهت انقلاب به پیش روند. درست است که شرکت در مجلس و پیش برد مبارزه در آن، عرصه فرعی مبارزه و جنبه فرعی نبرد طبقاتی است، لیکن کمونیستها برای انفراد با زهم بیشتر ارتجاع، آموزش توده ها از راه تجربه مستقیم خود آنان و تبلیغ دمکراتیسم انقلابی و کمونیسم تحت شرایط مشخص در آن باید شرکت کنند. در حقیقت مبارزه پارلمانی انعکاسی از مبارزه طبقاتی جاری در جامعه است. کمونیستها میکوشند مجلس، این عرصه فرعی را به میدان مبارزه قاطع علیه ضد انقلاب تبدیل نمایند. در این عرصه از مبارزه طبقاتی کمونیستها بدون اینکه یک لحظه منافع پرولناریا را بدست فراموشی بسیار ند میکوشند تا با تخویت قطب رادیکالیسم،

از هر نیروی منرفی و انقلابی در برابر تطبات ارتجاع و لیبرالیسم حمایت نمایند، زیرا در اینها مرکز کنترل مبارزه مبارزه بین انقلاب و ضدانقلاب است. کمونیستها از طریق تحکیم سنکرد مکرانسم میبایست ضربات فشرده‌ای سرورژوا - زی وارد سازند. کمونیستها در پی بدست آوردن کرسی نیستند، آنان در پی بیداری نوده‌ها هستند و برای این کاریک کرسی یک سنکر مستحکم خواهد بود.

کمونیستها هیچگاه دبه پارلمان بعنوان ابزاری برای بدست گرفتن قدرت و یاد مکران تیرد کردن دولت بورژوازی نگاه نمی‌کنند، هیچگاه آنان نباید در دامی که سرورژوازی برای نوده‌های زحمکش گسترده است افتاده و بدین دلخوش کنند که گویا میتوان از طریق پارلمان بتدرت سیاسی دست یافت، این آموزش انقلابی مارکسیسم، هم‌اکنون با توجه به هزاران تجربه‌ای که در سطح جهانی پیش آمده است دیکر به امری بدیهی تبدیل شده و هیچ کمونیستی که هنوز ذهنش به روبرو - نیسم آلوده نشده با دشمنی تواندا آشکارا آن را رد نکند، در حالیکه همین انحراف را با چهره‌ای پوشیده و پیچیده برهنوز هم بمیزان زیادی در بین کمونیستها میتوان مشاهده نمود. کمونیستها در همان حال که از پارلمان و مبارزه پارلمانی بعنوان عرصه فرعی مبارزه طبقاتی استفاده نموده و از تریبون آن در جهت افشای بورژوازی با استفاده نمایند، اما لحظه‌ای نباید ونمی توانند در همین عرصه فرعی هم، هدفهای انقلابی و آن مقتضیاتی که نظارت بر منافع و ضرورتها آن اساسی جنبش خلق دارد، غافل شده و بدتر از آن، این مقتضیات را تحت الشعاع مبارزه پارلمانی قرار دهند. هر جا که چنین پیش آمد و هر کس که چنین کاری انجام داد، اگر هزار بار هم بگوید من برای افشاکری بد مجلس بورژوازی مبروم، عمل و سیاست او ایده پارلمانتاریسم را دنبال می‌کند.

آن سیاسی که در مبارزه پارلمانی هم، تفویت قطب انقلاب، رادیکالیسم انقلاب و کوشش همه جانبه در راه آنرا دنبال نموده و بدینرا آن رادیکالیسم و تقویت نطب انقلاب را فدای مبارزه پارلمانی به شیوه بورژوازی میکند، همان افتادن بدام پارلمانا برسم است. آن بیرونی که در محاسبه "توازن نیروها" و "سیر مبارزه پارلمانی" سیاست، برنامه و ایدئولوژی را "فرا موش" میکند لزوم تقویت رادیکالیسم و نطب انقلاب را "فرا موش" میکند. عرصه اصلی را با فریادسی نمودن مقتضیات عمومی جنبش خلق و انقلاب (که همانا تقویت رادیکالیسم جنبش باشد) رها میکند، در زنجیر همان دیدد پارلمانتاریستی اسیر است.

لنین در مورد شیوه های شرکت کمونیستها در انتخابات پارلمانی و مبارزه پارلمانی می گوید:

"کمونیستها و طرفداران آنها سوال سوم در کلیه کشورها برای همین وجود دارد که فعالیت پارلمانی قدیمی، سوسیالیستی، برده سوسیالیستی، ضدیکالیستی را در کلیه جهات و در کلیه تنوع زندگی به فعالیت سوس کمونیستی تبدیل نمایند... و در اندامه آن:

"کمونیستهای اروپای باختری و آمریکا با عدتیا مورد که یک پارلمانا برسم نویی و عبراعادی و عبرایوریو - بیسی و عبرا دطلبانه اتحادمانندنا حزب کمونیست بتواند ارجودسما رهازی بدهد و برولترهای واقعی کمک نهندستان غیرمشکل و بکلی مطلوب، شناسمه بخش نماید و به نقاط محلف برسانند. به خانه های کارگران و کلیه برولترهای روسنا و دهقانان نقاط دور اماده بربرند (...). هدفوه خانه های محل تجمع مردمان سسار سادده برود و در اتحادنه ها و احمن ها و مخامع انعامی مردمان سسار سادده راه یابند و"

مردم‌بیزبان دانشمندان (و سئوهِ حلی یا رلفای احس نگویید، سببِ جوجه‌دریکا سوی "کُرسی" تا رلفای ساسند بلکه همه‌جا افکار را سیدار سبند و بوده‌ها را حلت‌کسند مچ بورژوازی را در هر کلمه‌ای بگنرند، از دستگاہی که وی ایجاد کرده‌ها را انتخابی که وی بعین نموده و از دعوت‌هایی که وی از سمام مردم بعمل آورده است اسفاده‌کنند و مردم را با سوسیم‌جان آسنا نمایند که در غیر موافع انتخاباتی (در دوران سلطه بورژوازی) هیچگاه نظیر آن دیده شده باشد...

(بیماری کودکی "چپ روی" در کمونیسیم)

اگر بفرض در جریان یک حرکت سیاسی برای شرکت در انتخابات پارلمان این محتوای اصلی به طاق نیسان کوبیده شد، دیگر نمیتوان گفت این سیاست یک سیاست کمونیستی بوده است. مسلماً هرگز! سازمان چریک‌های فدائیی خلق در جریان فعالیت انتخاباتی با رها نمودن مقضیات عمومی حرکت انقلاب که همانا تاکید بر سیاست و مشی انقلابی، تقویت قطب نیروهای انقلاب، تقویت رادیکالیسم جنبش در مقابل ارتجاع و... مشخصاً به سیاست پارلماناریستی بورژوازی افتاده است. آنها با چنین سیاستی در میارر ه پارلمانی نه تنها بعنوان زمینه و محملی در جهت تقویت قطب انقلاب سود جستند و در جهت تقویت قطب انقلاب کوشش نمودند بلکه با خالی کردن سنگرا از بقیه نیروهای انقلابی، مشخصاً بسد ارتجاع کمک نموده‌اند.

سازمان چریک‌های فدائیی مطرح می‌کسند که چون‌کاندید-ها ی کمونیست پایگاه توده‌ای ندارند نمی‌توانند مسورد حمایت قرار بکبرند. اینجاست که چریک‌ها قبل از اینکه بسد

سیاست بیندیشد و ما هیئت انقلابی یک نیروی سیاسی (*) را مد نظر قرار دهند صحبت از پیکاه نوده‌ای میکنند. درک اکومیسنی و رویزیونیتی آنجا آشکار میشود که ما کنار گذاردن مضمون طبقاتی یک نیرو و محتوا ی سیاست، حمایت خود را منوط بدداستن با پیکاه نوده‌ای می‌نماید. در حالیکه آنچه برای کمونیست‌ها اساساً مهم می‌باشد مضمون سیاست و برآمد تبلیغی افشاگرانه‌ای است که در میان توده‌ها و طبقه‌ها رکر کرده میشود و نه صرفاً پیکاه نوده‌ای یک نیروی سیاسی. آنچه مهم است اینست که در ضمن مبارزه پارلمانی مضمون انقلابی افشاگریها از تریبون مجلس بتواند نوده‌های زحمتکش را معرابه مرزبندی مشخص تر علیه ضدانقلاب بکشد و در سطح جامعه توازن قوا را بفتح انقلاب ارتقاء بخشد. مسئله اینست که انتتارافکار انقلابی و رها ئی بخش در سطح جامعه بتواند توده‌ها را بیدار کند و هر کسی که به بیداری توده‌ها (با ایده‌های واقعا انقلابی) کمک می‌کند باید مورد حمایت قرار بگیرد. این حمایت بمعنای از دست دادن استقلال کمونیست‌ها نیست، این حمایت بمعنای فروکوبیدن یک مشت دیگر به صورت ارتجاع است.

لینن می‌نویسد:

“کمونیست‌های انگلیسی، عقبه من، با ندر حیا ر حرب و گروه خود را (که همه خیلی ضعف و برخی بکلی ضعفند) بر پایه اصول انترناسیونال سوم و شرکت حتمی در پارلمان، در یک حرب واحد کمونیست متحداً رید. حرب

(*) - صرفنظر از اینکه ما در مقابل قطب ضدانقلاب حمایت از این یا آن جریان کمونیستی و انقلابی را ضروری میدانیم، در اینجا معیار پایه توده‌ای مورد نظر ما زمان جریکهای فداشی خلق را در مورد حمایت با عدم حمایت از یک نیروی مشخص مورد از زیبایی قرار میدهیم.

کمونیست به همدروسوها و استوئودسها یک "مخالصه" را
سازش استخباراتی بدین مضمون پیشنهاد می نماید:
مبارزه مشترک علیه اتحاد لئوبودجرج و محافظه کاران .
تقسیم کرسیهای پارلمان طبق تعداد آرای کدکارگر-
ان به حزب کارگرها به کمونیستها داده اند (سه در
استخبارات بلکه در احدرای مخصوص) . حفظ آزادی کامن
تبلیغ و ترویج و فعالیت سیاسی بدون این شرط احسر
الیه می توان اختلاف نمود، زیرا این حیانت خواهد
بود...

"اگر همدروسوها و استوئودسها اختلاف را با این شرایط
بپذیرند یا ما خواهد بود، زیرا برای ما هیچوجه
تعداد کرسیهای پارلمان مهم نیست و ما در سدا بیس
موضوع نیستیم و در این مورد با گذشت خواهیم بود
(ولی همدروسوها و بویژه دوسنان جدیدان - سا
اربا بان جدید آنها - لیبرالها، که در حزب مستقل
کارگری پیوسته اند، بیش از هر چیز در سدا این موضوع
هستند) . بردیا ما خواهد بود در برابر تبلیغات خود را در
لحظه ای بین سده ها خواهیم برد که خود لئوبودجرج آنها
را به حوش آورده است ..."

(بیماری کودکی "چپ روی" ... - تاکید از ماست)

بنابراین امر حمایت و پشتیبانی از کاندیداهای قبل از
هر چیز به سیاست و ماهیت طبقاتی یک نیروی سیاسی موکول
میشود و نه پایگاه توده ای آن . حمایت و پشتیبانی از کاندیدا
- ها قبل از هر چیز، تقویت قطب انقلاب، بالا بردن پتانسیل
انقلاب، از طریق مطرح کردن و تبلیغ نمودن کاندیداهای
کمونیست و انقلابی و سیاست آنان برای توده ها باید مورد
نظر باشد. فقط با چنین سیاسی است که مقتضیات عمومی و

اساسی جنبش خلق فدای مبارزه پارلمانی نمی‌شود، فقط با چنین سیاسی است که از مبارزه پارلمانی نیز در جهت بیداری نوده‌ها، در جهت نوازن نیروها بنفع انقلاب می‌توان استفاده نمود و لا غیر! ولی چریکهای فدائی خلق با موکول نمودن حمایت از نیروهای کمونیست به پای توده‌ای آنان در یک آن هم‌بداگون می‌سازند و غلظت و هم‌بها پارلمان‌تاریسم. اکو - نو می‌سازان جهت که در برابر وضعیت موجود سپر می‌اندازند، نفس عنصر آکاد و ضرورت تقویت آنرا فراموش می‌کنند و بدین توجه نمی‌کنند که چه حد معینی با چه مضمون طبانسی ای باید در جامعه تبلیغ و ترویج نمود و با چه سیاسی باید وارد در مبارزه پارلمانی و پارلمان شد، با چه سیاسی توازن قوا را بنفع انقلاب تغییر داد و بالاخره به این توجه نمی‌کنند که ضرورت تقویت و یا بالعکس تضعیف نیروهای انقلاب چه تاثیری در به حرکت درآوردن توده‌ها بازی میکند...

و پارلمان‌تاریسم از این جهت که ضروریات و مقتضیات عمومی و اساسی جنبش خلق و انقلاب را فدای مبارزه پارلمانی بشیوه، بورژوازی می‌نمایند، آنها با پارلمان و مبارزه پارلمانی نه بعنوان محمل و زمینه‌ای که باید در جهت تقویت قطب انقلاب، تقویت رادیکالیسم انقلاب، شناساندن و حمایت قطب انقلاب و بردن ایده‌های انقلابی بدون توده‌ها و افشای فدا انقلاب استفاده نمود، بلکه با فراموش کردن و قربانی نمودن هدفهای اصلی عملاً به رقابت با بورژوازی افتاده اند.

وقتی این سیاست در کنایه را این قضیه قرار می‌گیرد که چریکهای فدائی خلق در اسرائیل مبارزه پارلمانی در کنار شرکت در پارلمان حتی یک برخورد افشاگرانه در باره ماهیت سالوانه، پارلمان بورژوازی ننموده‌اند، ایسین امرزایوه، نگرش چریکهای فدائی خلق را برجسته تر مینماید.

سازمان چریکهای فدائی در حمایت از نیروهای کمونیست به پایه توده‌ای فکرمی‌کنند و نه به سیاست، در حالیکه مسئله اصلی این نیست که فلان نیروی سیاسی دارای چه پایگاه توده‌ای وسیع می‌باشد. مسئله اصلی این است که آن نیروی سیاسی نمایندگی از منافع کدام طبقه می‌کند. نیروی کسه پیگیرانه مدافع دموکراسی کارگری باشد، نمی‌تواند مورد حمایت قرار نگیرد. این نیرو ممکن است تحت شرایط مشخصی ضعیف باشد، ولی سیاست او از مضمون پیرا رو برنده‌ای سر - شارب شده، باید از جنین نیرو و سیاست در مقابل ارتجاع حمایت نمود. پشت پا زدن به چنین ضرورتی هیچ چیز جز اپورتونیزم نمی‌تواند باشد.

چریکهای فدائی در این سیاست مسئله تعادل و توازن نیروها را در عرصه پارلمان جستجو می‌کنند. آنچه تعادل نیروها را در سطح جامعه تحت تاثیر قرار می‌دهد در درجه اول و قبل از هر چیز، نه مبارزه پارلمانی بلکه مبارزه طبقاتی جاری در عرصه اصلی و تکامل آنست... در جریان مبارزه انتخاباتی آنچه که از تعادل و توازن نیروها، مورد نظر کمونیستها با بد باشد، سیاست و برنامه‌ایست که این تعادل و توازن را باید بنبغ انقلاب تغییر دهد و قطب انقلابی اش را تقویت نماید و این جز با تقویت هر چه بیشتر قطب انقلاب، بالا بردن رادیکالیزم جنبش با حمایت هر چه بیشتر از کمونیستهای انقلابی میسر نخواهد بود. مسلماً چنین دید و سیاست انقلابی‌ای که در درجه اول آرمان طبقه کارگر و پیشروان انقلاب را در نظر دارد، بایک سیاست اپورتونیزمی، انحصارگرا نه و تنگ - نظرانه خرده بورژوازی آشکارا در تضاد است.

۲- پایه دوم استدلال:

پایه استدلال دیگر سازمان چریکهای فدائی خلق در عدم

حمایت خود از کاندیداهای نیروهای کمونیست، مربوط می -
سود به اختلاف سیاسی ایدئولوژیک با این نیروها، سازمان
چریکهای فدائی مطرح می کنند که:

“ و اما این عذر مصالح و منافع جیش کمونیستی ایران
با دیدی که حمایت با عدم حمایت از کدام کاندیدایی
از همه به رسد و کسرس جیش کمونیستی ایران محرر
خواهندند: در این رابطه مسئله وحدت در جیش کمونیستی -
سیسی و مبارزه با ایوریسیسم و معر دستا حق آن وهم -
جیش کسرس نبود با طغنه، کارگر و کمک به سیح و
وسکل آن می تواند مطرح باشد. پس چنانچه کاندیداهای
مدعی مارکسیسم یا یکا ه بوده ای نداشته اند؛ در زمینه
کسرس زمینه های وحدت عمل نیروهای مختلف جبهه
خلق چندان مونریستند و مسئله حمایت با عدم حمایت
از آنها عمدتاً بار می گردد به نائیری که حمایت از آن
کاندیداهای می تواند در وی پیروسی تشکیل حزب طبقه
کارگر و امر وحدت در جیش کمونیستی ایران برجای گذارد.”
(همانجا)

در اینجا چریکهای فدائی خلق آشکارا به سفسطه می -
پردازند و تمام مرزها را مخدوش می کنند. همانطور که توضیح
دادیم، مبارزه انتخاباتی اخیر کشور ما قبل از هر چیزی -
تیلوری از مبارزه بین انقلاب و ضد انقلاب، بین نیروهای
کمونیستی و انقلابی از یکسو و نیروهای ارتجاعی و ضد انقلابی
و انحصار طلب از سوی دیگر در این عرصه میباید. در اینجا مسئله
مشخص کردن و تقویت قطب دموکراتیسم در برابر قطب لیبرالیسم
و ارتجاع است. سازمان چریکهای فدائی خلق یک مسئله
عمومی و روشن مربوط به مناسبات و چگونگی برخورد با
نیروهای کمونیست را در مقابل صف ارتجاع و ضد انقلاب،
صرفاً بصورت نائیری آنها، آنهم بطور صوری در پیروسی

وحدت جنبش کمونیستی و مبارزه با اپورتونیزم جلوه داده و در همین رابطه در مناسبات سین نیروهای کمونیست با سیاستهای مختلف، جنبه وحدت آنها در مقابل ارتجاع را از قلم انداخته اند. آنها اصل انقلابی "مبارزه- وحدت" بین نیروهای کمونیست را زیر پا کدا کرده و سیاست انحصارطلبی و نفی کرائی دیگران را جانشین آن نموده اند. آنها با چنین سیاست ارتجاعی، صف انقلاب را از دیگر نیروهای کمونیست خالی نموده و با دلایل عوامفریبانه ای، کمونیستهای را که با آنان دارای سیاست و گرایش ایدئولوژیکی واحد نیستند، بطور کلی از صف انقلاب خارج می نمایند. این سیاست مشخصا یک سیاست ارتجاعی، اپورتونیستی و مشخصا خدمت به ارتجاع است.

از نظر کمونیستها سیاست انقلابی در برابر جریانهای مختلف کمونیستی که مواضع، برنامه و مشی فرضا انحرافیشان آنان را هنوز از صف جنبش کمونیستی و نیروهای انقلاب خارج ننموده باشد، حمایت قاطع از آنان در مقابل ارتجاع و امپریالیسم و مبارزه ایدئولوژیک پیکری با انحرافات آنان در جهت طرد اپورتونیزم است. این سیاستی است که ما در برخورد با دیگر نیروهای کمونیست و انقلابی پیش گرفتیم. وقتی اختلاف در برنامه، سیاست و مشی در بین جریانهای کمونیستی پیش بیاید (که این اختلاف بخصوص در شرایط پراکندگی نیروهای کمونیست، عدم ارتباط و پیوند ارگانیک با طبقه کارگر و نبود یک تئوری همه جانبه انقلابی طبیعی است)، طبیعتا از نظر هر جریانی، جریان دیگری انحرافی و با دارای کرایشات مختلف انحرافی خواهد بود. این اختلافات در سیاست و برنامه و این انحرافات تا زمانیکه برنامه و مشی این یا آن جریان، آن را از صف انقلاب خارج ننموده و بصف ضد انقلاب نکشاده باشد، بهیچوجه نمی توانند

دلیلی بر عدم اتحاد عمل، همبستگی، همکاری و یا حداقل حمایت از آن در قبال بورژوازی و امپریالیسم باشد. طبیعتاً بهمان میزان که این سیاستها بهم نزدیک تر باشند، درجه اتحاد و همکاری بیشتر شده و بهمان میزان که دورتر باشند، بالطبع سطح این همکاری محدودتر خواهد بود. ولی در هر حال در رابطه با مفاد انقلاب و ضدانقلاب حمایت از آن امر ضروری و عدم حمایت سیاستی اپورتونیستی خواهد بود. هرگونه بی‌توجهی به این مسئله مخدوش نمودن مرزها، تفوقه افکنی در صفوف نیرو-های خلق و مخصوص خالی نمودن انقلاب از پتانسیل نیروهای کمونیست خواهد بود.

ما در مقالات آینده نشان خواهیم داد که از نظر سیاست و ایدئولوژی چه کسانی دچار اپورتونیسم هستند، ما یا سازمان چریکهای فدائی خلق. اما آنچه فعلاً مربوط به این بحث می-شود، چگونگی برخورد با نظرات سیاسی و ایدئولوژیک مختلف در جنبش کمونیستی است. ما نشان می دهیم که چگونه فدائیان در اتخاذ همین سیاست نیز مشخصاً به اپورتونیسم در غلطیده اند و نفی کرائی دیگران را جانشین سیاست انقلابی و کمونیستی "مبارزه- وحدت" نموده اند. آنها با جنین سیاستی هم وحدت را (که در اینجا همان اتحاد عمل، همبستگی و حداقل حمایت متقابل در مقابل ارتجاع باشد) نفی کرده اند و هم مبارزه ایدئولوژیک را .

استیلا آنها از مبارزه ایدئولوژیک نه مبارزه علیه جریان انحرافی، بر عدم خودشان بلکه کنار گذاشتن مکانیکی و نفی دیگران در صحنه مبارزه طبقاتی است. فدائیان بدون اینکه بخود این زحمت را بدهند که مشخصات و جایگاه دیگر نیروهای کمونیست را در صحنه مبارزه طبقاتی و آرایش نیروهای انقلاب و ضد انقلاب، در یک جا معدومین، در شرایط معین تعیین کنند، و در این رابطه سیاست خود را در قبال آنها تعیین نمایند،

کریبان خویش را از بر خورد مشخص با مسئله خلاص نموده و به این فکری کنند که حمایت از این نیروها تا شورش در پیروسد وحدت جنبش کمونیستی چیست و اینکه "تقویت اپورتونیسیم" باعث ضعف جنبش کمونیستی و انقلابی و انحراف آن خواهد شد یا نه ... سا زمان چریکهای فدائی خلق یک عامل "کوچک" را در اینجا فراموش نموده اند و آن اینکه ما سؤال می کنیم بالا - خرد آیا این جریانهای "اپورتونیسیتی" علیرغم "انحرافشان" در صف انقلاب هستند یا نه؟ آیا دارای متی و سیاست انقلابی در مقابل دشمن منحص و ارتجاع و امیریا لیسیم هستند یا نه؟ آیا در جنبش کمونیستی فرار دارند یا نه؟ و یا اینکه اساساً یک نیروی ضد خلقی و ضد انقلابی هستند، فدائیان این عامل "کوچک" را عا مداً فراموش می کنند و مسئله را صرفاً در چهار رچوب تضادهای نیروهای کمونیست آنهم بصورت کاملاً یکجانبه و صوری بررسی می نمایند، روشن است، نتیجه این سیاست خارج کردن نیروهای کمونیست نه تنها از جنبش کمونیستی بلکه زکل نیروهای خلق و قطب انقلاب خواهد بود، اینست انحراف سا زمان چریکهای فدائی که بصورت با رزی در سیاست انتخاباتی نشان دادند.

و اما بنظر ما، ارزیابی از نتیجه ای که حمایت متقابل نیروهای کمونیست در زمینه "وحدت جنبش کمونیستی"، "مبارزه با اپورتونیسیم" و "گسترش پیوند با طبقه کارگر و بسیج و تشکل آنان" به بار می آورد، هرگز مجرداً از مناسبات متقابل نیروها و کمونیست و موقعیت آنان در مقابل ارتجاع نخواهد بود. این نتایج را نباید بصورت صوری و صرفاً در رابطه با موقعیت نیروهای کمونیست نسبت بهم در نظر گرفت، بلکه این نتایج در شرایط معینی در جامعه اساساً در بستری مبارزه طبقاتی علیه ارتجاع حول تضاد اصلی جامعه حاصل می شود. تقویت قطب رادیکال جنبش، بالا بردن پتانسیل

انقلابی جنبش و تقویت صف انقلاب در مقابل ضدانقلاب، نه تنها در مقابل وحدت جنبش کمونیستی قرار نمی گیرد، بلکه وحدت جنبش کمونیستی در همین بستر مبارزه طبقاتی صورت می گیرد. اگر کسی ذهنش آلوده به اپورتونیزم و انحصارطلبی نشده باشد، تخریب قطب انقلاب را از طریق حمایت نیروهای کمونیست مسقیما در جهت گسترش بیویدیا طبقه کارگر و توده ها و بسیج و تشکل آنان بسمارمی آورد... حمایت از بک نیرو که از نظریه ای ایدئولوژیک با ما مخالف است، فقط در رابطه با موقعیتی است که این نیرو در صف بندی بین انقلاب و ضدانقلاب، احراز می کند. روشن است که پرولتاریا در مقابل اقل و طبقات خلقی دیگر سیاست اتحاد را در پیش می گیرد و از این گروه بندی های اجتماعی مترقی در مقابل ارتجاع پشتیبانی می کند، زیرا این امر در جهت پیشبرد انقلاب می باشد. حال اگر بدرستی کمونیستها این سیاست را در مقابل نهادهای دموکرات در انقلاب دموکراتیک و ضد امپریالیستی در پیش بگیرند، بطریق اولی سیاست پشتیبانی را با بد در حال نیروهای کمونیست در پیش بگیرند، اختلاف آنان بر سر کرایشات مختلف ایدئولوژیک و سیاست های مختلف که در این رابطه مبارزه ایدئولوژیک را ضروری می کند، بهیچ وجه نباید و نمی تواند مانع اتحاد عمل همبستگی و حمایت متقابل آنان در مقابل ارتجاع باشد. اگر کمونیستها از نیروهای دموکرات حمایت و پشتیبانی نمی کنند، دقیقا در رابطه با همان سیاست بالا یعنی تقویت قطب انقلاب در برابر قطب ضدانقلاب است. حال آنکه مطابق منطق چریکهای فدائی، حتی از نیروهای دموکرات هم نباید حمایت نماید چرا که بهر حال سیاست ویرانگر آنان در رابطه با سیاست ویرانگر کمونیستها، جنبش خلق و انقلاب را محرف خواهد نمود. ولی وقتی در عمل فدائیان چنین سیاستی پیش

نمی گیرند و نیروهای کمونیست را بزعیم خود از صف خارج می -
کنند دم خروس اپورتونیسیم از درون توجیحات عوامفریبانه
ظاهر می شود. حتی در رابطه با نیروهای سیاسی نماینده
اقتدار خلقی و غیر پرولتری این حمایت نه مبتنی بر حدپایه
توده ای و درجه ضعف و قوت از این نظر، بلکه هه اتکاء مشی و
سیاست و برنامہ آنها که بیابا کر منافع اقتدار خلقی است
ضرورت می یابد. لنین می گوید :

"ترودویکها در دوما ی سوم فوق العاده ضعف دولی آنها
نماینده توده ها هستند. تزلزل ترودویکها بین کادتها
و دموکراسی کارگری امریست ناگریز که ماسی از
موقعیت طبقاتی دهفانان خرده پاسب ... فرق ترود-
ویکها با انحلال طلبان یا به اصطلاح تقریباً مارکسیست-
های ما اینست که اولیها از لحاظ ضعف خود انحلال طلبند
و دومیها از لحاظ سوء نیت خود. و طبیعه؛ دموکراسی کار-
گری اینست که به دموکراتهای ضعیف خرده سوری و اکمک
کند و آنها را از زیر نفوذ لیبرالها خلاص نماید و اردوگاه
دموکراسی را نه تنها بر ضد دست راستی ها بلکه بر ضد
کادتها ی ضد انقلابی نیز با فشرده گی هر چه بیشتر متحد
سازد".

لنین

"احزاب سیاسی در روسیه"

بنا بر این ما از یکسو مواجه با این امر هستیم که چریک -
های فدائی حمایت از نیروهای کمونیستی را عملاً موقوف بد
وحدت سیاسی ایدئولوژیک کامل می کنند، یعنی حتی برای
حمایت وجود اختلاف نظر سیاسی را نیز مجاز نمی دانند (در
مورد رفقای راه کارگر) ولی از سوی دیگر انحصار طلبی و
اپورتونیسیم آنچه اندیشه های سازمان چریکهای فدائوسی
را آغشته کرده است که هیچ نیروئی جز خودشان را "مستحق"

وحدب جنبش کمونیستی و امرتشکیل حزب نمی دانند. البته ما را با حزبی که متکی برپیش رویزیونیستی که نتیجتاً حزبی بورژوازی آراب درمی آید، کاری نیست جز مبارزه آیدنو - لوژیک بیکر، لیکن چریکهای فدائی آنچنان در انحصار - طلبی و کرایش رویزیونیستی فرورفتند اندکه حتی از بیک حمایت ساده از کمونیستها بشدت خودداری می کنند.

به این ترتیب همانطور که در بالا نشان دادیم، سازمان چریکهای فدائی خلق قانونمندی مبارزه و وحدت را در مناسبات بین نیروهای کمونیست زیر پا گذاشته و بصورت و امفربانده - ای سیاست انحلال طلبانه و نفی کرائی را با طرح مسئله "تقویت اپورتونیسیم" رسماً تئوریزه نموده اند.

چریکهای فدائی برای توجیه سیاست انحرافی عدم حمایت خود، یکسری احکام (*) را مطرح میکنند. ببینیم این احکام چیستند؟ : آنان می گویند:

"هرگاه این حمایت نتواند جنبش انقلابی خلقی را در برابر خرده بورژوازی و ایس گرا و جریانهای بورژوازی و امیریالیستی تقویت نماید"، "بسی این حمایت برای چیست؟".

ما سؤال می کنیم با لآخره علت وجودی نیروهای جنبش کمونیستی چیست و آنان در کجای صف بندی طبقاتی قرار دارند؟ آیا این نیروها درون خلق قرار ندارند؟ جزء جنبه

(*) - چریکهای فدائی بدون اینکه برپایه مشخصی از مواضع نیروهای مورد نظر و بررسی مقتضیات و اصول وحدت جنبش کمونیستی و جنبه نیروهای انقلابی و ضدامیریالیست این احکام را استنتاج کنند، برپایه پیش فرضهای خود ساخته احکامی را ارائه می دهند و از این احکام منطبق بر تمایلات ذهنی شان به نتیجه گیری شان ظاهر منطقی می دهند.

انقلاب نیستند؟ اگر جزو نیروهای مردمی و انقلابی هستند، آیا حمایت از آنان منجر به تفویت قطب دمکراتیسم در برابر ضدانقلاب و ارتجاع نمی شود؟

چگونه میشود نیروی جزء خلق باشد، در حال مبارزه با ضدانقلاب باشد و با زجنش دموکراتیک و ضد امپریالیستی را تفویت ننماید؟

آنان می گویند:

"وقتی این حمایت پیرو سه تشکیل حرب را از طریق رنند جریانهای دارای گرایشهای انحرافی درون جنبش کمونیستی بدبیرا هدکنا ند و جز آنچه شمردیم هیچ نانیر دیگری هم ببارنیا ورد"، "بب این حمایت برای چیست؟"

ما می پرسیم آیا حمایت دموکراتیک از یک نیرو مستلزم وحدت سیاسی ایدئولوژیک است؟ اگر از نقطه نظر شما نیروها نباید دارای "گرایشهای انحرافی" باشند، این مسئله جز به معنای وحدت سیاسی ایدئولوژیک چیز دیگری نیست.

همکاری و حمایت انقلابیون از یکدیگر بهیچوجه مستلزم وحدت سیاسی ایدئولوژیک نمی باشد و در ضمن هرکرایبش انحرافی نیز در طی یک مبارزه ایدئولوژیک امکان تصحیح پیدا میکند. نفی مکانیکی نیروها و اقعیت آنان و مشی های آنان رانفی نمی کند. یک زاویه دید انقلابی به انحرافات موجود در سطح جنبش برخورد فعال کرده و در عین پیشبرد مبارزه سیاسی ایدئولوژیک از هرگونه همکاری و حمایت اصولی جانبداری می کند و بی چریکهای فدائی آنچنان در حرکت اپورتونیستی خود فرو رفته اند که میخوانند و اقعیت نیروها را بطور مکانیکی و البته در ذهن خود نفی کنند، مبارزه ایدئولوژیک رانفی کنند و در نتیجه مبارزه طبقاتی رانفسی کنند. چنین زاویه دیدی که از مبارزه طبقاتی استقبال نکرده

و برعکس در جهت تخطئه و نفی و طرد آن میکوشد یک زاویه دید
ارجاعی است .

بعلاوه این درست که یک جریان انحرافی میتوانند
ضربات مهلکی بر جنبش کمونیستی وارد آورد و حتی آنرا به
انحراف بکشاند (البته به آن مضمونی از انحراف که شما
مورد نظرتان است) ولی این امر نافی این نخواهد بود که
امروز در عرصه مبارزه ضد ارتجاعی این نیرو مورد حمایت قرار
گیرد و تازه مگر این امکان وجود ندارد که خرده بورژوازی کلا
جنبش خلق را به کجراه و شکست بکشاند؟ اگر این حتم وجود
دارد پس شما چگونه به نمایندگان آنان رای میدهند؟ آنان
می گویند :

"وقتی این حمایت یک موقعیت کاذب برای نیروهای
که در حال حاضر خلاف وحدت جنبش خلق و جنبش کمونیستی گام
برمی دارند فراهم آورد، هرگاه این حمایت به دلیل
سیاستهای غلط آن جریانهای انحرافی به وحدت عمل
سایر نیروهای دمدمیرالیست با انقلابیون کمونیست
آسیب رساند، طبعاً این سؤال مطرح خواهد شد که پس
این حمایت برای چیست؟

در اینجا باید گفت، این اپورتونیستی است که کمونیست
را مسأوی فدائی قرار داد و بعد اعلام کرد که نیروهای کمونیست
ضد رویزیونیست به وحدت عمل سایر نیروهای ضد امپریالیست
با "انقلابیون کمونیست" (منظور فدائی است) آسیب می -
رساند. چریکهای فدائی صراحت انقلابی ندارند تا بی پرده
حرف بزنند. ما می پرسیم این چه وحدت عمل انقلابی است که
سیاست یک نیروی انقلابی ضد رویزیونیست بدان ضربه می -
زند؟ بله اگر این وحدت عملی که شما میخواهید وحدت عمل با
سوسیال امپریالیسم روسیه و ضد انقلابیون حزب توده باشد،
کمونیستها و تمام انقلابیون پیگیر با این وحدت عمل و چنین

سیاستی قاطعانه مبارزه خواهند کرد. ما مطمئن هستیم "وحدت عملی" که خاطر ویزونیستها را آسوده و شاد کند، جزخیانت به طبقه کارگر و توده‌های ستمدیده ما چیز دیگری نیست. برعکس وحدت عمل انقلابی که منکی به منافع خلق است همیشه مورد اصرار و پافشاری کمونیستها و همه انقلابیون صدیق بوده است و می‌باید.

در واقع باید گفت کسانی به انقلاب ضربه میزنند که عملاً از لیبرال‌ها دفاع میکنند، وقتی مجاهدین از لیبرال‌ها دفاع میکنند این ضربه به دمکراتیسم است. وقتی چریک‌های فدائی که بظاهراً در جاپای مجاهدین پا میگذارند، به نیروهای ما رکیست - لنینیست پشت میکنند و در مقابل از آنها که انقلابی بنوده و نیستند حمایت میکنند، این امر چیزی نیست جز ضربه به دمکراتیسم انقلابی و تقویت جبهه شور و آوازی. چریک‌های فدائی همان راهی را میروند که مجاهدین. اگر مجاهدین به لیبرال‌ها کمک میکنند که مخالف انقلاب و موافق سرمایه‌داری حاکم هستند، چریک‌های فدائی نیز از افرادی حمایت میکنند که طرفدار همین رژیم ضدانقلابی موجود و مخالف کمونیستها هستند. ما از چریک‌های فدائی سؤال می‌کنیم برخی افراد مورد حمایت شما چگونه و در کجا به رادیکالیسم جنبش کمک کرده‌اند؟ آیا شما که مرز بین لیبرالیسم و دمکراتیسم را برهم میزنید، ذهنیت توده‌ها را به کجراه نمی‌کشید؟ آیا شما ذهن توده‌ها را با این ترتیب زهرآگین نمی‌کنید؟ آیا شما دوستان واقعی خلق کمونیستها نیستند؟ و آیا شما علیه دوستان خلق عمل نمی‌کنید؟

حال چریک‌های فدائی نه تنها از انقلابیون پیگیر حمایت نمی‌کنند بلکه آنان را مورد فحاشی و تهمت نیز قرار میدهند. آنان می‌نویسند:

"ما هرگز چنین حمایتی را تجویز نخواهیم کرد و این قطع

نظراً از سوانقی است که فلان کا ندیدای مورد بحث داشته است. اگر نهها ملاک ما سوانق ما رزانی این یا آن کا ندیدا باشد چه در مان کا ندیداها ی حزب توده وجه در میان کا ندیداها ی حزب جمهوری اسلامی وجه در میان سایر کا ندیداها ، عا صر ساری مبنوا ن یافت که سالها زندا ن کشیده اند و ا ر قضا مردا نه هم زندا ن کشیده اند و در برابر رژیم در حیم شاه ایستاده اند ."

ما قبل از اینکه سوابق یک کا ندیدا برای ما ن مطرح باشد مشی کنونی و فعالیت طبقاتی - انقلابی فعلی او مطرح است و اتفاقاً ملاک ما برای حمایت بهیچوجه صرف زندا ن رفتن فلان کا ندیدا نیست . چه بسا بودند ا فرادی که برپا یه یک مشی رفرمیستی و رویزیونیستی به زندا ن افتادند . زندا ن رفتن الزماً نه دلیلی برا انقلابی بودن است و نه دلیلی بر حمایت کردن . برای ما معیا ر اصلی برای حمایت یا عدم حمایت مسئله مشی و سیاست و برنا مه یک نیرو و ما هیت طبقاتی آنست ، اما فدائیا ن چه می گویند ؟

چریکهای فدائی آنچنان در عرصه تفکرات رویزیونیستی سیر می کنند که وقیحا نه مرز بندی طبقاتی را بدست "فرا موشی" می سپارند . آنان عملاً مرز بین انقلاب و ضد انقلاب را مخدوش کرده بنحوی که کا ندیداها ی سازمان ما و دیگر نیرو ههای کمونیستی را هم ردیف کا ندیداها ی حزب ضد انقلابی جمهوری اسلامی و حزب توده خا شن قرار میدهند . چریکهای فدائی حتی بطور ضمنی کا ندیداها ی رویزیونیستها و حزب جمهوری اسلامی را با بیان اینکه "ا ر قضا مردا نه هم زندا ن کشیده اند" مورد تا ئید بیشتری قرار داده و بدین ترتیب آنان تا حمایت از ضد انقلاب پیش میروند . فدائیا ن دیگر کاری ندارند که هر کدا م از ا یمن نیروها دارا ی چه ما هیتی می باشند و ا مروز هریک از آنها در کدا م جبهه ایستاده اند . آیا کمونیستها ی راستین بسا

رویزیونیستهای خائن حزب توده برابرنند؟! ز نظر سازمان چریکهای فدائی خلق که فاقد بینش علمی بوده و تفکرشان کاملاً به رویونیسم آلوده است جواب این پرسش مثبت است ولی برای انقلابیونی که مرز انقلاب و ضد انقلاب، مرز مرشد و کمونیست را مخدوش نکرده اند و بر پایه محکهای طبقاتی عمل میکنند فاصله رویونیسم تا مارکسیسم با اندازه قابل توجهی بزرگوار است. چریکهای فدائی ادامه میدهند: "حال آنکه اگر ما از یک حرفان خرده بورژوازی دموکرات که پای خود را از جنبش کمونیستی ایران سر کشیده است در برابر جریانهای بورژوائی حمایت کنیم (مثل محاهدین خلق) این حمایت بسود جنبش کمونیستی تمام خواهد شد. این حمایت لزوماً به تقویت و رشد ادامه عملی ابورونیسم درون جنبش کمونیستی منجر نخواهد شد."

صحنه فوق یکبار دیگر با محدود کردن اپورتونیستی جنبش کمونیستی ایران به سازمان چریکهای فدائی، بینش بورژوائی تحریف آمیز و انحصار طلبانه خود را بنمایش میگذارد. ولی مسئله اصلی نهفته در سیاست فوق آنست که چریکهای یکبار دیگر به بورژوازی خدمت میکنند. ما نیز موافقم که در مقابل ارتجاع از نیروهای دمکراتی مانند سازمان مجاهدین علی رغم تمام متزلزلات و توهمات لیبرالیست با یسند حمایت نمودنشان داد که تداوم حرکت انقلابی آنان تنها در گرو اتحاد با نیروهای کمونیست است ولی در عین حال باید به توده ها نشان داد که این نیروها دستخوش توهم اند و در قبال بورژوازی متزلزل اند، باید نشان داد که مصلحت طلبان نه بجای همکاری با کمونیستها با لیبرالها همکاری میکنند. تا مبادا مهر معصیت بورژوائی بر پیشانی شان بخورد و... ولی زمانی که چریکهای فدائی از نیروهای پیگیر و لحاظ اختلافات سیاسی - ایدئولوژیک حمایت نمی کنند و

عملاً فراموش میکنند که آنان در مقابل ارتجاع و امپریا - لبسم در کجای صحنه قرار دارند، این سیاست جز ضربه زدن به انقلاب معنای دیگری نمی تواند داشته باشد. ما میگوئیم به همانگونه که خطرا پورتونیسم و رویزیونیسم جنبش کمونیستی را تهدید می کند، خطر مشی خرده بورژوازی و بورژوازی نیز جنبش دمکراتیک و ضد امپریالیستی خلق را تهدید به شکست میکند. در حال حاضر وجود اپورتونیسم در نیروهای سیاسی و بطور مشخص در درون سازمان چریکهای فدائی خلق مانع حمایت ما از آنها در مقابل ارتجاع و ضد انقلاب نمیشد. با این اپورتونیسم بشکل قاطعانه باید مبارزه کرد و در عین حال از آنها در مقابل ارتجاع باید حمایت نمود.

ما بر پایه همین سیاست مواضع خود را در جریان انتخابات نسبت به جریانات کمونیستی و انقلابی روشن کرده و به حمایت از آنان پرداختیم.

همانطور که در بالا اشاره کردیم ما در این مقاله به ماهیت اختلافات سیاسی - ایدئولوژیک خود با سازمان چریکهای فدائی خلق نپرداختیم و صرفاً سیاست این سازمان را در امر انتخابات مورد بررسی قرار دادیم. در مقالات بعدی ما به ماهیت اختلافات سیاسی - ایدئولوژیک خود با سازمان چریکهای فدائی خلق و اینکه در مواضع عمومی سیاسی ایدئولوژیک چه کسی دچار اپورتونیسماست، خواهیم پرداخت.

ما در بالا نشان دادیم که سیاست انتخاباتی سازمان چریکهای فدائی خلق یک سیاست رویزیونستی است، ما نشان دادیم که چگونه سازمان چریکهای فدائی خلق نه تنها از نیروهای انقلابی کمونیست در مقابل ارتجاع و امپریا - لبسم حمایت ننموده و از این طریق به بورژوازی خدمت نموده است، بلکه با معرفی و حمایت فقط ۲۰ نفر از کاندیداها و باز گذاشتن جای برای ما نوریروهای ضد انقلابی مستقیماً

به ارتجاع خدمت نموده است. اعلام آشکار عدم حمایت از نیروهای کمونیستی و دعوت مستقیم از توده‌ها به‌رای ندادن به کمونیستها، چیزی جز برخورد خصمانه‌سازمان چریکهای فدائی خلق با نیروهای دیگر کمونیست و خدمت به ارتجاع را نشان نمی‌دهند. این سیاست یک سیاست رویزیونیستی و اپورتونیستی است. البته این سیاست یک امر اتفاقی و ناگهانی نیست. این سیاست نتیجه تکامل یک حرکت انحرافی است. در این سازمان اپورتونیسم چه مشی چریکی بتدریج به اپورتونیسم راست نیرومندی (مشی جزئی) استحاله پیدا کرده است و نقطه نظرات رویزیونیستی موجود در این مشی به گرایش شدیدیافته و قوی رویزیونیستی تبدیل گردید. بنحوی که امروز سازمان چریکهای فدائی خلق که بین مارکسیسم و رویزیونیسم یا پرولتاریا و بورژوازی در نوسان است، در عین حال با سرعت خارق العاده‌ای بجانب بورژوازی و رویزیونیسم در حرکت است. واقعیت مبارزه طبقاتی و صف‌بندی واقعی نیروها برای ما این حقیقت را روشن میکند که امروز سازمان چریکهای فدائی خلق ایران در لبه پرتگاه و مرداب رویزیونیسم تمام‌عیار قرار گرفته است.



(II)

ما قبلا در انتقاد از سیاست انتخاباتی رویزیونیستی سازمان چریکهای فدائی خلق نشان دادیم که معیار اصلی در حمایت از نیروهای کمونیست و انقلابی معیار سیاست و منی و ماهیت طبقاتی نیروی مورد نظری باشد و در شرایطی که ضرورت دارد که ارتجاع و ضد انقلاب هر چه بیشتر به انفراد کشیده شود، منافع طبقه کارگر و انقلاب ایجاب می کند تا قطب دموکراتیسم انقلابی بیش از هر زمان دیگر از استحکام و نیرومندی بی نظیری برخوردار باشد، زیرا استحکام قطب دموکراتیسم انقلابی اجازه خواهد داد تا بشکل متمرکزتری در میان توده ها به فضای ماهیت ارتجاع و امپریالیسم و پارلمانتاریسم بورژوازی پرداخته، به تبلیغ برنامه و سیاست پرو-لتری و انقلابی دست زده و نتایج آنرا آگاهانه توده ها کاسته و آنان را برای انقلاب آماده تر ساخت.

سازمان چریکهای فدائی در توجیه سیاست اپورتونیستی خود در مبارزه انتخاباتی و در توجیه عدم حمایت خود از زکا ندیدا - های کمونیست و بطور مشخص کاندیدا های سازمان ما مطرح نمود که وجود اختلافات سیاسی - ایدئولوژیک و یا انحراف سیاسی مانع حمایت است. ما در قیل روشن ساختیم که در سطح جنبش کمونیستی ایران اختلافات و انحرافات سیاسی - ایدئولوژیک متعددی وجود دارند ولی تا زمانیکه این اختلافات و انحرافات نیروها و جریانهای موجود در درون نهضت مارکسیستی ایران را از جنبش کمونیستی و فرا تر از آن جنبش خلق خارج ننموده است، حمایت متقابل

این نیروها در عرصه مبارزه طبقاتی در برابر ابرضدانقلاب درست و لازم است. در شرایط اختلافات و پیراکنندگی سیاسی - ایدئولوژیک جنبش مارکسیستی - لنینیستی این حمایت نمی توانست و نباید نا فی استقلال هر نیرو در تبلیغ و ترویج مشی و سیاست مورد نظرش باشد. تحت این شرایط در عرصه جنبش چپ هر نیروی سیاسی با حفظ استقلال در حرکت خود باید به حمایت از نیروی دیگر بپردازد. این امر اگر چنانچه در خدمت وحدت بلافاصله جنبش کمونیستی نباشد ولی لااقل در آخرین تحلیل قطب چپ را از تمرکز و قدرت بیشتر جهت افشاکری و سیعتر بر خوردار نموده و روشن است که این امر در خدمت وحدت جنبش خلق می باشد.

ولی صرف نظر از این واضحات، چرا سازمان چریکهای فدائی از کاندیداهای کمونیست حمایت نکرد؟ آیا این عدم حمایت به عدم درک این سازمان از مسائل فوق الذکر بر بر می گردد؟ بنظر ما خیر. بنظر ما این عدم حمایت اپورتیونیستی، مبین یک سیاست طبقاتی معین بوده و این امر از یکسویا کرایش شدت یافته رویزیونیستی در درون این سازمان و از سوی دیگر با انحصار طلبی و سکتاریسم حاکم بر آن فاسل توضیح است. روشن تر اینکه کرایش رویزیونیستی - طبقاتی حاکم بر سازمان چریکهای فدائی خلق مانع از آن می گردد تا این سازمان ارکاندیداهای نیروهای مارکسیست - لنینیست " جریان ۳ " حمایت نماید.

این مسئله اساسی را بیشتر توضیح می دهیم :

در این بحث منظور اساسی ما نه اینست که چرا سازمان چریکها به کاندیداهای کمونیست رای نداد، بلکه منظور اساسی ما اینست که این سیاست نتیجه تا کزیریک بینش طبقاتی است. ما می خواهیم از این امر صحبت کنیم که بینش رویزیونیستی حاکم بر سازمان چریکهای فدائی خلق مانع اصلی عدم حمایت گردید. در اینجا هدف و منظور اساسی ما مبارزه علیه

این کرایش و بینش انحرافی و ضدپروولتری بهرحول یک مسئله
مشخص است .

"محورتشکل جریانهای وابسته به خط ۳ رانفی موجودیت
اردوگاه سوسیالیستی و تبلیغ و ترویج تزارتجاعسی
"سوسیال امپریالیسم" تشکیل می دهد. این جریانها که
باشعار "مرگ بر امپریالیسم" و "مرگ برسوسیال امیر -
یالیسم" به میدان آمده اند، متخاصم یک جریان النقاطی
هستند که هر دو اردوگاه را دشمنان خلفهای جهان می -
شناسند. هم اردوگاه سوسیالیستی را و هم اردوگاه امیر -
یالیستی را. و این خطرناک ترین انحراف در جنبش
کمونیستی ایران است ."

(کاره ۵۸ ، ۲۲ اسفند ۵۸)

در گفتار اپورتونیستی فوق سه نکته اساسی نهفته است :

- ۱ - تحریف اپورتونیستی محورتشکل "جریان ۳"
- ۲ - تا ئید وجود اردوگاه سوسیالیسم ونفی زویزیونیسم .
- ۳ - رد تزیوسیال امپریالیسم و تا ئید شرووی بمثابه ییک
کشور سوسیالیستی ونیز تا ئید سیاست توسعه طلبانه آن
بمثابه انترناسیونالیسم پروولتری .



انحراف اصلی سازمان چریکهای فدایی در کجاست؟

۱- تحریف اپورتونیستی محورینکل "جریان ۳": در رد نظریات تحریف آمیز و رویزیونیستی سازمان چریکهای فدایی با یادگفت آنچه کمونیستها را در تشکلهای مارکسیستی - لنینیستی جریان ۳ کرده و وحدت می بخشد، امرهاائی طبقه کارگر از بردگی سرمایه داری و آرمان مقدس پرولتاریا یعنی برقراری کمونیسم است. هر چند این تشکلهای تحت شرایط کنونی جنبش کمونیستی میهن کاملاً عاری از گرایش یا نقطه نظرات انحرافی نباشد... بعلاوه در رأی بطه با "جریان ۳" با یادگفت که این طیف دارای یک خط مشی سیاسی واحد نمی باشد. زیرا در - برگیرنده تشکلات گوناگونی است که کم و بیش دارای سیاستها و مشی های متفاوتی هستند (۱). ولی مسئله مورد بحث اینست که "جریان ۳" یا در حقیقت طیف سوم علاوه بر اعتقاد عمومی نسبت به ایدئولوژی طبقه کارگر، از آغاز دارای یک سری ویژه گیهای بوده است که این طیف را از "جریان ۱" و "جریان ۲" متمایز نموده است.

این ویژه گیها کدامند؟ طرح شعار استراژیک جمهوری دمکراتیک خلق برهبری طبقه کارگر، مرزبندی با مسی غیر پرولتری چریکی و مرزبندی با رویزیونیسم خر و شجفی، سوسیال امیرالیسم شوروی و حزب توده خائن و بالاخره مرزبندی با شوروی رویزیونیستی و ارتجاعی "سه جهان" از جمله مشخصات اساسی طیف سوم میباشند بدین

(۱) - روشن است که در اینجا مسئله ما توضیح دادن انحرافات تشکلات "جریان ۳" نمی باشد.

ترتیب بیان اینکه محور شکل "جریان ۳" را فقط اعتقاد به ترسویال امپریالیسم تشکیل می دهد جز تحریف و قلب حقا یبق چیز دیگری نیست. کمونیستها هدف اصلی خود را آزادی طبقه کارگر از قید استثماری طبقاتی و ایجاد جامعه نوین بی طبقه قرار داده اند و دقیقا همین آرمان انقلابی است که آنان را بدور محور خود متحد می سازد و آنان را با از خودگذشتگی و فداکاری بیدریغ در راه پرولتاریا به پیش می راند. ولی روشن است که رسیدن به این آرمان مقدس نیاز به ابزار طبقاتی یعنی شکل کمونیستی دارد. سازمان یا حزب مارکسیستی - لنینیستی ابزار جنگ و سلاح اصلی طبقه کارگر در مبارزه علیه سرمایه داری است و با لطمه ایدئولوژی و مشی هدایت کننده این شکل جز ما رکیسیم - لنینیسم چیز دیگری نمی تواند باشد. آنچه که اساس شکل یک نیروی کمونیستی را تشکیل داده و سوسیالیسم علمی یا علم رها ئی طبقه کارگر است. جهان بینی ما تریالیسم دیا لکتیک که منطبق بر منافع تاریخی طبقه کارگر است، آن قوه محرکه و آن عامل تعیین کننده ای است که حرکت نیروی مارکسیست - لنینیست را جهت داده و آنرا در راه آرمان پرولتاریا به پیش می برد. پرواضح است که محور شکل نیروی رویزیونیستی ای مانند حزب توده که ما رکیسیم - لنینیسم و امرها ئی طبقه کارگر، بلکه مزدوری بورژوازی و خیانت به طبقه کارگر و انقلاب می باشد. آنچه که حزب توده را تحریک می بخشد و محور هستی آنرا مشخص می سازد چاکری و در یوزگی در قبال سوسیال امپریالیسم شوروی ، پاسخگوئی به منافع آن و تائید سیاست تجا وزگرا نه آنست . ما رکیس می گوید: کمونیستها "هیچ گونه منافی که از منافع کلیه پرولتاریا جدا باشد، ندارند" (مانیفست) و دقیقا همین منافع تاریخی است که کمونیستها را گرد آورده ، متحد کرده و در مقابل بورژوازی و کلیه دشمنان طبقه کارگر به

جنگ و امی دارد، اما سازمان چریکها این مسئله اساسی را آگاهانه پردهپوشی می کند .

❖ تائید وجود "اردوگاه سوسیالیسم" ونفی رویزیونیسم:
حال پرواضح است که اگر تحقق آرمان پرولتاریا تنها بر اساس جهان بینی مارکسیستی - لنینیستی میسر است ، کمون نیستها و پرولتاریا فقط در مبارزه علیه دشمنان رنگارنگ است که می توانند به پیروزی نهائی برسند .

لنین می نویسد :

"شرط اساسی برای تدارک پیروزی کامل پرولتاریا ، پیش بردن مبارزه ای طولانی ، رزمنده و بیرحمانه بر علیه فرصت طلبی ، رفرمیسم ، سوسیال - شوونیسم و تاثیرات و جریانات دیگر بورژوازی است . ایمن تاثیرات و جریانات بلحاظ آنکه پرولتاریا در محیط سرمایه داری بسر می برد ، اجتناب ناپذیر می باشد بدون پیشبرد این مبارزه ، بدون آنکه از پیش پیروزی بر اپورتونیسم در جنبش کارگری کاملاً مسلم شود ، نمیتواند بهیچوجه صحبتی در مورد دیکتاتوری پرولتاریا در میان باشد ."

اپورتونیسم یا رویزیونیسم دشمن طبقاتی پرولتاریا می باشد و بهمین خاطر طبقه کارگر در راهائی خود نمیتواند علیه رویزیونیسم مبارزه نکند ، زیرا عدم مبارزه علیه رویزیونیسم مبارزه طبقه کارگر را به شکست حتمی می کشاند .

به بیان دیگر این درست است که مبانی اساسی سیاسی - ایدئولوژیک یک شکل کمونیستی مارکسیسم - لنینیسم است ، ولی مارکسیسم - لنینیسم جدا از مبارزه علیه رویزیونیسم نمی باشد . مبارزه در رویزیونیستی یکی از وظایف تخطی ناپذیر کمونیستها می باشد و حال آنکه سازمان چریکهای فدائی صحبت

از "اردوگاه سوسیالیسم" می‌کنند و بدین ترتیب به نفعی رویز - یونیسیم می‌رسد. ما برای اینکه تشدیدگرایش رویز یونیسیم - این سازمان و کمرش آترادر برابر رویز یونیسیم نشان دهیم، در ابتدا بطور خلاصه درک لنینی ارویریونیسیم را مطرح مینماییم.

رویژ یونیسیم چیست؟

رویژ یونیسیم محصول دوران کننیدکی سرمایه‌داری یعنی مرحله امپریالیسم میباشد. رویژ یونیسیم شکلی از ایدئولوژی بورژوازی است که میکوتدما رکسیسم را از جوهر انقلابی خود تهی سازد و فرمیسم و لیبرالیسم بورژوازی میان بوسید در ادربیان طبقه و توده‌ها رواج دهد. از آنجا که امپریالیسم آستان انقلاب پرولتری است و از آنجا که پرولتاریا بزرگترین نیروی محرکه انقلابی‌ای میباشد که نظام بورژوازی را تهدیدیه مرک و نابودی میکند، بورژوازی می‌کوشد تا مبارزه ایمن طبقه انقلابی را به انحراف کشاند و بدین ترتیب نظام امپریا - لیستی را از مرک محتوم خود نجات بخشد، به انحراف کشاند طبقه کارگر و مبارزه و یعنی نفی انقلاب پرولتری و نتیجتاً یعنی فراهم آوردن زمینه بقای بیشتر بورژوازی.

برای این منظور بورژوازی میکوشد تا از راه فاسد کردن قشر بالای کارگری به هدف خود برسد. این افراد بمشابه عالین بورژوازی در درون جنبش کارگری افکار و عقاید در فرامیستی، بورژوازی و امپریالیستی را رواج می‌دهند. اینان اپورتونیستهای هستند که به سگ نگهبان نظام سرمایه‌داری تبدیل شده اند و بقول لنین:

"اپورتونیستهای که با پرولتاریا بعنوان یک طبقه

بیگانه بوده، خدمت گزاران، عالین و وسیله اعمال

نفوذ بورژوازی اند و اگر جنبش کارگری خود را از دست

انسان نجات ندهد. یک جنبش کارگری بورژوائی باقی
خواهد ماند .

ولنین اضافه می کند :

"آنها اهل عقاید و نفوذ بورژوازی "بوده و" واقعا
محدبین و عمال بورژوازی اند".

(امپریالیسم و انشعاب در سوسیالیسم، تاکیدات از
ماست) .

هدف رویزونیستها چیست؟

هدف آنان تبدیل نمودن جنبش کارگری بیک "جنبش
کارگری بورژوائی" می باشد. هدف آنان نفی انقلاب سوسیال-
لیسی ، نفی دیکتاتوری پرولتاریا و نگهبانی از نظام
سرمایه داری است .

بقول ولنین :

"رفرمیستها در تمام کشورها وجود دارند ، برای اینکه در
همه جا بورژوازی بطرق گوناگون ، بدنیاال فاسد
ساختن کارگران و تبدیل آنها به بردگانی که تمام فکر
راهائی از سردگی راهها ساخته اند می باشد".
(مارکسیسم و رفرمیسم)

حال زمانی که همین اپورتونیستها و رویزیونیستهای
مرتد که دارای عقاید ، سیاستها و مشی بورژوائی و ضد کارگری
می باشند ، در درون یک حزب کمونیست بقدرت برسند - یعنی
در رهبری آن قرار گیرند - نتیجه چه خواهد شد؟ مگر نه اینکه
آنچه که تعیین کننده ماهیت یک حزب می باشد ، ایدئولوژی
و جهان بینی و مشی حاکم بر آنست؟ مگر نه اینکه ماهیت مشی
و سیاست حاکم بر یک حزب مشخص می کند که این حزب برای کدام
طبقه و علیه کدام طبقه دیگر می جنگد؟

پس ، از آنجا که رویزیونیسم جز "عقاید ونفوذ بورژوازی" ،
جرایدئولوژی بورژوازی ضد انقلابی چیز دیگری نیست ، اگر
چنانچه بر حزب کمونیست غلبه یا بد ، آن حزب ماهیت کمونیستی
وپرولتری خود را از دست داده و عملاً تبدیل بیک حزب رویزیو-
نیست واپورتونیست خواهد شد .

لنین در مورد "انترناسیونال دوم" می نویسد :
"خیالت به سوسیالیسم از طرف اکثریت رهبران انترنا-
سیونال دوم (۱۹۱۴-۱۸۸۹) به معنای ورشکستگی
ایدئولوژیک این انترناسیونال می باشد . علت اصلی
یک چنین ورشکستگی غالب بودن حقیقی اپورتونیسم
خرده بورژوازی که خطر ماهیت بورژوازی آن مدتها
پیش توسط بهترین نمایندگان پرولتاریای تمام
کشورها گوشزد شده بود می باشد ."

("تظاهراتی درباره جنگ" ، تاکید از ما ست)

همانطور که "انترناسیونال دوم" ، به سبب غالب شدن
اپورتونیسم در آن به ارگانی در خدمت بورژوازی تبدیل گردید
حزبی نیز که در آن اپورتونیسم و رویزیونیسم غلبه یا بد ، به
ارگانی در خدمت بورژوازی تبدیل می گردد . چنین حزبی با
توجه به ماهیت بورژوائی اش از صف جنبش کمونیستی خارج
شده و دیگر بمثابه یک ابزار بورژوازی در جهت منافع بورژوازی
علیه منافع پرولتاریا عمل میکند . چنین حزبی در حقیقت
دشمن طبقه کارگر و کمونیسم است . هر چند بطور همزهام دعای
مارکسیسم بکند . لنین با زهم درباره تغییر ماهیت "انترناسیو-
نال دوم" می گوید :

"از سالهای ۷۰ قرن نوزدهم هنگامیکه آلمان از لحاظ
اقتصادی هم از انگلستان و هم از فرانسه عقب تر بود ،
هم مونی در انترناسیونال جنبش کارگری بدست آلمان
افتاد ، و هنگامیکه آلمان از لحاظ اقتصادی براساس

کشورها پیشی گرفت، یعنی مقارن با دههٔ دوم قرن بیستم در اس‌ حزب کارگری ما رکیستی آلمان که در مقیاس جهانی حزب نمونه‌ایست، مثنی از نابکارترین ارادل و پلیدترین دون فطرتان که خود را به سرمایه‌داران فروخته‌اند، از شایدمان ونوسکه گرفته تا دایدولژین، این منفورترین جلادانی که از بین کارگران برخاسته و به خدمت سلطنت و بورژوازی ضدانقلابی کمر بسته‌اند، قرار گرفتند... انترناسیونال ورشکسته، دوم اکنون در حال مردن است و زنده زنده متلاشی میشود. وی عملانش خدمت‌گزار بورژوازی بین‌المللی را بازی می‌کند. این‌بتما معنی انترناسیونال زرد است."

(انترناسیونال سوم و مقام آن در تاریخ)

زمانی که دیگر به سبب ارتداد و خیانت اپورتونیست‌ها

انترناسیونال دوم به لاشه‌گندیده‌ای تبدیل شده بود، لنین مبارزه پیگیری را علیه آن پیش برد که به انفراد همه‌جانبه و اضمحلال کامل آن منجر شد. فقط یک ذهن بدور از آلودگی‌های رویزیونیستی قادر به درک این آموزش می‌باشد. رویزیونیست‌ها آگاهانه بر جوهر این آموزشها پرده می‌افکنند و سازمان چریک‌های فدائی نیز که با تشدیدگرایش رویزیونیستی اش به رویزیونیسم رو کرده است نمی‌خواهد به این مسائل توجهی داشته باشد، گویا این آموزشها فقط بدرد مبارزه با انترناسیونال دوم می‌خورد! این سازمان بجای بر ملا کردن چهره واقعی رویزیونیست‌های معا صربه تطهیر و آرایش آنان می‌پردازد.



رویز یونیسم خروشچفی چه بود؟

رویز یونیسم خروشچفی در حزب بلشویک یا به کفایت و رشد یافت و با اواخره پس از مرگ رفیق استالین بر حزب شوروی غالب شد. خروشچف آگاهانه و خائنه به نفعی دیکتاتور پرولتاریا به نفعی انقلاب قهرآمیز، به نفعی مبارزه طبقاتی و... پرداخت لنین می نویسد:

"مضمون سیاسی اپورتونیسیم و سوسیال سوئیسم با یکدیگر همسان است: همکاری طبقات، اسکا فاردیکنا نوری پرولتاریا، اسکا ف از عملیات انقلابی، سیاسی بدون قید و شرط قوانین بورژوازی، بی اعتمادی نسبت به پرولتاریا و اعتماد به بورژوازی."

(اپورتونیسیم و ورشکستگی انترناسیونال دوم)

خروشچف نماینده یک جریان اجتماعی بورژوازی بود و خط مشی او ضد مارکسیستی و روئیزیونیستی بود. زمانی که خط مشی خروشچف بر حزب مسلط شد حزب کمونیست شوروی تبدیل به یک حزب روئیزیونیست شد. برای کسی که آموزشهای لنین را درک کند روشن است که یک حزب روئیزیونیست در راس یک کشور نمی تواند یک مارکسیستی را به اجراء درآورد. بهمین خاطر زمانی که حزب شوروی استالین روئیزیونیستی - بورژوازی پیدا کرد، به تبعیت از آن، سیستم حکومتی و اعتمادی شوروی هیچ راه دیگری نداشت جز اینکه در مسیر خط مشی نیروی هدایت کننده کشور یعنی حزب روئیزیونیست شده حرکت کند. در یک کلام غلبه روئیزیونیسم بر حزب به معنای غلبه بورژوازی بود و این امر بنا بر کریر کشور سوسیالیستی را تبدیل به کشور روئیزیونیستی نمود، کشوری که در مسیر سرمایه داری بدیسی رفت. بدینسان این ارتداد روئیزیونیستی در جنبش ما رکسیستی - لنینیستی

در میان احزاب کمونیست انساب رخ داده و بدنبال تغییر
 ماهیت شوروی و یک سلسله از کشورهای اروپای شرقی در
 "اردوگا هوسیا لیسم" یا جبهه و احکامات کشورهای سوسیالیستی
 شکاف افتاده و در نتیجه این اردوگاه واحد از بین می رود.
 حال سازمان چریکها ن فدائی تمام این تغییر و تحولات ،
 تمام این خیانتها را ندیده می گیرد. این ندیده گرفتن ها
 نتیجه انحراف اصلی این سازمان یعنی کرایش شدت یافته
 رویزیونیستی است. این سازمان آنچنان در گرداب تفکرات
 رویزیونیستی اسیر است که به توجیه رویزیونیسم خائنه
 خروشقی دست زده و شوروی امروز را یک کشور "سوسیالیستی"
 قلمداد کرده و صحبت از "اردوگا هوسیا لیسم" می نماید و برای
 اثبات این احکام رویزیونیستی یک جواستدلال منطقی نمی -
 آورد. نتیجه انحراف رویزیونیستی و عربیان این سازمان جز
 تائید رویزیونیسم و بنا گزیر بورژوازی و جز پست کردن بیه
 پرولتاریا و ما رکسیسم - لنینیسم چیز دیگری نمیباشد. (۲)
 سازمان چریکهای فدائی خلق بر اساس همین بینش
 رویزیونیستی است که نیروهای کمونیست ضد رویزیونیست را

(۲) - البته سازمان چریکهای فدائی در عرصه این انحرافات
 تنها نیست. "راه کار رگر" نیز دقیقاً در گرداب همین تفکرات
 رویزیونیستی قرار دارد. "راه کار رگر" نیز اگر چه صحبت از
 مبارزه "در برابر رویزیونیسم" می کند ولی عمق تفکر، سیاست
 و عملکردش آلوده به انحراف بورژوازی رویزیونیسم میباشد.
 "راه کار رگر" نیز صحبت از "اردوگا هوسیا لیستی"، "شوروی
 سوسیالیستی" کرده و آب تظہیر بر سر خروشقیزم می ریزد. این
 گرایش شدید رویزیونیستی بنجوبسیا ربرجسته ای در کتساب
 "رویزیونیسم و تز سوسیال امپریالیسم" راه کار رگر، تشریح شده
 شده است. بررسی نظریات "راه کار رگر" را به بعد موکول میکنیم.

جریان های انحرافی ارزیابی می کند و طبیعی است که این ارزیابی نه از زاویه منافع پرولتاریا، بلکه درست برعکس از زاویه رویزیونیسم و منافع بورژوازی می باشد.

۴۳ دلتز سوسیال امپریالیسم و تائید شوروی بمثابه یک کشور "سوسیالیستی" و اجراکننده "انترناسیونالیسم پرولتری":

ما در اینجا فرصت و امکان آنرا نداریم که به بررسی عمیق تحولات شوروی بپردازیم، ولی بطور خلاصه باید بگوئیم که با غلبه رویزیونیسم خروشقی و تداوم و تعمیق آن توسط بائند رویزیونیستی برژنف خائن، بعد از اینکه مشی بورژوازی رویزیونیستی در شوروی تحکیم گردید و حزب و دولت این کشور کاملاً استحال بورژوازی پیدا کردند، شوروی بمثابه یک کشور امپریالیستی در عرصه جهانی عرض اندام می نماید. صدور سرمایه و شرکت در استثمای پرولتاریا و خلقهای جهلان (هند و اروپای شرقی...)، رقابت با امپریالیسم آمریکا و مسابقه تسلیحاتی با آن بمنظور داشتن سهم بیشتر، سرکوب جنبشهای انقلابی (اتیوپی...)، مداخله نظامی و انجام کودتاهای امپریالیستی (افغانستان...)، ایجاد یکاه نظامی در کشورهای دیگر، فروش اسلحه به رژیمهای ارتجاعی جهت بدست آوردن سود امپریالیستی (فروش اسلحه به رژیم شاه...) همه و همه نشانگر ماهیت سوسیال امپریالیستی قدرت مسلط در شوروی است. شوروی بیک قدرت سوسیال - امپریالیستی تبدیل می گردد، قدرتی که فقط پوشش سوسیالیستی دارد. حال روشن است که یک قدرت سوسیال امپریالیستی در سیاست خارجی خود نمی تواند جز سیاست غارت و چپاول و جز سیاست اعمال ستمگری و تجاوز، سیاست دیگری داشته باشد. بنابراین سیاست چنین کشوری نه انترناسیونالیسم پرولتری بلکه سیاست تجاوزکارانه و ستمکارانه است. با توجه به تمام این واقعیتها و با اتکاء به آموزه های

لنین ، تمام ما رکیست - لنینیستهای جهان به مرزبندی علیه رویزیونیسم و سوسیال امپریالیسم شوروی و مبارزه قاطع علیه آن برخاسته اند. اما رویزیونیستهای ما نند حزب توده بدفاع از سوسیال امپریالیسم بلند شدند و کسانی که بیستون ما رکیسم و رویزیونیسم در نوسان بودند موضع بینا بینی گرفته و بالاخره با تعمیق انحراف آشکارا بدفاع از سوسیال امپریا - لیسم شوروی و رویزیونیسم برخاسته و کاملاً جدا م رویزیونیستها افتادند .

امروز سازمان چریکهای فدائی، شوروی سوسیال امپریالیستی را "میهن سوسیالیستی" بشمار آورده و سیاست توسعه - طلبانه آنرا انترناسیونالیسم پرولتری قلمداد می نماید و کمونیستهای راستین را که معتقد به تز سوسیال امپریالیسم می باشند را "خطرناک ترین انحراف در جنبش کمونیستی - ایران" ارزیابی می کند. کسانی که در گشایان به رویزیونیسم آلوده است طبیعی است که به ما رکیسم حمله کنند و رویزیونیسم را مداحی نمایند .

حال متوجه می شویم که سازمان چریکهای فدائی از چه زاویه‌ای به نیروهای کمونیست برخوردار کرده و بر اساس کدام نگرش سیاست انتخاباتی خود را معین می کند. همانطور که بعداً مشروح تر نشان خواهیم داد این پایگاه فکری نتیجه‌ای متناسب با خود را بیارمی آورد. صریحتر آنکه تفکر رویزیونیستی نمی تواند زاینده سیاست و عمل کمونیستی باشد .



مبارزه ضد امپریالیستی یا تکیه روی یک امپریالیست؟

سازمان چریکهای فدائی می گوید :
"پیکار همان ایدئولوژی ورشکسته و ارتجاعی خرد، -
بورژوازی عقب مانده و در حال تلاشی را که با شعار نه
شرقی، نه غربی به میدان آمده، بعاریت گرفته و میکوشد
رنگ و لعاب علمی و آکادمیک به آن بدهد".
(همانجا)

زمانی که درک پرولتری از مبارزه وجود نداشته باشد و
استیصال سیاسی - ایدئولوژیک با نگرش رویزیونیستی درهم
آمیخته شده باشد، نمی توان استدلالات تحریف آمیز اپورتونیستی
ارائه داد. سیاست سازمان ما چگونه قابل توضیح است؟
ما بر اساس درک لنینی خودشوروی را یک کشور سوسیال
امپریالیستی می دانیم و تضا د این کشور را با کشورهای
امپریالیستی دیگر چون آمریکا، از مقوله تضادهای درون امپیر
- یالیستی بشمار می آوریم. ما همانگونه که امپریالیسم
آمریکا را از دشمنان غدار و جنایتکار خلقهای جهان در نظر
داریم، سوسیال امپریالیسم روسیه را نیز از دشمنان مکار و
تجاوزکار خلقهای جهان می دانیم. روشن است این سیاست
نافی واقعیت سلطه یک امپریالیسم در یک کشور معین نمی -
باشد. چنانکه در ایران امپریالیسم صلی امپریالیسم آمریکا
است و دیگر امپریالیستها دارای نفوذ و منافع محدودتری می -
باشند .

بنا بر این یک سیاست پرولتری و انقلابی چنین حکم می کند که باید علیه همه امپریالیستها مبارزه نمود و طبیعتاً آن مبارزه‌ای واقعا صیل و انقلابی است که بدون چشمداشت و یا تکیه بیک قدرت امپریالیستی به پیش رود. این امر بمعنای نادیده گرفتن تضادهای درون امپریالیستی و تدقیق تاکتیک‌های لازم و مناسب نمی باشد. لیکن بر آن تکیه دارد که مسئله اصلی در این مبارزه استکاء کردن بر پرولتاریا و توده‌های انقلابی و متکی بودن بر مشی صحیح و سیاست روشن و پیگیر است. ما برخلاف سازمان چریکها در پی آن نیستیم تا به مشاطه‌گری یک قدرت سوسیال امپریالیستی بپردازیم، ما چشم بقدرت لایزال پرولتاریای انقلابی جهان و توده‌ها داریم و علیه هرگونه سیاست انقیاد طلبانه و تسلیم طلبانه شدیداً مبارزه می نمائیم.

این مسئله‌ای است که سازمان چریکها نمی تواند آنرا درک کند. این سازمان در مورد سیاست ما در قبال افغانستان می گوید:

"شما در عمل همان کارهایی را می کنید که ارتجاع افغان و متحدین آن می کنند"

ما از جنبه تهمت شرم‌آوری که نسبت به ما روا می دارند می گذریم. ولی نکته اصلی این است که در این مورد سازمان چریکها بر پایه نگرش رویزیونیستی خود قان‌نومندی مبارزه ضد امپریالیستی را نمی تواند درک کند. این سازمان بطرز مکانیکی و سفسطه‌رایانه می گوید: چون علیه دو قدرت تجارگرا امپریالیسم آمریکا و سوسیال امپریالیسم شوروی مبارزه می‌کنید پس از آمریکا دفاع می کنید.

ایراد تهمت، مبارزه ایدئولوژیک نیست بلکه نفسی و تخطئه‌ارتجاعی مبارزه ایدئولوژیک می باشد. ما استدلال می کنیم که در افغانستان دو قطب ارتجاعی و امپریالیستی،

یکی قطب شوروی و دیگر قطب آمریکا وجود دارد و همچنین قطب دیگری نیز وجود دارد که قطب نیروهای آگاه کمونیست و انقلابی و توده‌های آگاه و بیا قطب مبارزه طبقاتی و انقلاب است. موضع ما بر آنست که علیه دو قطب ارتجاعی با ید مبارزه نمود و از قطب سوم حمایت و پشتیبانی کرد. هر چند این قطب در حال حاضر دارای فعلیت گسترده و وسیع نباشد. ولی سازمان چریکها میگوید: حمایت ارسوسال امپریالیسم شوروی و مخالفت با امپریالیسم آمریکا.

در سالهای ۴۰ در ایران بین امپریالیسم انگلیس و آمریکا رقابت شدیدی در گرفته بود. آمریکا که در پی تسلط کامل در ایران بود به مقابله با انگلیس پرداخته و در پی عقب راندن رقیب اصلی بود. سیاست انقلابی چه بود؟ این سیاست نه سیاست قطب‌گرائی و حمایت از یک امپریالیسم، بلکه سیاست مبارزه علیه هر دو امپریالیسم بود. زیرا جنگ و رقابت میان امپریالیستها ما هیتا ضدا انقلابی بوده و در جهت غارت بیشتر می باشد. لنین می گوید:

"این وظیفه، سوسیالیستها نیست که راهزن جوانتر و قوی تر را (آلمان) برای غارت راهزنان سالخورده که تا گلهای خود از یغماها بلفیده‌اند، یاری رسانند سوسیالیستها با اندازه کشش بین راهزنان برای برانداختن همه آنها بهره برداری کنند."

(سوسیالیسم و جنگ)

به این ترتیب متخص می شود که سیاست کمونیستها مبارزه علیه همه امپریالیستها می باشد و نه فقط علیه بخشی از آنان. ولی سازمان چریکها چه سیاستی پیشنهاد می کند؟ این سازمان سوسیالیسم را سوسیالیسم جلوه داده و عملا خود را به خدمت یک سیاست ارتجاعی و سوسیالیسم امپریالیستی درمی آورد. سازمان چریکها سیاست تسلیم را پیشنهاد می کند.

لنین می گوید :

"در حقیقت سوسیال شوونیستها از یک سیاست ضد پرولتار -
یائی بورژوازی پیروی میکنند زیرا که آنها عملاً از "حق" این
یا آن قدرت "بزرگ" در غارت مستعمرات و سرکوبی
خلقهای دیگر حمایت می کنند". (همانجا)
حال آیا سازمان چریکها همین سیاست رویزیونیستی
را پیشنهاد نمی کند ؟

آیا دیدگاه بورژوازی و خرده بورژوازی با دیدگاه کمونیستها همگون است ؟

سازمان چریکهای فدائی میگوید :

"پیکار همان شعار ریوج و عوامفریبانه و خیالی -
شرقی و نه غربی را بزرگ کرده" است. (همانجا)
برای هر نیروی آگاه و انقلابی روشن است که وقتی هیئت
حاکمه ضد انقلابی ایران و از جمله خرده بورژوازی شعار " نه
شرقی ، نه غربی" را در میان توده ها می برد ، قصد حمله بسه
کمونیسم و بی اعتبار ساختن نیروهای کمونیستی را دارد .
واقعیت مبارزه طبقاتی جاری در جامعه و واقعیت عملکرد
هیئت حاکمه نشان داده است که صرف نظر از برخی شعارهای
تبلیغاتی ضد آمریکائی و عوامفریبانه قدرت سیاسی حاکم
بدلیل ماهیت ضد انقلابی اش نه میتواند و نه میخواهد ضد امپری-
یالیست باشد . هیئت حاکمه در دفاع از سلطه سرمایه و دفاع از
مناسبات ارتجاعی سرمایه داری وابسته شعارهای " نه شرقی ،
نه غربی" خرده بورژوازی را برای فریب مردم دامن میزند . و
این شعار رایوشی برای اقدامات ضد انقلابی سرکوب کارگران و
توده های زحمتکش و نیروهای انقلابی می کند . خرده بورژوازی

مرفه نیز بدلیل ماهیت طبقاتی خود و در دنیا له روی از بورژوازی فدا انقلابی با طرح شعار "نه شرقی و نه غربی" نه تنها نتوانسته گامی واقعی در جهت ضدیت با امپریالیسم بردارد، بلکه با این شعار بطور واقعی و عملی منظور مخالفت با انقلاب و ضدیت با طبقه کارگر و کمونیسم است.

اما از آنجا که بین امپریالیستهای غربی و ژاپن و درراس همه آمریکا از یکطرف و سوسیال امپریالیسم شوروی از طرف دیگر تضاد منافع وجود دارد و بورژوازی ایران - چه وابسته و چه لیبرال - در عرصه بین المللی طرفدار امپریالیستهای غربی و ژاپن و آمریکا است و در تحلیل نهائی در جبهه این کشورهای امپریالیستی قرار دارد. پس بنا بر این طبیعی است که با سوسیال امپریالیسم شوروی نیز ضدیت داشته باشد. و "شعار نه شرقی و نه غربی" در واقع مبین ضدیت بورژوازی ایران با سوسیال امپریالیسم شوروی نیز می باشد. در عین حال که وابستگی و حمایت خود از امپریالیستهای غربی را در پشت این شعار می پوشاند و طبیعی است که بورژوازی ایران در این راه خرده - بورژوازی مرفه سنتی را نیز بدنبال خود می کشد.

اما در اینجا حقیقت دیگری نیز وجود دارد. این درست که جناحهای مختلف رژیم کنونی از اقدامات ارتجاعی و سوسیال امپریالیستی شوروی بهره می گیرند و هم علیه شوروی (کسبه آنرا سبیل کمونیسم معرفی می کنند) و هم علیه کمونیستها و آرمان طبقه کارگر اقدام می نمایند، اما در عین حال سلب از رژیم با "حزب توده" و "سه جہانی ها" را نیز نباید فراموش کرد. رژیم در برابر خوردبینه مناسبات جنبش کارگری و جنبش کمونیستی از وجود رویزیونیستهای توده ای و سه جہانی سود می برد و در دستهای رویزیونیستی نیز به خواستهای رژیم لبیک میگویند. بی جهت نیست که ما پس از قیام شاهد همکاریهایی حزب توده با حزب جمهوری اسلامی در جهت خفه کردن جنبش کارگری و همکاری

لیبرالها با رویزیونیستهای سه‌جهانی در همین زمینه بوده‌ایم. درحالی‌که در مورد کمونیستهای راستین و حتی انقلابیون دموکرات بهیچوجه چنین برخوردی متصور نیست، انقلابیون کمونیست و دموکراتهای انقلابی دزدانهای جمهوری اسلامی به‌بندکشیده‌ میشوند، ترور می‌شوند، به‌جوخه‌ها اعدام می‌شوند، مورد پیگرد و تعقیب قرار می‌گیرند و...

اما کمونیستها بر اساس منافع طبقه‌کارگر و مصالح انقلاب همان زمانی که دشمن اصلی خود در یک کشور را مشخص کرده، در سطح جهانی همه‌امپریالیستها و دشمنان پرولتاریا و توده‌ها در هر رنگ و لباس را افشاء کرده و قاطعانه علیه آنان و از جمله امپریالیسم آمریکا و سوسیال امپریالیسم شوروی مبارزه خویش را به پیش می‌برند. از نقطه نظر علمی شعار مبارزه هم علیه آمریکا و هم علیه سوسیال امپریالیسم شوروی منطبق بر قانونمندی مبارزه طبقاتی و مبارزه ضد امپریالیستی میباشد. پیشبرد این مبارزه یک وظیفه تخطی‌ناپذیر بوده و هر نیرویی به مبارزه علیه هر یک از این دو کم‌بها بدهد، بر مبارزه ضد امپریالیستی خلقها ضربه مهلکی وارد آورده است. هر نیرویی به این مبارزه انقلابی کم‌بها بدهد، مرز بین دوستان و دشمنان انقلاب را مخدوش کرده و به منافع خلق آسیب‌زبان میرساند. هر نیرویی که گرگ را میش‌جلوه دهد توده‌ها را فریب داده و به دشمنان خلق خدمت کرده است. ما می‌گوئیم علیه همه دشمنان خلق در هر لباسی که می‌باشند، باید مبارزه نمود. علیه بورژوازی باید جنگید، علیه امپریالیسم آمریکا که دشمن اصلی خلق ما است باید جنگید و علیه همه امپریالیستها و از جمله سوسیال امپریالیسم روسیه باید قاطعانه مبارزه نمود. سوسیال امپریالیسم روسیه، دیگر کشور سوسیالیستی لنین و استالین نیست. امروز این کشور همپای دیگر امپریالیستها به منافع خلقها تجا و ز کرده و بمشابه یکی دیگر از سرکوبگران انقلاب پرولتاریا

وتوده‌ها تبدیل شده است. نگرش کمونیستی و منی صدا مپریا - لیستی قاطع ما بما حکم می کند که علیه این نیروی سحا و زکار نیز باید بدون هیچگونه ترزل میا رزه سرسختانه نمود . علت اینتکه رویزیونیستها هیچ موقع نمی نوانند واقعاً علیه امپریا لیسم ونه تنها علیه امپریا لیسم بلکه علیه بورژوازی نیز مبارزه کنند ، در جهان بینی و منی آنان بعهده است . ریرا رویزیونیسم که با ر سازش و آشتی طبقاتی را نا خود حمل میکند . نفی کننده جنگ ونیرد طبقاتی و صدا مپریا لیسی و فی کسند انقلاب است .

حزب توده اگر با آمریکا مخالفت می ورزد ، اس مخالفت نه از زاویه مبارزه صدا مپریا لیستی ویرا ساس یک مضمون انقلابی است ، این مخالفت بخاطر دفاع از منافع قدرت سوسیال امپریا لیستی شوروی است ، دقیقتر آنکه اس مخالفت از زاویه طردهرگونه سلطه طلبی ، انقیاد دو ستم ملی نمی باشد ، این مخالفت در جهت کنار زدن یک سلطه امپریا لیستی ، بیسع استقرار سلطه سوسیال امپریا لیسم است .

اینکه حزب توده زمانی به تائید "رفرم های امپریالیستی" انقلاب سفید بلند شد ، به تائید رژیم سلطنتی شاهنشاهی بلند شد و در پی سازش با " جناح دوراندیش " سرمایه داری وابسته ایران برآمد ، ناشی از بینش و منی رویزیونیستی و تسلیم - طلبانه آن بود و اینکه امروز حزب توده با هیئت حاکمه ایران سازش می کند و در برابر آن تسلیم میشود ، نیر ناشی از همان خط منی رویزیونیستی تمام عیار است .

و حال سازمان چریکهای فدائی خلق شعار و مبارزه ضد امپریا لیستی نیروهای ضد رویزیونیست علیه سوسیال امپیر - یا لیسم شوروی را " خیال " تلقی می کند و معتقد است که سوسیال امپریا لیسم همان سوسیالیسم است . سازمان چریکها قدرت تجا و زگر شوروی را دوست خلقها جا می زند و بدین ترتیب آب به

آسیاب دشمنان خلق می ریزد. ما می گوئیم این ترلزل و کوتاهی عریان در مبارزه ضد امپریالیستی نتیجه منطقی درک رویزیونیستی سازمان چریکهاست. همانگونه که تئوری رویزیونیستی تقسیم هیئت حاکمه ارتجاعی به دو جناح "خوب" و "بد" دقیقاً ناشی از گرایش قوی رویزیونیستی این سازمان می باشد. بعبارت دقیق تر نگرش رویزیونیستی سازمان چریکها نمی تواند در نزله زلز در مبارزه ضد امپریالیستی و ضد بورژوازی نیانجامد.

بدین ترتیب متوجه میشویم که نگرش و گرایش قوی رویزیونیستی سازمان چریکهای فدائی قادر بر درک این مطلب نیست که بین دیدگاه و مبارزه انقلابی کمونیستها علیه سوسیال امپریالیسم شوروی و دیدگاه و شعار ضد کمونیستی و عوامفریبانه "نه شرقی نه غربی" هیئت حاکمه فاصله کیفی و عمیقی وجود دارد. این سازمان قادر نیست مضمون پیکیر شعار کمونیستها را درک کند. سازمان چریکها عوام فریبی می کند و مضمون واقعی شعار و مبارزه کمونیستها علیه رویزیونیسم و سوسیال امپریالیسم را وارونه جلوه میدهد و با این تحریف از یک مبارزه آیدئولوژیک کمونیستی بر روی این مسائل می گریزد. سازمان چریکها مبارزه کمونیستی علیه شوروی را تخطئه میکند. ولی خود در مقابل، این قدرت تجا و زکر را بزرگ می نماید. سیاست توسعه طلبانه آنرا تا ثید می کند و در عرصه مبارزه طبقاتی و مبارزه ضد امپریالیستی موضعی تسلیم طلبانه اتخاذ مینماید.



آیا مشی سازمان ما

به مشی سازمان چریکهای فدایی نزدیک است؟

در ادامه توجیحات رویزیونیستی، سازمان چریکها به کمیات (۱۹) تازه ای رسیده است. این سازمان معتقد است که در "برنامه حداقل "سازمان پیکار و"بویژه در زمینه سیاست خارجی کرایش های تازه ای بچشم میخورد"، زیرا در برنامه حداقل صحبت از "کشورهای سوسیالیستی" گردیده است.

ما به چنین طرز برخوردی بهیچوجه شیوه برخورد کمونیستی نمی گوئیم. این طرز برخورد مبتنی بر تحریف بوده و یک شیوه برخورد بورژوائی در مبارزه ایدئولوژیک می باشد. این شیوه برخورد بجای آنکه واقعیات را مبنای کار خود قرار داده و انتقاد بر واقعیات زنده، منعکس در مشی و مواضع یک نیرو وارد آورد، مسائل تحریف شده و ناقص را نقطه حرکت قرار داده و سپس در ذهنیات خود شروع به نیکه تازی می کند. این نسوع برخورد نه در پی مبارزه ایدئولوژیک، بلکه در پی پاسخگوئی به تمایلات ذهنی خود می باشد.

نه تنها سازمان چریکهای فدائی بلکه کل جنبش کمو - نیستی ایران نسبت به مواضع سازمان پیکار در راه آزادی طبقه کارگر در برخورد به سوسیال امپریالیسم شوروی آشنا می - باشند. تمام انتشارات و ارگانهای سازمان و یارکانهای دانشجویی و دانش آموزی وابسته به سازمان ما شاهد این مدعا - ست. ولی سازمان چریکهای فدائی دست به تحریف بورژوائی می زند. این سازمان عبارت موجود در برنامه حداقل یعنی "کشورهای سوسیالیستی و انقلابی" را تحریف کرده و به دروغ

مدعی است که "گرایشهای تازه‌ای" در مواضع سازمان ما نسبت به سوسیال امپریالیسم بوجود آمده است و این حکم بی‌اساس را بر این تحریف استوار می‌کنند که ما صحبت از "کشورهای سوسیالیستی" نموده ایم و سپس در پی آنست تا چنین القا کنند که گویا منظور سازمان پیکار از "کشورهای سوسیالیستی" از جمله کشورهای اروپای شرقی و شوروی می‌باشد!

ما بارها اعلام کرده ایم که شوروی یک کشور سوسیال امپریالیستی بوده و اروپای شرقی دربرگیرنده کشورهای رویزیونیستی می‌باشد که اقتصا د آنان برمدار سرمایه داری احیاء شده حرکت کرده و در آنجا بورژوازی نوخاسته در راس کار می‌باشد، و نیز اعلام کرده ایم که از زمان حاکمیت با ندرویز - یونیستی هوا کوفنگ و تنک سیا ئوپینگ بر حزب و دولت چین، چین بیک کشور رویزیونیستی تبدیل شده است ولی چرا سازمان چریکها حقایق را و ارونه جلوه میدهد؟ این نیکرو حقیقت را می‌پوشاند تا استیمال خود در مبارزه سیاسی آید - ثولوژیک را ستین را پنهان کرده و تمایلات شدت یافته انحطاطی و رویزیونیستی خود را توجیه و محق جلوه دهد.

بر پایه همین شیوه تحریف آمیز، سازمان چریکها میگوید: "در سطح جنبش کمونیستی ایران برنامه حداقل و سیاست و خط مشی پیکار در برابر حاکمیت (؟) و مبارزه طبقات و تحلیل این جریان از موقعیت فعلی نسبتا منطقی و از سایر جریانات مدعی مارکسیسم، به برنامه و سیاست سازمان ما نزدیک تر است."

و بعلاوه می‌گوید:

"پیکار همان ایدئولوژی و رشکسته و ارتجاعی خرده بورژوازی عقب مانده و در حال تلاشی را ... بعاریت گرفته است."

و در آخر اضافه میکند که نیروئی ما نند سازمان پیکار که معتقد

به نرسو سیال امپریالیسم است جزو جریانانی است که "خطر-
یک ترین انحرافات در جنبش کمونیستی ایران" را تشکیل
می دهد. (همانجا - همه تاکیدات از ماست).

در این گفته ها چند نکته حائز توجه است:

نکته اول اینکه، آیا سازمان چریکها به تناقض گوئی
عجیب و غریبی نیافتاده است؟ چگونه سازمانی که جز جریانی
است که "خطرناک ترین انحرافات" را تشکیل می دهد و دارای
"ایدئولوژی ورشکسته" است می تواند یک خط مشی، برنامه و
سیاست "نسبتا منطقی" ارائه کند؟ مگر برنامه و سیاست یک
نرو ملهم و متاثر از ایدئولوژی و بینش فکری آن جریان
سیاسی نمی باشد؟ و مگر مواضع سیاسی مادر عرصه های ملی و
بین المللی را ایدئولوژی مارکسیستی - لنینیستی و بینش
ضدروبیونیستی ما جدا می تواند باشد؟ این تناقض را سازمان
چریکها باید جواب دهد.

نکته دوم اینکه، همانطور که در فوق نشان دادیم این
"ایدئولوژی ورشکسته" در حقیقت همان مارکسیسم - لنینیسم،
همان مبارزه کمونیستی علیه روبریونیسم و سوسیال امپریا -
لیسم است. کسانی که ذهنشان به اپورتونیسم و روبریونیسم
آلوده است، نمیتوانند قضاوت دیگری نسبت به مارکسیسم -
لنینیسم داشته باشند. روبریونیستها همیشه ضدیت با ایدئولوژی
پرولتاریا بلند شده و میکوشند آنرا از جوهر انقلابی
خود خالی سازند و دنبال روان روبریونیستها، کسانی که راه
روبریونیستها را مرتدا در پیش گرفته اند، نیز پا در جای
"پیشفراوان" خود می گذارند.

نکته سوم اینکه، طرح این مسئله که خط مشی سازمان
ما با برنامه و سیاست سازمان چریکها "نزدیک" است جز ندیدن
واقعیت ها و مخدوش کردن مرزها چیز دیگری نمی باشد. در اینجا
بحث بر سر نفی دیدگاه وحدت طلبانه در سطح جنبش کمونیستی

ایران نیست ، در اینجا بحث بر سر نقدیک دیدگاه انحرافی است . این دیدگاه همان دیدگاه نفی مبارزه ایدئولوژیک می باشد که از طریق پنهان کردن مواضع متضاد و مشخص ننمودن مرزها در تمام زمینه‌ها و روشن نساختن اختلافات سیاسی - ایدئولوژیک حاد ، عمدتاً دست به تحریف و مارک زنی می زند و در مواردی نیز - مانند این مورد - با زبدون روشن کردن دلایل خود بطور کاذب اعلام "نزدیکی" مواضع مینماید .

بیشتر ضد رویزیونیستی سازمان مانی توان در مجموعه سیاستها ، شعارها و عملکردهایش تا شیرنداشته باشد و گرایش رویزیونیستی سازمان چریکها نیز نمی توان در مجموعه برنامه‌ها و حرکتها ی این سازمان عمل نکند ، ایدئولوژی و بیشترین هر جریان سیاسی در موضعگیری های مربوط به مسائل ملی و بین المللی آن جریان تا شایر مشخص و روشنی میگذارد . اگر سازمان ما بر پایه تحلیل طبقاتی خود هیئت حاکمه را ارتجاعی و در شرایط کنونی حرکت خرده بورژوازی مرفه را ضد انقلابی ارزیابی می نماید ، اگر سازمان ما شعار استراتژیک جمهوری دموکراتیک خلق به رهبری طبقه کارگر را مطرح می کند ، اگر سازمان ما حزب توده را یک حزب رویزیونیست و ارتجاعی بورژوازی و وابسته به سوسیال امپریالیسم شوروی قلمداد می کند ، اگر سازمان ما شوروی را یک کشور سوسیال امپریالیستی و کودتای افغانستان را یک کودتای ارتجاعی و سوسیال امپریالیستی بحساب می آورد ، و اگر سازمان ما در حرکت مبارزه انتخاباتی خود به کاندیداهای کمونیست و انقلابی رای می دهد و کاندیداهای طبقات مرفه جامعه را بایکوت انقلابی می کند ، ... هم این مواضع بر بیش کمو - نیستی و ضد رویزیونیستی سازمان ما استوار است . در یک کلام موضع سیاسی ، انعکاسی از ایدئولوژی و مشی حاکم بر ماست .

حال آنکه اگر سازمان چریکهای فدائی بر پایه تحلیل
 سیاسی خود در هیئت حاکمه ضد انقلابی دوجناح "خوب" و "بد" و یا
 "مترقی" و "ارتجاعی" می بیند، اگر سازمان چریکهای فدائی
 دولت بنی صدر رفته و ارکان سرکوب بورژوازی مانند سپاه
 پاسداران را به دوجناح "خوب" و "بد" تقسیم می کند، اگر
 سازمان چریکها تا دیروز شعار رفرمیستی و لیبرالی "نبرد با
 دیکتاتوری شاه" و شعار رروزیونیستی "حاکمیت خلق" را طرح
 می کرد و امروز شعار رکنک و رروزیونیستی "حاکمیت دموکراتیک
 نوده ها" را مطرح نموده و بدین ترتیب رهبری طبقه کارگر در
 انقلاب را به طاق نیسان می گوید، اگر سازمان چریکها حزب
 نوده را رروزیونیست قلمداد نکرده و آن را درون جنبش کمو -
 نیستی قرا میدهد، اگر سازمان چریکها شوروی را به دروغ
 کشور سوسیالیستی و انقلابی جا میزند و کودتای آترا در افغانستان
 "عمل انقلابی" جلوه میدهد و اگر سازمان چریکها در سیاست
 انتخاباتی خود به کاندیداهای کمونیست رای نمی دهد.
 بلکه به نمایندگان اقشار مرفه و مدافعان این نظام ضد
 انقلابی رای می دهد، ... همه این مواضع نیز دقیقاً انعکاسی
 از بینش حاکم بر سازمان چریکهای فدائی می باشد. این مواضع
 کاملاً انحرافی بطور منطقی ناشی از گرایش رروزیونیستی و
 تمایلات لیبرالی موجود در می سازمان چریکهای فدائی است.
 بر همه روشن است که مواضع متفاوت و متضاد این دونیرو
 ناشی از دو تفکر متفاوت می باشد. مسئله اساسی این نیست
 که سازمان چریکها علام بکنند که طرفدار ما رکسیم است. مسئله
اساسی این است که ببینیم سازمان چریکها چه درکی از مار -
کسیم دارد. سازمانی که درکی التقاطی و نیمه رروزیونیستی
 از مارکسیم داشته باشد نمی تواند دارای مواضع شفاف
 مارکسیستی - لنینیستی باشد.

بدین ترتیب مقایسه مواضع سازمان ما با سازمان

چریکها خیلی سریع روشن می کنند که چه اختلافات بزرگی در مشی و مواضع این دونیرو موجود است. مقایسه کوتاه می که در بالا شد این حقیقت بزرگ را نشان می دهد، ولی سازمان چریکها این اختلافات را بطور ایپورتونیستی نمی خواهد ببینند و صحبت از "نزدیکی" می کند .

سازمان چریکها می گوید :

"اگر تزار تجاعی سوسیال امپریالیسم مانع نبود، مرا رای دادن به این سازمان، حمایت از آن و همکاری نزدیک تر با آن را محصا به سود جنبش کمونیستی می - نمردیم". (همانجا)

ما میگوئیم سازمان چریکها ناتوان از ارائه یک تحلیل مارکسیستی است، زیرا رابطه دیا لکتیک یدیده ها را نسبت به یکدیگر نمی بیند. ما در بالا نشان دادیم که ریشه اختلاف مواضع در مشی و سیاست حاکم است. بعبارت دیگر مواضع یک سازمان انعکاس طبیعی یک مشی و بینش است. تحلیل ما از مسائل ملی و بین المللی نتیجه خط مشی حاکم بر سازمان است و بر این اساس واضح است که موضع ضد سوسیال امپریا - لیستی ما در رابطه دیا لکتیک با بینش ضد رویزیونیستی ما می باشد. ما معتقدیم که ساخته درک علمی و عمیق از ماهیت طبقاتی رویزیونیسم ندارند و نتیجتا از مرز بندی قاطعی علیه رویز - یونیسم برخوردار نیستند، بنا گزیر نمی توانند درک - یی مارکسیستی از مقوله سوسیال امپریالیسم داشته و از موضعی پرولتری به مبارزه علیه سوسیال امپریالیسم دست زنند.

بنظر ما سازمان چریکهای فدائی در مقابل سوسیال امپریا لیسم زانومی زندگی درکی علمی از رویزیونیستها بمشابه یک جریان طبقاتی - بورژواشی ندارد . ولی سازمان ما علیه سوسیال امپریالیسم موضع دارد زیرا علیه رویزیونیسم مبارزه میکند و بنا بر این موضع ضد

سوسیال امپریالیستی ما با زتاب نگرش ضدرویزیونیستی ما می باشد. سازمان چریکها این مسئله را درک نمیکنند که مبارزه علیه یک موضع مشخص (معلول) قبل از هر چیز مبارزه علیه پایگاه و بنیاد فکری (علت) آن موضع را طلب می کند. سازمان چریکها بطرز ایده آلیستی رابطه بین علت و معلول را در ذهن خود مضمحل ساخته و در پی آنست تا نیروئی را وادار به "پس گرفتن" یک موضع بنماید و آنهم موضعی که ضدیت با رویزیونیسم را مشخص می سازد .

سیاست و عمل چه کسانی به نیش سه جهانی نزدیک است ؟

سازمان چریکهای فدائی در ادامه استدلالات انحرافی خود می گوید :

"آنها (پیکار) هرکجا میخواهند تزسوسیال امپریالیسم را در عمل پیاده کنند، موضع "سه جهان" را خواهند پذیرفت . "سه جهان" یا "سوسیال امپریالیسم" تنها در حرف تفاوت میکند، در عمل این دو تفاوتی باهم ندارند". (همانجا)

۱ - در ابتدا ما این سؤال را طرح می کنیم که برای اولین بار مگر کمونیستهای معتقد به تزسوسیال امپریالیسم نبودند که به تحلیل و افشای تزرویزیونیستی و ارتجاعی "سه جهان" و افشای رویزیونیسم چینی بلند شدند؟ (۳)

۲ - بعد اینکه ما از سازمان چریکها میخواهیم تا بدون هیچگونه عوامفریبی نشان بدهد که موضعگیری عملی ما علیه سوسیال امپریالیسم به پذیرش "موضع سه جهان" ختم شده است .

(۳) - حزب کارآلبانی جز اولین نیروهای بود که تزرویزیونیستی سه جهان را به نقد کشید .

این سازمان علی‌رغم تمام برخوردهای غیرمادفا و سحرین - آمیزش ناتوان از اثبات این امر است. مادرعین حال که علیه سوسیال امپریالیسم شوروی در همه جا و در همه موارد دست به افتاکری و مبارزه می‌زنیم، علیه بورژوازی حاکم برای ایران و امپریالیسم آمریکا به‌مثابه دشمن اصلی خلفهای ایسران قاطعانه می‌جنگیم. مادرعین حال که کودتای امپریالیستی و تجاوز نظامی شوروی در افغانستان را افشاء و محکوم می‌نمائیم، توطئه‌ها و حرکت‌های ارتجاعی امپریالیسم آمریکا و جین رویزیونیست در افغانستان را نیز بر ملا ساخته و محکوم می‌کنیم. خارج از تهمت‌های سازمان چریک‌ها، واقعیات نشان داده است که در ارتباط با مسائل ملی مانند برخورد به قدرت سیاسی حاکم و آرایش طبقاتی، برخورد به احزاب و شکل‌های بورژوازی و خرده‌بورژوازی و... و نیز مسائل بین‌المللی، تحلیل‌های ما، پراتیک مبارزاتی ما کاملاً متفادبا بینش، عمل‌کرد و "مواقع سه‌جانه‌نی" می‌باشد.

۳ - مادرارتباط با گفته فوق یک سؤال مطرح می‌کنیم و آن اینکه چرا بین نقطه نظرات و فعالیت سازمانی سازمان چریک‌ها و نقطه نظرات و عمل‌کرد رویزیونیست‌ها (چه توده‌ای، چه سه‌جانه‌نی)، مشابهت و نزدیکی‌هایی به چشم می‌خورد؟ برای اینکه این پرسش در حدیک حکم باقی نماند، مسئله را بیشتر توضیح می‌دهیم.

بنظر ما "تفکر سه‌جانه‌نی" و تفکر رویزیونیسم خروشفی ما هیتا هیچ‌گونه تفاقوتی ندارند. این دو تفکر رویزیونیستی می‌باشند و بر نکرش و بینش سیاسی - طبقاتی یکانه‌ای متکی است. این بینش یک بینش بورژوازی و ضد پرولتری است. یعنی در واقع این "دو نوع" تفکر دارای یک فصل مشترک اساسی هستند و آن رویزیونیسم است. در درون هر دو جریان فکری درک سازش و آشتی طبقاتی و استکاف از مبارزه طبقاتی -

انقلابی نهفته است و این امر همان رویزیونیسم است .

ویژه‌گیهای ملی و تاریخی تئوریهای رویزیونیستی نفی کننده ماهیت واحد همه این تئوریهایی نمی تواند باشد. رویزیو- نیسم یک پدیده، واحد و بین المللی است. لنین میگوید :

" رویزیونیسم یک پدیده، بین المللی است . . . با وجود تنوع عظیمی که از لحاظ شرایط ملی و عوامل تاریخی در وضع کلیه این کشورها وجود دارد، باز هم ما از لحاظ ماهیت خود یکسان است " . (مارکسیسم و رویزیونیسم)

بر پایه این استدلال ، عدم مرزبندی با رویزیونیسم خروشچی و سوسیال امیریا لیسم نمی تواند در عمل به تأیید اشکال دیگر رویزیونیسم کشیده نشود. جوهر اشکال مختلف دیگر رویزیونیسم یکی است. به همین خاطر عدم موضع در قبال یک شکل از رویزیونیسم بعدم موضع در قبال جوهریکانه کشیده میشود . عدم موضع قاطع علیه رویزیونیسم خروشچی ما را در برابر رویزیونیسم "سه جهانی" بی حفاظ مینماید و بالعکس .

از نظر ما هر موضعگیری علیه رویزیونیسم بمعنای موضع گیری مارکسیستی - لنینیستی و ضد رویزیونیستی نمی باشد. شوروی و حزب توده نیز علیه چین رویزیونیست موضع میگیرند و رویزیونیستهای چینی و "سه جهانی" های وطنی هم علیه شوروی موضع می گیرند. این موضعگیری ها کمونیستی نمی باشند ، زیرا این موضعگیری ها نه مبتنی بر یک درک کمونیستی و در دفاع از انقلاب ، دیکتاتوری پرولتاریا و منافع و آرمان پرولتاریاست ، بلکه برعکس این موضعگیری ها از زاویه دید رقابت دوجریان بورژوازی صورت می گیرند .

سازمان چریکهای فدائی ادعا میکند با "سه جهان" مرز بندی دارد ، ولی باید گفت که این سازمان علیرغم تمام شعارها و هاشی که علیه "سه جهان" ابراز می کند ، در صورتیکه مواضعش همچنان روبه فقرا رود ، در ادامه خویش بر همان ایدئولوژی -

ها ئی منطبق میشود که "سه جهان" برپا به آن کاملاً استوار است .
این سازمان علیه "سه جهان" موضع می گیرد ولی فرعمل و
سیاست به عمل و سیاست رویزیونیستی و بالطبع "سه جهانی"
نزدیک میشود. زیرا در خود دارای یک گرایش قوی رویزیونیستی
بوده و در مقابل رویزیونیسم شوروی موضع انقلابی ندارد .

این مشابهاً و نزدیکی چگونه قابل تشخیص است ؟

سازمان چریکها تا قبل از قیام تزرویزیونیستی "نبرد
با دیکتاتوری شاه" را ارائه می داد، در همان زمان حزب توده
شعار "جبهه واحد دیکتاتوری" را مطرح ساخته بود. در چنین
مقطعی دوشعار استراتژیک این دونیروبا هم انطباق می یافتند .
امروز حزب توده و سه جهانی ها از دولت فدا انقلابی حاکم
حمایت می نمایند و سازمان چریکها صحبت از "بخش منرفقی"
هیئت حاکمه و حمایت از آن می کنند و در برخورد به بنی صدر
دارای یک سیاست مماشات جوینا می باشد .

امروز حزب توده و سه جهانی ها در مقابل دولت انقلابی
آینده که باید مستقر گردد سکوت می کنند و سازمان چریکها صحبت
از شعار رکنک "حاکمیت دموکراتیک توده ها" می کنند. هر چند که
اینجا و آنجا، و در لابلای سطور معدودی از مقالاتشان شرمکینانه
از "جمهوری دموکراتیک خلق" هم نامی برده اند. امروز حزب
توده و سه جهانی ها رهبری طبقه، کارکردها شناخته بدست
فراموشی سپرده اند و سازمان چریکها درباره مسئله رهبری
پرولتاریا در انقلاب بطور صریح و روشن موضع نمیگیرد .

امروز حزب توده و سه جهانی ها در انتخابات مجلس شورابه
نمایندگان بورژوازی رای می دهند و به تقویت آن میپردازند
سازمان چریکها نیز کاندیداهای کمونیست را با یکوت نموده و
به کاندیداهای اقطاعی و مرفه جامعه رای می دهند .

بدین ترتیب متوجه میشویم که سازمان چریکها علیرغم
اینکه علیه "سه جهان" موضع اعلام داشته است، ولی از آنجا که

با رویزیونیسم و جوهر طبقاتی آن مرزبندی ندارد، در عمل به کردار "بیشتر به جهانی" نزدیک میشود و یا تا زمان چریک‌ها علیه حزب توده اعلام موضع نموده است و بیان میکند که حزب توده در ۲۸ مرداد خداحت کرد و سیاست تسلیم طلبانه اتخاذ کرد، میگوید خط مشی حزب توده "زبان آور" است، میگوید: "نباید این حزب را تقویت و حمایت نمود، بلکه سازمان چریک‌ها این موضوعگیری‌ها را علیه حزب توده میکند، ولی در عمل و سیاست به موضع این حزب رویزیونیست نزدیک میشود. چگونه؟

سازمان چریک‌های فدائی حزب توده را بمثابه یک جریان کاملاً رویزیونیستی و ارتجاعی و وابسته به یک قدرت سوسیال امپریالیستی ارزیابی نمیکند. این سازمان حتی از اعلام اینکه این حزب رویزیونیست میباشد، اجتناب میورزد (رجوع شونده کاره و سایر نشریات سازمانی). حال ما سؤال میکنیم چنین ارزیابی انحرافی از حزب توده آیا به معنای یساری کردن این حزب نیست؟ آیا معنای امتیاز دادن به رویزیونیسم و نزدیکی با موضع آن نیست؟

سازمان چریک‌های فدائی، حزب توده‌خائن را هم‌ردیف و همپای نیروهای اصیل کمونیستی و انقلابی میهن گذاشته و مطرح می‌کند، بهمان دلایلی که از کا ندیدها های کمونیست نباید حمایت کرد، از کا ندیدها های حزب توده نیز نباید حمایت نمود و سپس سازمان چریک‌های فدائی می‌گوید:

"ما حمایت از کا ندیدها های سه‌جریایی (پیکار، راه‌کارگر، حزب توده - تاکید از ما است) را که شمردیم به تنهایی در عرصه کسترش زمینه‌های وحدت عمل کلیه نیروهای ضد امپریالیست و مترقی بی‌تأثیری دانیم، بلکه در مواردی نیز عملکردیستایی از آنها را علت سیاست و سوانحی که دارد در بیان کسترش آن زمینه‌ها میدانیم."

(همانجا)

مفهوم گفته پورتونستی فوق روشن است : از نظر فدائی ها حزب توده در کناره‌های انقلابی قابل ارزیابی می باشد. از نظر آنها بهمان ترتیب که حمایت از کمونیست‌های انقلابی در وحدت عمل فدا مپریالیستی بی تاثیر است ، حمایت از کارکنان فدائی های حزب توده چون "پایگاه توده‌ای" ندارند بی تاثیر است. بمعنای دیگر حمایت از ضدانقلابیون و رویز - یونیست خیانت نیست، بلکه "بی تاثیر" است. و آخر اینکه حمایت در "مواردی" زبان آوری باشد. بمعنای دیگر در موارد دیگری همکاری و حمایت از حزب توده زبان آور نخواهد بود و شاید هم مفید و لازم نیز باشد !

سازمان چریک‌های فدائی خلق با حیثیت بخشیدن به حزب توده رویزیونیست و مزدور، با پشت یا زدن به دستاورد همه شهدائی که موضع قاطع علیه حزب توده داشتند، بیاری حزب توده می شتابد، و در اینجا ما با زهم سؤال می کنیم، این بیاری رساندن آیا بمعنای آن نیست که سازمان چریک‌ها در عمل و سیاست به موضع حزب توده نزدیک میشود ؟

سازمان چریک‌ها با حزب توده مخالفت میکند اما موضع آنها در مورد افغانستان یکسان می شود، موضع آنان در قبال سوسیال امپریالیسم شوروی یکسان میشود، موضع آنان در قبال حزب دموکرات کم و بیش یکسان میشود، موضع آنان در قبال قدرت سیاسی و تحلیل از اوضاع طبقاتی نزدیک میشود، آیا واقعا این دلایل ، واقعیت‌های انکارناپذیری جهت اثبات نزدیک شدن موضع سازمان چریک‌های فدائی به موضع حزب توده رویزیونیست به شما رنمی آیند ؟



نتیجه‌گیری ما

در ارزیابی از سیاست رویزیونیستی سازمان چریک‌های فدائی در عرصه مبارزه انتخاباتی، ما به این نتیجه می‌رسیم که این سازمان با عدم حمایت از کمونیست‌ها ولی حمایت از کاندیداهای اگشارمرغه، یک گام دیگر بسوی بورژوازی بر می‌دارد.

لنین می‌گفت برای پی بردن به ماهیت یک جریان سیاسی نباید به گفتار با و رداشت بلکه باید به آن چیزی که این جریان بدان عمل می‌نماید توجه داشت. باید به سمت-گیری عینی طبقاتی این جریان دقت نمود. سازمان چریک‌های فدائی با سیاست انتخاباتی خودپلی فراهم کرد تا توده‌ها به جبهه بورژوازی نزدیک شوند. این سازمان با سیاست رویزیونیستی خود به نفوذ بیشتر بورژوازی در میان توده‌ها یاری رسانده، توهم آنان را نسبت به هیئت حاکمه بیشتر نموده و آنان را از پرولتاریا و کمونیست‌ها دور نماید. حمایت از عناصر بی‌هویت و در عین حال متعلق به "بالائی‌ها" جز آب به آسیاب بورژوازی ریختن و برخلاف موضع پرولتاریا موضع گرفتن هیچ معنای دیگری ندارد. سازمان چریک‌ها با اتخاذ این سیاست رویزیونیستی تمایل طبقاتی خود را نشان داد و در عمل مشخص کرد که با چه کسانی نزدیکی بیشتری دارد، این سازمان با حرکت خود نشان داد که نمیتواند از منافع پرولتاریا حمایت کند.

حرکت و مشی انحرافی این سازمان زنگ خطری برای تمام توده‌های سازمانی و وطن‌داران و هواداران این سازمان بشمار می‌آید و آنان را در مقابل وظایف بس‌خطیری قراردادده و از آنان هوشیاری انقلابی بسیاری می‌طلبد. ما

هما منظور که در قبل نیز گفته ایم، این سیاست انتخاباتی یک
امرانفاتی و ناکهانی نیست، این سیاست انعکاس یک خسب
مشی و یک گرایش طبقاتی است. کسانی که فکر میکنند این
سیاست انحرافی جدا از سیاست و مشی حاکم برای این نیرو است،
سخت در اشتباهند. کمی دقت به سیاستها و عملکردهای این
سازمان روشن می سازد که ریشه انحراف همان خط مشی حاکم و
همان نگرش و گرایش حدت یافته رویزیونیستی سازمان چریک -
های فدائیی می باشد. ما همان طور که با رها و بارها بدرستی
متذکر شده و هشدار داده ایم، گرایش قوی رویزیونیستی این
سازمان آتیه نزدیک بس خطرناکی در برابر آن قرار داده است.
لنین در ارزیابی از انترناسیونال دوم و اپورتونیسیم و
رویزیونیسم حاکم بر آن نوشت :

"اپورتونیسیم در مسیر رشد خود به مرحله گندیدگی رسیده و
بطور قطعی به اردوگا هبورژوازی گرویده و به سوسیال -
شوونیسم مبدل شده است، چه از لحاظ معنوی و چه از لحاظ
سیاسی پیوند خود را با سوسیال دموکراسی گسسته است،
از لحاظ تشکیلاتی نیز پیوند خود را با آن خواهد گسست".

(اپورتونیسیم و ورشکستگی انترناسیونال دوم)

ما اعلام می کنیم که امروز سازمان چریکهای فدائیی خلق
"بطور قطعی به اردوگا هبورژوازی" نپیوسته است، ولی جهتیی
که بخود گرفته نزدیکیی بیش از پیش به این اردوگا همیبا شد.

آری، سازمان چریکهای فدائیی راهی را در پیش گرفته
که سرانجام نزدیکش مرداب رویزیونیسم تمامعیار و پیوستن

به جبهه هبورژوازی خواهد بود ■

(۵۹/۱/۶)

**جنبش نوین کمونیستی ایران و
سازمان چریک‌های فدائی خلق**

عدم کشف تمام زوایای سنوری انقلاب ایران، ضعف پیوند ارگانیک بین مارکسیست‌لینیست‌ها با جنبش طبقه کارگر و توده‌ها و خلاصه غیبت حزب کمونیست ایران، یعنی حزبی که حاصل پیوند سوسیالیسم علمی با جنبش خود بخودی پرولساریای ایران می‌باشد به این توهم دام‌ن زده که گویا مرزی بین مارکسیسم و ضد مارکسیسم وجود نداشته و هیچ‌گونه معیار و محکی برای تعیین حدود جنبش‌نویسن کمونیستی ما موجود نیست. دو آتش‌ترین مبلغین این توهم، ضد مارکسیست‌های واقعی و دشمنان آشتی‌ناپذیر طبقه کارگر ایران یعنی رویزیونیست‌های خائن حزب توده هستند که اصولاً وجود یک چنین "جنبش‌نویسن" را منکر شده آنرا از اختراعات "ماژویست‌ها" میدانند، ولی واقعیت چیست؟

لنین در توضیح تاریخچه جنبش سوسیال دموکراسی روسیه می‌گوید: "جنبش سوسیال دموکراسی در سال ۱۸۸۳ به‌نمنا به یک گرایش ایدئولوژیک هنگامیکه نظریات سوسیال‌دموکراتیک در انطباق با روسیه برای اولین بار در خارج توسط گروه "رهاش‌کار" بطور منظم تشریح می‌گردد، به‌پا خاست. تا اوائل سال‌های ۱۸۹۰ سوسیال دموکراسی یک گرایش ایدئولوژیک بدون پیوند، با جنبش توده‌ای طبقه کارگر روسیه بود." ("سوسیالیسم و جنگ" - لنین)
در واقع سوسیال دموکراسی روس، به‌عنوان یک "گرایش

ایدئولوژیک " در مبارزه با ایدئولوژی دهقانان —
 نارودنیسم رشد یافت ، حقانیت و جهان بینی یعنی روش
 و تئوری سوسیالیسم علمی را در مقابل ایده آلیم
 متافیزیکی سوسالیستهای تخیلی روس نشان داد . این
 جهان بینی هر چند که در محتوا حاصل مبارزه طبقاتی
 پرولتاریا بود ، ولی در آنوقت هنوز با جنبش خودبخودی
 طبقه کارگر روس پیوند نیافته بود . معهذا این عدم
 پیوند با جنبش طبقه کارگر باعث آن نمی شد که ماهیت
 این گرایش ایدئولوژیک و مرزبندی آن با گرایشات
 ایدئولوژیک دیگر انکار گردد . بعلاوه همچنان که جنبش
 کمونیستی میتواند بعنوان یک گرایش ایدئولوژیک ولی
 بدون یک "بافت کارگری" وجود داشته باشد ، یک حزب
 کارگری (نه کمونیستی) نیز میتواند بدون ایدئولوژی
 پرولتری وجود داشته باشد .

استالین در توضیح حزب کارگری بریتانیا یعنی حزبی
 که پایه در اتحادیه های کارخانجات و کارگران دفتری
 دارد ، اما بدلیل حاکمیت ایدئولوژی غیر پرولتری در آن ،
 زائده بورژوازی است ، میگوید : این امر توضیح میدهد
 که چرا "حزب کارگر بریتانیا" عملاً "زائده یک حزب
 بورژوالیبرال است ، اگر چه در نوشتجات مارکسیستی به
 آن حزب کارگری اطلاق میشود . این "تناقض" چگونه باید
 توضیح داده شود؟ میتوان چنین توضیح داد وقتیکه این
 حزب بعنوان یک حزب کارگری تعریف میشود منظور معمولاً
 نه وضع واقعی امور در حزب در حال حاضر بلکه نوع ساخت
 یک حزب کارگری است که از طریق آن ، در شرایط معین ،
 این حزب میتواند در آینده بصورت یک حزب واقعی کارگری
 در آید که در مقابل جهان بورژوازی می ایستد . ("گفتگو

با دانشجویان دانشگاه سون یاس" استالین)
 البته واضح است که نه آن "گرایش ایدئولوژیک"
 بدون این نوع سازمانی و نه این نوع سازمانی بدون آن
 "گرایش ایدئولوژیک"، نمیتواند نماینده دسته پینتراول
 پرولتاریا باشد، اما بهر حال هردوی این مقولات دارای
 ماهیت مشخصی میباشند که در عین ارتباط با یکدیگر
 مستقل هستند. بافت تشکیلاتی کارگری مستقل از بافت
 تشکیلاتی خرده بورژوازی است و گرایش ایدئولوژیک
 پرولتری نیز مستقل از گرایش ایدئولوژیک غیر پرولتری.
 "جنبش نوین کمونیستی ایران" هنوز نتوانسته بافت
 تشکیلاتی کارگری یافته و با جنبش خودبخودی کارگران
 در آمیزد ولی از ابتدای پیدایش خود بعنوان یک "گرایش
 ایدئولوژیک" دارای ماهیت و تعریف مشخصی بوده است. این
 ماهیت چیست ؟

مارکسیسم - لنینیسم ایدئولوژی پرولتاریاست. حال
 آنکه رویزیونیسم ایدئولوژی بورژوازی است. همچنان که
 لنین میگوید: "رویزیونیسم نتیجه مستقیم جهان بینی
 بورژوازی و نفوذ آن در جنبش کارگری است." (مارکسیسم
 و رویزیونیسم - لنین) رویزیونیسم اصول تشکیلاتی
 مارکسیسم را وارونه میکند تئوری مبارزه طبقاتی و
 ضرورت دیکتاتوری پرولتاریا را به اسم "شرایط ویژه"
 نفی میسازد و بجای آن تئوری آشتی طبقاتی و دموکراسی
 تمام خلقی میگذارد. رویزیونیسم جنبش کارگری را بصورت
 زائده ارتجاع و لیبرالیسم خیانت پیشه درمی آورد. از
 این رو رویزیونیسم نه فقط انحراف از مارکسیسم، بلکه
ارتداد از آئین پرولتاریاست. بیهوده نبود که لنین
 کاژوتسکی رویزیونیست را "کاژوتسکی مرتد" مینامید.

رویزونیسم ارتداد در ایدئولوژی است .

حزب توده ایران که تا قبل از تسلط خروشچفیم در حزب کمونیست شوروی در سال ۱۹۵۶، آلوده به انحرافات اساساً رفورمیستی و لیبرالی بود و مامن مناسبی برای رشد ایدئولوژیهای غیر پرولتری بوجود آورده بود، پس از ظهور دارودسته رویزونیستی خروشچف، جانب ارتداد از مارکسیسم لنینیسم را گرفته و با پشت پا زدن به اصول جاودانی سوسیالیسم علمی، به تجدید نظر در تئوری مبارزه طبقاتی و دیکتاتوری پرولتاریا دست زد. آن شرایط ویژه ای که به بهانه آن آشتی طبقاتی و دموکراسی تمام خلقی ترویج می شد، "کشف بمب هسته ای" بود که تر و خشک را با هم می سوزاند و هم بورژوازی و پرولتاریا و هم مبارزه این دو را از صحنه عالم حذف میکرد! در سال ۱۹۶۰ در کنفرانس ۸۱ حزب کمونیستی و کارگری جهان دو خط مشی ایدئولوژیک در جنبش بین المللی کمونیستی کاملاً نمایان شد و بمرور از یکدیگر جدا شده و بصورت آنتاگونیسم در آمد. انشعاب در جنبش بین المللی کمونیستی، مارکسیست لنینیستها را در مقابل رویزونیستهای مدرن، یعنی فرزندان کائوتسکی ها و دیگر خائنین انترناسیونال دوم قرار داد. این شکاف و انشعاب در ایران پس از پلنوم چهارم در ۱۳۳۶ و بخصوص از ۱۳۳۹ به بعد در درون حزب توده منعکس گردید. گروههای مختلف کمونیستی، در مقابل انحطاط در جنبش کمونیستی موضع گرفته و راه خود را از مرتدین به ایدئولوژی پرولتاریا و ایدئولوژیهای بورژوازی سوا کردند.

رفیق احمدزاده در کتاب "مبارزه مسلحانه هم استراتژی هم تاکتیک"، در توضیح این انشعاب چنین میگوید: "اگر

در همین ایام مرزبندی بین مارکسیسم لنینیسم از یک طرف و رویز - یونیسیم و اپورتونیسیم از طرف دیگر در یک مقیاس بین المللی شکل نگرفته بود، شاید سلب اعتماد از حزب توده در آغاز تا حدودی موجب سلب اعتماد از کمونیسیم هم شده بود. اما اینک بنظر میرسد که مقام مارکسیسم لنینیسم واقعی خالی است و باید پر شود".

بدین ترتیب جنبش نویین کمونیستی ایران بعنوان یک "گرایش ایدئولوژیک" در مقابل ارتداد از مارکسیسم، در مقابل ایدئولوژی بورژوازی رویزیونیسیم قرار گرفت و بصورت معیار ایدئولوژیک حدود جنبش کمونیستی درآمد. جنبش کمونیستی، مستقل از جنبش کارگری، یک کنور خاص بعنوان یک گرایش ایدئولوژیک قابل تعریف است و هر کس که بخواهد بجای معیار ایدئولوژیک برای حدود این جنبش، معیار دیگری بنشاند، از مارکسیسم منحرف شده است. جنبش نویین کمونیستی ایران یک معیار ایدئولوژیک دارد و آن مرزبندی ایدئولوژیک با رویزیونیسیم خروشچفستی (و اخیراً "رویزیونیسیم سه جهانی) و تمام انواع رویزیونیسیم است .

اما جنبش نویین کمونیستی ایران در اولین قدم های خود اساساً "دچار اپورتونیسیم چپ یعنی آوانتوریسم در سیاست و مشی سیاسی شد. آوانتوریسم بعنوان کفاره، رفورمیسم مزمین و حاکمیت سیاست لیبرالی بر حزب توده ایران در سالهای قبل از ارتداد، دامنگیر جنبشی شد که هنوز نتوانسته بود به تجدید پیوند با جنبش کارگری ایران بپردازد و هنوز در این راه اولین تجربیات خود را می آزمود.

در سالهای چهل ، کاستر یسم بعنوان شکل جدیدی از

آوانتوریسم در جنبش انقلابی جهان رواج یافته بود. گروه احمدزاده از مشی سیاسی کاستر یسم تاثیر گرفت، ولی با انحراف ایدئولوژیک آن مرزبندی داشت "... اما بنظر می رسد که رژی دبره از موضع کوبا (که علیرغم تصور دبره نه تنها لفظی بلکه عملی است) تاثیر می پذیرد. موضعی که در آغاز از وابستگی شدید اقتصادی کوبا به شوروی سرچشمه میگرفت که متاسفانه بنظر می رسد این وابستگی تاکتیکی شکل یک موضع ایدئولوژیک و سیاسی را بخود گرفته که در این جمله "فیدل" ما به هیچ فرقه‌ای تعلق نداریم" انعکاس یافته "... (همان کتاب ص ۶۲ و ۶۳ پا ورقی)

لنین در سال ۱۹۲۵ در دومین کنگره "بین المللی کمونیستی، در باره سیاست چپروانه بعضی از احزاب کمونیستی که در مقابل مرتدین از جنبش کمونیستی، یعنی رویزیونیستهای خائن بین الملل دوم، در سیاست به (چپ) افتاده بودند، نوشت: "کمونیستها نیز اشتباه میکنند. بعضی عقاب‌ها به سطح مرغ خانگی تنزل می کنند، لیکن مرغهای خانگی هیچگاه به بلندپروازی عقابها نمی رسند! بگذار رویزیونیستها با حسرت خیره شوند.

در مقایسه با این وضع، اصلاح اشتباهات گرایش "چپ" در کمونیسم وظیفه‌ای آسان خواهد بود. در کشورهای متعدد ما ضد پارلماناریستی را مشاهده میکنیم که تا آن اندازه بوسیله خرده بورژوازی بوجود نیامده که توسط بعضی گردانهای پیشرو پرولتاریا بخاطر نفرتشان به پارلماناریسم کهنه، بخاطر نفرت ضروری صحیح و مشروع آن‌ها علیه رفتار اعضاء پارلمان در بریتانیا، فرانسه، ایتالیا و سایر کشورها رشد یافته است. بیسن الملل

کمونیستی باید تعلیمات راه گشا بدهد، رفقا باید از نزدیک تر با تجربه، روسیه و اهمیت حزب سیاسی واقعی پرولتری آشنا گردند. به انجام رساندن این وظیفه کار ما خواهد بود و مبارزه علیه این اشتباهات جنبش پرولتاریائی علیه این کمبودها هزار بار آسان تر از مبارزه علیه بورژواهایی که در لباس رفورمیستهای متعلق به احزاب کهنه بین الملل دوم می باشند و فعالیت خود را با ماهیت بورژوائی و نه پرولتاریائی به پیش می برند، می باشد." (شرایط بین المللی و وظائف اساسی انترناسیونال دوم، لنین).

رویزیونسم در ماهیت با مارکسیسم متفاوت است. حال آن که انحراف "چپ" یا راست در مارکسیسم، تنها یک تطابق در مضمون سیاسی بین مارکسیستها و غیر مارکسیستها است. عقابهای مارکسیست - لنینیست گاهی در اثبات انحرافات جایگاه خود را گم کرده و تا سطح مرغ خانگی بورژوا یا خرده بورژوا پائین می آیند، ولی هرگز ماهیت آنها تا هنگامیکه نسبت به اصول ایدئولوژیک پشت پا نزده اند، تغییر نیافته و کماکان عقاب هستند.

"سیاست" گو اینکه متولدازیک "ایدئولوژی" است، لکن از آن جداست. هر انحراف سیاسی، ماهیتاً "یک" انحراف از ایدئولوژی را در بطن خود دارد، ولی هرگز با ارتداد از ایدئولوژی یعنی نبریدن کامل از تمام ایده‌های سیاسی، فلسفی، اخلاقی، و زیبایی‌شناسی و خلاصه جهان بینی طبقاتی برابر نیست.

استالین در مقاله، "راجع به سه شعار اصلی حزب در باب مسأله دهقانان" می گوید: "لنین می گوید کسه عمده‌ترین مسأله در هر انقلابی مسأله حاکمیت است."

(جلد ۲۱ ص ۱۴۲) عمده‌ترین مسأله هر انقلابی اینست که حکومت در دست کدام طبقه با کدام طبقات متمرکز است. کدام طبقه با کدام طبقات باید واژگون گردند. کدام طبقه با کدام طبقات باید حکومت را بدست گیرند. (مسائل لنینیسم، جلد اول، ص ۲۶۴ - استالینی) " سیاست " قسمتی از روبنا، قسمتی از ایدئولوژی و نشان دهنده محتوا و شکل حاکمیت دولتی است. مشی سیاسی، مشی ای است که برخورد ما را به این حاکمیت دولتی نشان می‌دهد. در انقلاب دموکراتیک، ارتجاع خواهان حفظ آن حاکمیت دولتی است که مانع رشد نیروهای مولده جدید است، لیبرالیسم خواهان سهم شدن در این حاکمیت دولتی است، دموکراتیسم غیر پرولتری خواهان سرنگونی این حاکمیت است ولی راه این سرنگونی را بدرستی نمی‌داند، دموکراتیسم پرولتاریائی یعنی سیاست مارکسیستی یا مشی سیاسی ایدئولوژی پرولتری در انقلاب دموکراتیک هم خواهان سرنگونی این حاکمیت دولتی ارتجاعی است و هم طریق علمی آن را می‌شناسد. لنین می‌گوید: " لیبرالها (کادتها) می‌کوشند قدرت سیاسی و امتیازات سیاسی را با پرویشکوویچ هاتقسیم نمایند و حال آن که نارودنیکها دموکرات هستند و علت آن هم این است که در لحظه فعلی می‌کوشند و باید هم بکوشند تا کلیه امتیازات مربوط به مالکیت بر زمین و کلیه امتیازات مربوط به سیاست را از بین ببرند. " (" احزاب سیاسی در روسیه " لنین) یک مارکسیست لنینیست ممکن است در یک حرکت تاکتیکی دچار انحراف " چپ " یا راست گردد، و این انحراف ممکن است تا حد انحراف در مشی سیاسی، یعنی چگونگی برخورد به قدرت سیاسی حاکم رشد یابد، ولی نا هنگامیکه این

انحراف به سرحد ارتداد از مارکسیسم، یعنی رویزیونیسم نرسیده است، علی رغم تناقض و تضاد آشکاری که میان این سیاست و ایدئولوژی پرولتری وجود دارد، مانمی - توانیم این مارکسیست را خارج از جنبش کمونیستی بخوانیم. در کشوری که هنوز عقب ماندگی اقتصادی و تفوق تولید کوچک از یک طرف و فقدان یک حزب کمونیست اصیل و سنت وفاداری به اصول در جنبش کمونیستی آن به چشم می خورد، ظهور جریانات سیاسی غیر پرولتری و بخصوص خرده بورژواشی امری ناگزیر بوده و دنباله روی مارکسیست لنینیست‌هایی که هنوز هم نتوانسته‌اند "گرایش ایدئولوژیک" خود را به طبقه کارگر، در یک ساخت تشکیلاتی کارگری قالب دهند، امری طبیعی است. در چنین کشوری جریانات سیاسی خرده بورژواشی رشد می کنند و چون سیلی خروشان، م. ل. های نو پا و جدا از طبقه را در بر می گیرند و بدنبال خود می کشانند. اما با این وجود تا هنگامی که این مارکسیست‌ها به ارتداد از ایدئولوژی خود نرسیده‌اند. هنوز می توانند به اصل عقاب‌ی خود بر گردند.

در سالهای ۴۰ جنبش نوین کمونیستی ایران که تازه پا گرفته بود همچون جنبش نوین کمونیستی در بسیاری از کشورها (آمریکای لاتین و...)، در سیاست دچار آوانتوریسم در اشکال مختلف آن شد. گروه احمدزاده و سازمان چریک‌های فدائی خلق نیز تا وقتی که مشی ایدئولوژیک سیاسی احمدزاده در آن غلبه داشت بدین انحراف دچار بود. مارکسیست لنینیست‌هایی که در این سازمان کرده بودند، در تناقض آشکار با ایدئولوژی خود - یعنی مارکسیسم - لنینیسم - در سیاست منطبق با

دموکراتهای خرده‌بورژوا حرکت می‌کردند. آن‌ها نه مانند م.ل.ها از موقعیت عینی طبقات، بلکه مانند خرده‌بورژواها از روی توهمات ذهنی خود دست به عمل سیاسی می‌زدند. آن‌ها نه مانند مارکسیست‌لنینیست‌ها، بلکه مانند دموکراتهای خرده‌بورژوا، راه مبارزه فردی، راه مبارزه مسلحانه جدا از توده، راه فوران روحیه آتشین مزاج روشنفکران خرده‌بورژوا و راه تولیدکننده کوچک آسیمه-سر و دیوانه شده را که در برابر فشار تولید بسزگی سر خود را به دیوار می‌زند، در پیش‌گرفت. چریک‌های فدائی خلق در آن زمان همچون عقاب‌های نوری بودند که در اثر توفان‌های سهمگین کوهستانی راه را گم کرده و تا سطح ماکیان‌های خرده‌بورژوا پائین آمده بودند. آنها در روش سیاسی دموکرات‌خرده‌بورژوا، ولسی در ایدئولوژی م.ل. بودند. این تضادی بود که سازمان چریک‌های فدائی خلق تا پیش‌از غلبه قطعی مشی جزنی با آن روبرو بود.

سازمان چریک‌های فدائی خلق از همان ابتدا با این تناقض بین ایدئولوژی و سیاست روبرو بود، ولسی بجای برخورد انقلابی با آن و رد قاطع و صریح مشی سیاسی آوانتوریستی خود، به نقد رفورمیستی از آن دست زد و به ترمیم آن پرداخت. تئوری "مرحله تثبیت مبارزه مسلحانه پیش‌تازدر سطح جامعه" ساخته شد و به تئوری "مرحله توده‌ای کردن مبارزه مسلحانه" آذین گشت. اعدام "مصطفی فاتح" و یک سری عملیات دیگر، نمونه‌هایی از این ترمیم در فرم بود.

درست است که سیاست یک جزء مستقل از ایدئولوژی است، ولی با آن رابطه تنگ‌تنگ دارد. هم نشینی مدید عقابها

(بخصوص اگر این عقابها جوان و نورس باشند) — ماکیان ها ، آرام آرام هوای کوهستانهای پاک و سر بلند را از دماغ عقابها بیرون کرده و آن ها را با دونه‌های دونه نشینی ماکیان ها خو خواهد داد. سیاست آوانتوریستی احمدزاده‌ها آرام آرام تضادهای شدید خود را با ایدئولوژی پرولتری آن ها نشان می‌داد. از آن جاکه مشی چریکی هرگونه ارتباط روشنفکر را با توده از بین میبرد نقش تئوری و عنصر آگاه را تحقیر می‌کرد اجازه به جریان افتادن مبارزه ایدئولوژیک را در درون سازمان نمی‌داد. مرزهای ایدئولوژیک ، آرام آرام کم رنگ تر و کم رنگ تر شده و معیارهای ایدئولوژیک اهمیت خود را از دست داد. معیار نه اصول م. ل. بلکه "پرستش تفنگ" ، خارج از زمان و مکان شد: "هرکس تفنگ بدست گیرد فقط آن کس انقلابی و م. ل است و باقی همه اپورتونیست بوده و از یک قماش هستند".

رویزیونیستها و مارکسیستها یکسانند، "جنبش نویسن کمونیستی" نه جنبشی است که از مرزبندی با رویزیونیسم خروشقی بدست آمده، بلکه جنبشی است که از مرزبندی یک مشی سیاسی (آوانتوریستی) با مشی های سیاسی دیگر بدست آمده است * . بدینگونه بینش "تمام خلقی" بجای بینش استقلال صف پولاتاریا نشانده شد و ایدئولوژی فسادای سیاست گشت .

با وجود آن که چریک ها در این جریان در تضاد میان سیاست خرده بورژوائی و ایدئولوژی پرولتری، ایدئولوژی را فدای سیاست کرده بودند، ولی این امر بمفهوم ارتداد

* - پاورقی درضمیمه

مطلق از مارکسیسم لنینیسم و در غلطیدن به رویزیونیسم نبود. آن‌ها در آنتاگونیسم میان مارکسیسم و رویزیونیسم، "سانتریسم" را برگزیدند، سانتریسم در ایدئولوژی را. آن‌ها "راه ویتنام" (آن زمان) را در پیش گرفتند: نه مارکسیسم، نه رویزیونیسم و خواستار وحدت‌گرگ‌ها و میش‌ها شده و "میان دو صدلی" نشستند. سانتریسم در ایدئولوژی از لحاظ عینی همان موقعیتی را دارد که یک دموکرات خرده‌بورژوا در موضع گیری بینابینی خود بین آنتاگونیسم پرولتاریا و بورژوازی. لنین در مورد اس. ا. ر. ها که میان رویزیونیسم برنشتاینی و مارکسیسم موضع وسط می‌گرفتند و خواستار وحدت ———— نقدین با ارتدکس‌ها بودند چنین می‌گفت:

"از نظر سوبژکتیف انحلال طلبان و ناردنیکه‌ها، سوسیالیست و سوسیال دموکرات هستند، از نظر ابژکتیف آن‌ها چه از لحاظ مضمون ایده‌های خود و چه از لحاظ تجربه، جنبش توده‌ای، دسته‌هایی از روشنفکران بورژوازی هستند که اقلیتی از کارگران را از حزب کارگر جدا می‌سازند." (مدارک ابژکتیف در باره نیروی جریان‌های مختلف در جنبش کارگری - لنین)

چریک‌های فدائی که در این دوران در ایدئولوژی موضع میانه (سانتر) می‌گرفتند، تنها از لحاظ ذهنی م. ل. بودند، ولی از لحاظ عینی در موضع یک ناسیونالیست خرده‌بورژوا قرار داشتند که "دعوی بین مسکو و پکن" (در آن زمان) را یک امر مزاحم "ولی قابل رفع میدانند و به اسم نفی "قطب‌گراشی" مانند یک ناسیونالیست خرده‌بورژوا، انترناسیونالیسم پرولتری را نفی میکنند. ما نمونه روشن این سانتریسم در ایدئولوژی را که بقیمت

پاک کردن مرز بین مارکسیسم - لنینیسم با رویزیونیسم، به قیمت همتراز قرار دادن رویزیونیستهای ضد خلقی حزب توده با م. ل. بدست آمده است، در اعلامیه توضیحی اعدام عباس شهریاری که در سال ۵۴ نوشته شده است می یابیم:

" حزب توده در نهایت امر یک سازمان محدود سیاسی روشنفکری ضد رژیم است."

جالب اینجاست که رویزیونیستهای حزب توده که با "شم حساس بورژوازی" خود جریان این چرخش به سوی سائتریسیم را بخوبی حس کرده و سعی در کانالیزه کردن آن می کردند. آن ها در نامه ای که برای چریکهای فدائی خلق فرستادند، چنین نوشتند: "... یک روند تجدید اندیشه در سازمان شما در حال گسترش است. آیا این پدیده شادی انگیز ... " (همان کتاب)

فدائیان سائتریسیت در این زمان در جواب پسه رویزیونیستهای حزب توده چنین نوشتند: " اگر آنان (رهبران حزب توده) شکل خود را با محتوای خود همگون سازند، تابلوی "حزب توده" را که بتاریخ پیوسته است بدور اندازند و عناصر صدیق دوروبر خود را که علائقند به کار انقلابی هستند رها کنند و آن گاه خود به عنوان یک سازمان روشنفکری ضد رژیم به سهم خویش به مبارزه ضد امپریالیستی خلق ما از طریق افشای رژیم و اربابان امپریالیستی اش و کمابیش ترویج شناخت علمی در میان نیروهای از خلق (حتی روشنفکران خارج از کشور) بوسیله ترجمه و تالیف کتاب و مجله و غیره کمک کنند. بی شک مورد حمایت مآررا خواهند گرفت". (همانجا ص ۷۸)

بدینگونه سائتریسیتها که از لحاظ عینی همان موضع

دموکرات‌ها را دارند، از رویزیونیست‌ها که دشمنان طبقاتی طبقه کارگر هستند می‌خواهند که با تالیف و ترجمه کتاب به مبارزه این طبقه کمک کنند! بینش "تمام خلقی" مشی سیاسی آوانتوریستی، نمی‌تواند جز این هم عنوانی داشته باشد، یعنی م.ل.ها را تبدیل به ناسیونالیست‌های خرده بورژوا کند.

ما انعکاس همین طرز تفکر سانتریستی در ایدئولوژی را در موضع گیری "میانه" چریک‌ها در سطح جنبش کمونیستی ما بین مارکسیسم-لنینیسم و رویزیونیسم هم می‌بینیم!

"در باره، برخورد عملی با سیاست خارجی چین و شوروی هم به نظر ما نباید موضع گیری حاد به وجود آید. اگر منصفانه نگاه کنیم می‌بینیم که به سیاست خارجی اغلب کشورهای سوسیالیستی انتقاداتی وارد است. ما باید شجاعانه از آن‌ها انتقاد کنیم و در این مورد خود را به طرف خاصی وابسته نازیم. در ضمن باید بیاد داشته باشیم که آه و ناله بی‌پشتوانه تأثیری ندارد و نه در دوست رخنه میکند و نه در دل دشمن. ما باید شرایطی بوجود آوریم که عملاً "حمایت کشورهای سوسیالیستی از رژیم ایران امکان پذیر نباشد. این مسأله‌ای است که رشد جنبش آن را حل خواهد کرد. دوستان باید مجبور شوند روی ما حساب کنند. رویهم رفته در برخورد با کشورهای سوسیالیستی در درون جنبش کمونیستی ایران می‌توانند نظریات مختلفی وجود داشته باشد و بحث در این باره هم ادامه یابد، ولی این بحث باید مقید به ضوابط تاریخی باشد که به وحدت جنبش کمونیستی ما بطور اخص و جنبش انقلابی ایران بطور اعم لطمه‌ای نزند. ما باید در این

مورد از حزب کمونیست ویتنام و کره درس بگیریم (همان جا ص ۸۵ و ۸۶ تاکید از خود مؤلف)

آیا این سیاست پرازنده یک کمونیست است یا یک ناسیونالیست؟ آیا برای یک کمونیست می تواند انشعاب در جنبش بین المللی کمونیستی و مرزبندی میان مارکسیسم - لنینیسم و رویزیونیسم یک امر بی ارتباط به مسائل درونی جنبش کمونیستی میهن خود شمرده شود؟ این "موضعی" است درخور یک دموکرات خرده بورژوا و نه یک مارکسیست - لنینیست. لنین در سال ۱۹۰۲ در مورد اس. ا. رها که همین موضع میانه را در مورد انشعاب در جنبش بین المللی کمونیستی می گرفتند چنین نوشت: " ... جریانی که در تفکر اجتماعی ما تحت عنوان "سوسیال رولوسیونر" معروف است از یگانه تئوری سوسیالیسم انقلابی که امروز وجود دارد، یعنی مارکسیسم، در حقیقت منحرف می شود و هم اکنون منحرف شده است. این جریان در ارتباط با انشعاب بزرگ سوسیال دموکراسی بین المللی به جناح اپورتونیستی (پرنشتینی) و انقلابی، موضع کاملاً نا روشن، غیر مجاز و دو رویانه ای ما بین دو صندلی اتخاذ نموده است. " (" مبارزه" مسلحانه جدا از توده" ص ۱۴، لنین)

بدینگونه سازمان چریکهای فدائی خلق، در اواخر سال ۵۳ و اوائل سال ۵۴ که داشت اولین تجربیات خود را در توده ای کردن مبارزه " مسلحانه" پشت سر می گذاشت، رسماً از قالب یک سازمان با ایدئولوژی مارکسیستی لنینیستی و مرزبندی مشخص با رویزیونیسم مدرن خارج شده و بصورت یک جریان سانتریستی در آمد. البته این تغییر و تحول به نحو پیچیده ای صورت گرفت، در همان

زمان که سازمان فدائی ها اعلام موجودیت کرد، علی رغم آن که مشی ایدئولوژیک - سیاسی آن تا همین سال (اواخر ۵۳) رسماً مشی ایدئولوژیک سیاسی احمدزاده - نابدل بود، ولی در بطن آن انواع جریان‌های فکری غیر پرولتاری و از جمله اعضای گروه جزئی که از مکتب حزب توده جدا شده ولی هرگز به یک مرزبندی قاطع با رویزنیونسم نرسیده بودند، وجود داشتند. این جریان تا این سال تحت هژمونی مشی ایدئولوژیک - سیاسی احمدزاده - نابدل بود، ولی از این پس به هژمونی گروه سانتریست "جزئی" درآمد و حتی وجود مارکسیست‌لنینیست‌های صدیقی چون رفیق حمید مومنی در درون این سازمان نیز نتوانست چریک‌های فدائی خلق را از در غلطیدن به دامان ناسیونالیسم خرده‌بورژوازی باز دارد.

ولی اتحاد موضع سانتریستی در ایدئولوژی در سازمان چریک‌های فدائی خلق فقط جزئی از پروسه‌ای بود که در تغییر ایدئولوژی و سیاست این سازمان جریان داشت. جزء دیگر تغییر مشی سیاسی سازمان چریک‌های فدائی خلق از مشی آوانتوریستی به مشی - لیبرال - آنارشستی (پا لیبرال - ناردنیکی) جزئی بود. در مواقع مشی ایدئولوژیک سیاسی جزئی که با اسم و عنوان در سال ۵۶ (در سومین شماره "پیام به دانشجویان") غلبه خود را بر سازمان اعلام داشت در ایدئولوژی سانتریست و در سیاست لیبرال - آنارشستی بود. جریان از چه قرار بود؟ در اواخر سال ۵۵ با فرا رسیدن اعتلاء انقلابی که در متن پیک بحران اقتصادی - سیاسی در حال رسیدن بود و قبل از آن که جنبش مردم تهران خارج از محدوده در صف "پالائی‌ها شکاف اندازد، بورژوالیبرال‌ها که فرا رسیدن

موج نوین انقلاب را " حس " کرده و از سقوط سیستم سرمایه‌داری وابسته به وحشت افتاده بودند، به تقلا افتاده و سعی کردند تا با عریضه نویسی به پیشگاه " اعلیحضرت همایونی " بالائی‌ها را سفارش به نرمش در عمل و پائینی‌ها را نصیحت به حرف‌شنوی و صبر نمایند. این موج بورژواالیبرالی لایه‌های معینی از نیروهای روشنفکری را در بر گرفت در همین زمان رویزیونیستهای حزب توده‌ای که بعنوان رویزیونیست وظیفه تاریخی خود یعنی تثوریزه کردن طرح‌ها و برنامه‌های ارتجاع و لیبرالیسم خیابایت‌پیشه را بعهده دارند، ناگهان تغییر موضع داده و شعار استراتژیک خود را که کمک به جنبه‌های " مثبت و متریقی " سیاستهای اقتصادی و سیاسی رژیم شاه از طریق مساعدهت‌های " اردوگاه سوسیالیستی " بود، با یک شعار تاکتیکی " ایجاد جبهه واحد ضد دیکتاتوری " از طریق اتحاد خلق با جناح دوراندیش طبقه حاکمه ایران مزین کردند. البته شیوه این " مبارزه " کماکان از طریق همان " گذار مسالمت‌آمیز " و آن هم در چهار چوب " نظام مشروطه سلطنتی " بود، (تا شهریور ۵۷ که حزب توده شعار " دولت ائتلاف ملی " را داد، همچنان حکومت مشروطه سلطنتی کمال مطلوبش بود !) خیابانت‌های حزب توده بی اثر نبود. این حزب علاوه بر آن که توانست بخشی از سازمان چریک‌های فدائی خلق را بصورت " گروه منشعب " یکسره از مارکسیسم و خلق جدا ساخته و به اردوگاه رویزیونیسم و ضد خلق متصل سازد، تزه‌های بورژواالیبرالی را که داشت بر کل سازمان چریک‌های فدائی خلق مسلط می‌شد، نیز تثوریزه کرد. بدین سان " شعار استراتژیک نبرد با دیکتاتوری فردی شاه " که فرموله‌کننده آن بیژن جزنی بود،

بر سازمان مسلط گشت. این شعار، بجای آن که پسه ماهیت حاکمیت رژیم که وابستگی به امپریالیسم بود بپردازد، پیکره در دامان لیبرالیسم افتاده و مانند رویزیونیستها، لیبرال ها و خائنین به خلق، مسالهء دیکتاتوری فردی شاه را عمده میکرد. غرض لیبرال ها از طرح این شعار آن بود که دیکتاتوری فردی شاه تعدیل یافته و سهمی هم از قدرت سیاسی بدان ها داده شود، حال آن که غرض حزب توده از طرح این شعار سوار شدن بر جنبش و کشاندن آن به سمت وابستگی به سوسیال امپریالیسم شوروی بود. بدین گونه مشی سیاسی چریکهای فدائی خلق از یک مشی چپ آوانتوریستی اما دموکراته و انقلابی، بیک مشی "اساسا" لیبرال آنا رشیستی تغییر یافت، گویانکه در شکل، به اصطلاح "ترمیم" شده و به "تاکتیکهای توده‌ای!" آذین گشت. ویژگی این مشی لیبرال آنا رشیستی که به اشکال جدید آذین گشته بود آن بود، که در پوشش بظاهر زیبا، سموم رویزیونیستی را به کام جوانان انقلابی ما می داد. از این لحاظ خدمت بزرگی به رشد رویزیونیسم در درون جنبش کمونیستی انجام داد.

مشی جزئی در پوشش انتقاد از "چپ روی" احمدزاده، که فقط به شکل نظامی مبارزه اهمیت میدهد، تئوری "ایجاد هسته‌های صنفی و سیاسی" و "تئوری مبارزه مسلحانه بعنوان محور" را پیش کشیده و می گوید: "مبارزه مسلحانه ترکیبی است از اشکال مسالمت آمیز و نظامی مبارزه که شکل نظامی نقش محوری و عمده را در آن بعهده دارد." ("نبرد با دیکتاتوری" ص ۷۶ جزئی) اما این انتقاد از "چپ روی" در شکل، راست ترین انحراف در مشی سیاسی است: "تضاد عمده، تضاد خلق با دیکتاتوری رژیم بصورت

دیکتاتوری فاشیستی فردی شاه است. " (همان کتاب - ص ۱۵۲) "باید از روشنفکران و خرده‌بورژوازی همراه با هر عامل دیگر ضد دیکتاتوری، خواه ترقی خواه، خواه مرتجع برای بسیج زحمتکشان، یعنی نیروهای عمده، انقلاپ دموکراتیک توده‌ای استفاده کنیم". (همان کتاب - ص ۱۵۵)

کتابهای جزئی مشی سانتریستی ایدئولوژیک اخیس فداشیان را نیز فرموله کرده و بدین گونه از اختلافات ایدئولوژیک بین مارکسیست‌لنینیستها و رویزیونیستها در سطح جهانی یاد می‌کند: "حتی اختلاف نظر بر سر مسیر انقلاپ یا مسیر ساختمان سوسیالیسم، ناشی از مقدرات متفاوت این کشورهای سوسیالیستی و برنامه‌های اقتصادی متفاوت و استراتژی جهانی آنهاست". (همان کتاب - ص ۲۰۰)

یعنی اختلافات ایدئولوژیک م.ل.ها و رویزیونیستها فقط بر می‌گردد به "منفعت مادی" طرفین و هیچ گونه ریشه‌های طبقاتی ندارد. با این وجود، این جریان هنوز هم از این کشورهای که فقط بخاطر "مقدرات متفاوت"، اصول ایدئولوژی مارکسیسم - لنینیسم را که با هیچ چیز نمی‌توان عوض کرد می‌فروشند، انتظار بذل مساعدت داشته و کماکان از آنها بنام "دولتهای سوسیالیستی" نام می‌برد! "باید شرایطی را بوجود آورد که دولتهای سوسیالیستی علیرغم تضاد خود به حداکثر وظایف خود در قبال جنبش‌های بخش عمل کنند. مشی‌ای که بنظر مارهبری خلق ویتنام برگزیده و آن را با موفقیت به کار بست تجلی چنین سیاستی است". (ص ۲۰۲ همان کتاب) استنباط این جریان از مبارزه ایدئولوژیک درون جنبش کارگری تا حد استنباط یک فرد مذهبی است: "... ولی (کشورهای سوسیالیستی) برای توجیه این راه‌حلهای نادرست اعلام می

کند که دیگری نه اینکه انحراف یا اشتباهانی دارد بلکه اساساً تغییر ماهیت داده و دیگر یک کشور سوسیالیستی یا دموکراتیک محسوب نمی شود و بنا بر این " فنلن اساساً واجب است ". عجیب نیست که ما بیاد جنگهای شیعه و سنی بیافتیم که با مجوز مذهبی " مسلمانان " یکدیگر را کافر شناخته، قتل عام بکنند: (ص ۲۰۱ - همان کتاب) و عجیب نیست که ما با خواندن این ایاتیل ناسیونالیستی بیاد سوسیال رولوسیونرها بیافتیم که مانند "کاسه گرم تر از آتش" برای حفظ وحدت بین برنشتاینی ها و ارتدکس ها می کوشیدند!

پس از اینکه مشی ایدئولوژیک سانتربستی و مشی سیاسی لیبرال آنارشیستی جزئی بر سازمان چریکهای فدائی خلق مسلط کردید ما با تعمیق جدائی چریک ها از توده خلق روبرو هستیم.

در آذر ماه ۱۳۵۷، درست یک ماه قبل از فرار شاه از ایران، چریکهای فدائی در یک اعلامیه (" هر سازی با رژیم خیانت به آرمان مردم است ") شعار استراتژیک خود را تغییر داده، و یواشکی بطوری که کسی متوجه نشود مسأله اهمیت تاکید بر جنبه ضد امپریالیستی جنبش خلق را مطرح کردند. آن ها هم چنین در جزوه " وظائف اساسی ما " (آبان ۵۷) بطور غیر صریح مسأله کار سیاسی - تشکیلاتی را مطرح کردند: " در شرایط کنونی پیوند سیاسی - تشکیلاتی با طبقه کارگر را بنماید، وظیفه عمدتاً تمام م.ل. های طرفدار جنبش مسلحانه می دانیم ". (ص ۱۳) ولی شاید تصور بکنید که همه این رفو کردن های زیرجلکی بقصد آن است که شعار دموکراتیک بجای شعار لیبرالی و مارکسیسم بجای سانتربسم و رویزیونیسم نشانده شود؟!!

حسب، این همه فقط برای آن صورت می‌گیرد تا "سعار" استراتژیک نبرد با دیکتاتوری" با "سعار استراتژیک حاکمیت خلق" عوض شود، "سعاری که بدون حرکتی فداانی نباید سحای سعار آنارشیستی و جبروانده" حمیه سرری دموکراسی خلق" بساید، زیرا که این سعار، "در مرحله کنونی سها به سندی تصادهای حریاسنای غیر پرولتری با جنبش کارگری منجر خواهد شد". ("مازهم وظائف اساسی" ص ۶ آذر ۵۷) سعار "حاکمیت خلق" چیزی جز یک سعار بی‌فایده لسرالی نبود؟

لنین می‌گوید: "ایورتونست بنا بر ما هیت خود همسد از طرح صریح و قطعی مسالد احترام می‌جوید و همیشه در جستجوی نقطهء منتهه، قوا است و مثل ما ز بین نظریاتی که یکی ناخ دیگری است می‌پیچد و می‌کوشد هم به ایسن و هم به آن دیگری موافق باشد و اختلاف نظرهای خود را به اطلاعات جزئی و اسراز نک و تردید و تماللات خرخواهانه و بی‌زیان و نس‌علی هدامنجر سازد". ("یک‌گام به پیش دو گام به پس" لنین)

ما تصور می‌کنیم که اگر قیام بهمن ماه پیش نمی - آمد و در آن چریکهای فدائی شرکت نمی‌کردند دیگر این گونه حرکات پاتکاء برخی آمادگیهای نظامی و عمدتاً بصورت خودبخودی امکان رشد نداشته و به سرحد بلسوغ تصادهای درونی خود رسیده بود، ولی قیام معادلسه را عوض کرد. حرکت مست فداانی ها، بحران درونی ایسن سازمان را موفنا" سرپوش نهاد و بر آن مهارزد. بمرور بایکاه بوده‌ای چریکهای فدائی وسع‌ترشده و بطور عمدتاً متنار مختلف خرددسورژواری غیر سنتی را در سر گرفت (مانند کارمندان، استادان، و سایر بوروکرات‌ها و تکنوکرات

ها) این سازمان در شرایط فقدان حزب پرولتاریا بعنوان سمبل "جنبش چپ" شناخته شده و محبوبیت یافت .

در تیر ماه ۵۸ فدائی ها طی یک اعلامیه تلویحا "مشی ساسی - شکلیاتی را پذیرفته و به "پارهای از اشتباهات خویش" معترف شدند. اما این بار نیز برای آنکه موضع مابنی خویش را حفظ کرده و کماکان وظیفه؛ " جاده صاف کردن برای رویزیونیسم" را بعهده گیرند، به رد تئوری به اصطلاح ارتجاعی " سوسیال امپریالیسم " پرداختند.

این موضع گیری جدید، اگر بخصوص با توجه به خصلت طبقاتی خرده بورژوازی غیر سنتی که عمدتا " پایگاه توده ای چریکهای فدائی است در نظر گرفته شود، بسیار معنا می یابد. خرده بورژوازی غیر سنتی از آن جا که در امر "خدمات" یا امور فنی تولید کار می کند نسبت به " سرمایه داری دولتی" هواداری دارد. از این رو قابل تصور است که سوسیال امپریالیسم شوروی که اساسا بر سرمایه داری دولتی تکیه میکند، بر این قشر تکیه بزند (همچنان که در کشورهای دیگر مثل افغانستان ، عراق ، مصر ناصری از طریق نظامیان که وابسته به نظام دولتی هستند نفوذ خود را گسترش داده است). این خطر، بخصوص وقتی بیشتر خود را نمایش می دهد که ناتوانی رژیم جمهوری اسلامی در تثبیت اوضاع در نظر آورده شود. از آن جا که در بحران جدیدی که هم بالائی ها و هم پائینی ها را در بر گرفته است و آلترناتیو (جمهوری دموکراتیک خلق) نیز منوط به ایجاد حزب طبقه کارگر میباشد، لذا آلترناتیو یک سیستم (سرمایه داری دولتی) با کمک سوسیال امپریالیسم و احزاب رویزیونیست یا نیمه رویزیونیست حامی آن در ایران میتواند مطرح باشد. این

خطری است که نیز از همه باید رد کنندگان "تزارتجاعی" سوسیال امپریالیسم" به آن توجه کنند.



در شرایط امروز وضع سازمان‌های فدائی خلص به گونه‌ای است که اس سازمان تنها مبنای ما بک مبارزه، ایدئولوژیک قاطع و انقلابی که منجر به مرزبندی قاطع با رویزیوسم مدرن و نوپا و انحرافات لبرالی گردد، به سود مارکسیسم لنینیسم و به سود خلص و زحمتکشان تغییر باید. این مبارزه به این بستگی دارد که کدام یک از جریانهای زیر در این سازمان غلبه یافته و دیگران را به زیر سلطه خود کشیده و یا طرد کند، زیرا آنچه که تا به امروز ما شاهد آن بوده‌ایم نوانی بین جریانهای مختلف و ائتلافی بین گرایشات ایدئولوژیک سیاسی بکلی متناقض بوده است.

۱ - جریان اول یک جریان لیبرال - رویزیونیستی از نوع حزب توده‌ای است. موضع گیری اساسی این جریان رویزیونیستی که آن را از دیگر جریانات موجود در سازمان جدا می‌سازد این توهم است که شوروی دولتی است سوسیالیستی و حزب کمونیست توری نیز حزبی است کمونیستی که تنها گرایشات رویزیونیستی دارد.

اگر در نظر بگیریم که امروزه حتی دارودسته، خائن کنونی حاکم بر توری نیز به فکر انتقاد از برخی‌راست روی‌های خروشف‌مرد، برآمده و برای تحمیل توده‌ها خواستار رفرف است، عمق رویزیونیستی این جریان بیشتر به ما روشن می‌گردد. این جریان را با بدافسا و طرد کرد.

۲ - جریان دوم یک جریان دموکرات لیبرال از نوع جزئی است، که کماکان همان موضع سانتریسمی را در

ایدئولوژی تبلیغ می کند. این جریان نیز، هم چنان که در گذشته نشان داده شد تنها وظیفه اش "جاده صاف کردن" برای رشد رویزیونسم است.

۳ - جریان سوم یک جریان مارکسیستی با انحرافات و التقاطات تئوریک و ایدئولوژیک است. این جریان شوروی را امپریالیسم نمی داند، ولی حزب آنرا رویزیونیست می خواند این جریان هنوز نتوانسته است به التقاط تئوریک خود (یعنی عدم ارتباط ماهیست رویزیونیستی حزب حاکم با سیستم دولتی) فائق آید. بخصوص این التقاط تئوریک هنگامی که با برداشتهای تروتسکیستی مبنی بر اینکه در شوروی یک قشر بوروکرات حکم می راند بدون آنکه نظام اقتصادی - سیاسی آن امپریالیستی شده باشد آغشته گردد، می تواند منشاء انحرافات و زیان های سنگین تری برای جنبش کمونیستی و انقلابی ما گردد. ما از این رفقا می خواهیم که بجای برخورد پراگماتیستی به مسائل، با حفظ اصول ——— مرزبندی قاطع و صریح با رویزیونسم مدرن پرداخته و بدین طریق راه را برای وحدت جنبش کمونیستی همسوار سازند.

اینک لازم است که به جمع بندی آنچه که تا به حال مورد بحث قرار گرفته پردازیم:

سازمان چریکهای فدائی خلق، از هنگام تاسیس خود تا بحال علی رغم آن که در اساس سازمانی مبتنی بر "مشی چریکی" شناخته شده و گره، ائتلافی در آن، ائتلاف جریانهای مختلف مارکسیست لنینیستی یا نیمه ——— رویزیونیستی بر سر این مشی آوانتوریستی بوده است (ائتلافی که هنوز هم علی رغم ادعای مرزبندی با این

مشی کماکان به صورت پوشیده‌تری در زیر پرچم "فدائی" ادامه دارد، اما بنا بر آن که کدام یک از این جریانات بر این سازمان غلبه داشته و دیگر جریانات را تحت تسلط خود در آورده باشد، اشکال مختلفی بخود گرفته است.

در دوره اول که تا اوایل سال ۵۴ بطول می‌انجامد، مشی احمدزاده که در ایدئولوژی مارکسیست ولی در سیاست آوانتوریست می‌باشد بر سازمان غلبه دارد. اما غلبه این مشی در سازمان نباید مانع آن شود که ما از حضور جریانهای دیگر در آن غافل باشیم. بخصوص از آنجا که مشی چریکی با تحقیر تئوری و عنصر آگاه، نقش مبارزه ایدئولوژیک را در تحولات درون سازمانی به مفر تقلیل میدهد، ما شاهد آن هستیم که با نابودی فیزیکی حاملین یک مشی، کفه ترازو ب نفع حاملین مشی‌های دیگر سنگین تر میشود، موضوعی که پس از شهادت اکثریت رفقای گروه احمدزاده - نابدل در سالهای اولیه عمر این سازمان و غلبه مشی گروه جزنی - حمید اشرف در آن رخ میدهد. بخصوص که آن بخش پیشرو جنبش نوین کمونیستی ایران که دارای مرزبندی صریح و قاطع با رویزیونیسم و آوانتوریسم است هنوز نتوانسته بدلیل ضعف‌های خویش آن قدرت لازم را بدست آورد که با پیش بردن یک مبارزه ایدئولوژیک قاطع علیه سازمان چریکهای فدائی خلق، به جریان مارکسیست - لنینیستی درون این سازمان و هواداران آن کمک نماید تا با پیش بردن یک مبارزه ایدئولوژیک قاطع علیه انحرافات رویزیونیستی و لیبرالی در درون سازمان، خود را از آلودگیهای ایدئولوژیک رهائی دهند.

دوره سوم که از اوائل سال ۵۸ شروع میشود، نشان

دهنده غلبه ائتلاف دوشی اساسا "آنتاگونیستی بر رهبری سازمان است. خصوصیت این دوران از اینجا ناشی میشود که برخلاف دوره قبل تنها یک مشی بر سازمان غلبه نداشته و سه مشی راست رویونیستی، لیبرال - آنتارشیستی و جریان نسبتا "سالم در کنار یکدیگر بر سازمان رهبری میکنند و هر زمان گرایشات مختلف یکی از این مشی ها بر دیگر گرایشات غلبه می نماید. مثلا" کافی است برای درک این موضوع اعلامیه ای را که چریکهای فدائی در ارتباط با سالگرد شهادت خسرو روزبه در اردیبهشت ۵۸ منتشر کرده اند، با مقاله ای که اخیرا" راجع به مواضع "کنفرانس وحدت" در باره حزب دموکرات کردستان در روزنامهء "گار" چاپ شده مقایسه کرد. در نوشته اولی، مواضع نسبتا" محکمی در مقابل رویونیسم خروشچفی اتخاذ شده است و علی رغم آن که این مبارزه جوئی اساسا" به ریشه نپرداخته و در سطح حرکت میکند، ولی بهر حال در حد خود قابل اتکاء است. برعکس در نوشته اخیر ما با غلبه همه جانبه گرایش راست رویونیستی رویرو بوده و از نظر ایدئولوژیک گویا خود را بایک "حزب توده" دوم رویرو می بینیم.

امروزه در برخورد با سازمان چریکهای فدائی خلق ما در میان مارکسیست - لنینیستها با دوگرایش راست و "چپ" رویرو هستیم.

گرایش راست، وجود نقطه ضعف این سازمان و خطری که امروزه چریکهای فدائی با آن رویرو هستند، یعنی خطر در غلطیدن تام و تمام به اردوگاه رویونیسم را نمی بینند. امروزه نشانه های گرایش راست از نوع حزب توده ای در سازمان چریکهای فدائی بیداد میکند، و خطر تفوق آن بر

سازمان زیاد است. "حزب توده" نیز این امر را درک کرده و با جنبه تهاجمی بخشیدن به "مبارزه ایدئولوژیک" خود با فدائیان کوشش میکند که به تفوق این مشی در سازمان کمک نماید. اگر وضعی را که حزب توده در او ان به اصطلاح "مبارزه ایدئولوژیک" خود با فدائیان در اواخر سال ۵۳ با "پیام به مازیار" هایش شروع کرد و بیشتر جنبه تدافعی و اقناعی داشت، با حالتی که امروزه در مقابل آنها در پیش گرفته است مقایسه کنیم، به عمق خطری که دق الباب میکند بیشتر پی خواهیم برد. در این موضوع شک نیست که مبارزه ایدئولوژیک با فدائی ها باید از جنبه اقناعی صورت گیرد. این مبارزه نمیتواند با "شتاب عادی" انجام شود. باید با هدف قرار دادن آن انحراف عمده ای که امروزه بیش از همه سازمان فدائی ها را در خطر بلعیدن قرار داده (یعنی رویزیونیسم خروشچنی) یک مبارزه ایدئولوژیک قاطع، صریح، بی پرده و در عین حال رفیقانه را با آنها پیش برد. ما اگر غلبه رویزیونیسم را بر این سازمان انجام شده بدانیم، در واقع به امری که رویزیونیستهای خائن حزب توده در ورق پاره های خویش شبانه روز سعی در رسیدن و پروردن آن میکنند، گردن گذاشته ایم، حال آنکه برعکس، ما باید با کار اقناعی در جهت غلبه مشی مارکسیست-لنینیستی بر سازمان کمک نمائیم. در غیر این صورت ما به تلافیه با فان چپ نمائی شبیه خواهیم شد که بجای یک مبارزه ایدئولوژیک همه جانبه و معین فقط به بر چسب زدن اکتفا میکنند.



شرایط بیرونی این سازمان در حال حاضر، (فقدان

حزب کمونیست که بهر حال این سازمان را در پیش توده‌ها صورت "سمبل چپ" در آورده و غیره) در یک دوره معین باعث به عقب افتادن حل این تضادهای آنتاگونیستی درونی شده است، ولی بدون شک ما امروزه نمیتوانیم از فشاری که خود این شرایط بیرونی سازمان و مقتضیات عینی مبارزه طبقاتی برای مبارزه ایدئولوژیک قاطع مشی مارکسیست-لنینیستی با مشی‌های رویزیونیستی و مرزبندی با آن‌ها در درون این سازمان بوجود آورده غافل باشیم. لازم است که کمونیستها به آن گرایش سالم که امروزه در درون سازمان چریکهای فدائی خلق (و بخصوص بخش هواداران متشکل آن، یعنی "پیشگام" و... که انحراف آن‌ها نه ریشه‌دار و ایدئولوژیک بلکه غالباً معرفتی است) وجود دارد کمک کنیم که به مبارزه ایدئولوژیک خود بر علیه گرایشات انحرافی بیفزاید، امری که اساساً منوط به مبارزه ایدئولوژیک در درون کل جنبش نوین کمونیستی ایران بوده و جزئی از پروسه ایجاد حزب کمونیست ایران است.



(۱) - برای اینکه اشتباه نشود تذکرات این مطالب در اینجا لازم است که مطلب بالا بهیچ وجه بمعنی حقانیت دادن به آن جریان‌های که از موضع پامیلیستی و اکونومیستی به مشی چریکی انتقاد می نمود، نیست. بنظر ما این جریان هم یک جریان اپورتونیستی بود که گاه نونش در خارج از کشور بود. توضیح بیشتر اینکه بنظر ما، انتقاد از مشی چریکی از پایگاه‌های مختلفی تاکنون صورت گرفته است. در گذشته عمدتاً از دو پایگاه برای این مشی انتقاد وارد شد. یکی از پایگاه‌های رونیستی همانند لجن پراکنی ای که حزب توده از موضع رونیستی و بطور کلی نفی مبارزات قهرآمیز بر علیه بورژوازی، به این مشی و انقلابیون ایران می نمود. و دیگر انتقادی بود که از موضع بی عملی و پامیلیسم به این مشی می شد. این جریان اخیر هم علیرغم اینکه از نظر ایدئولوژیک بطور کلی با رونیسم مرزبندی داشت، خود یک جریان اپورتونیستی بود که بی عملی و پامیلیسم خویش را با نفی مشی چریکی می پوشاند و تقریباً کوچکترین اقدام عملی هم در جهت تئوریهائی که ارائه می داد، نمی کرد.

**بنی صدر از دیدگاه
سازمان چریکهای فدایی خلق**

توضیح : این مقاله در اردیبهشت ماه ۵۹، یعنی قبل از تحولات اخیر در درون سازمان چ.ف.خ تهیه شده است.

" ... زیگزاگهای تاکتیکیهای پورژوازی رویه‌یونیسیم
را در داخل جنبش کارگری تشدید می‌کند و غالباً اختلافات
درون جنبش را تا حد اشعاب مستقیم تشدید می‌کند."
(لینن)

موج نوین مبارزات ضد امپریالیستی توده‌ها، اکنون
وظایف مبرمی پیش روی کمونیستها قرار داده است. آنچه در
این روند حاضر اهمیت است شرکت فعال کمونیستها با هدف
سازماندهی، ارتقاء و پیشبرد این مبارزه است. طبیعی است که
هدف و شیوه‌های شرکت مادر این مبارزه نمی‌تواند جدا از
چگونگی ارزیابی و برخورد ما به ترکیب و ماهیت طبقاتی هیئت
حاکمه باشد. حرکت هیئت حاکمه با رها و با رها مورد تجزیه و
تحلیل تشکلهای کمونیستی قرار گرفته است. و این تحلیل
زوایای متفاوتی از دیدگاهها را به نمایش گذاشته است.
تحلیل از قدرت سیاسی که در عین حال جدا از ارزیابی ما از
جنبش جهانی کمونیستی و کارگری نیست شگاف عمیقی در جنبش
کمونیستی میهنمان ایجاد کرده است و با حدت بیش از پیش
مبارزات طبقاتی در ایران، دامنه آن گسترده تر خواهد شد.
قبل از پرداختن به مبحث اصلی لازم است تحلیل مختصری از
عملکردهای سیاسی هیئت حاکمه داشته باشیم :

سیاست سرکوب و کشتار خلقها، کارگران، بیکاران، دانشجویان و دهقانان... محور مشترکی است که جناحهای هیئت حاکمه علیرغم اختلافاتی در برخی شیوهها حول آن اشتراک عمل دارند. این سیاست سرکوب ریشه در سلطه سیستم سرمایه داری وابسته و گره خوردن منافع طبقاتی قدرت سیاسی با این سیستم دارد و به اعتبار اعمال همین سیاست است که هیئت حاکمه همچون سدی در مقابل راه جنبش تودهها بر علیه سیستم سرمایه داری وابسته قرار گرفته است. در حالی که پیشرفت انقلاب در این مرحله منوط به نابودی سیستم سرمایه داری وابسته و تصرف قدرت سیاسی توسط زحمتکشان پرهیبر طبقه کارگری باشد. روشن است که موضع گیری ما در مقابل هیئت حاکمه و ارزیابی از آن رابطه مستقیمی با مشی سیاسی و ایدئولوژیک ما داشته و این امر تا شیر مشخص و معینی در چگونگی تحقق برنامه های تاکتیکی و استراتژیک ما باقی خواهد گذارد. طبیعی است که موضع گیری ما در مقابل قدرت حاکمه با توجه به ماهیت طبقاتی هیئت حاکمه و سیاستهای آن، بهیچوجه نمی تواند تا نئید مستقیم و نه تا نئید قسمتی از آن باشد. در غیر این صورت حرکت ما مبین یک گرایش رویزیونیستی خواهد بود که سرانجامی جز خیانته به طبقه کارگر و تودهها به بار نخواهد آورد. همان گرایشی که اکنون سازمان چریکهای فدائی خلق در بر خورده با هیئت حاکمه، تقسیم بندی آن به جناح خوب و "بد" و عملکردهای آن و بالاخره در بر خورده چندگانه و تزلزل آنها به بنی صدر تعقیب می کنند. گرایش غیر مارکسیستی و خطرناکی که شتابان به پیش می رود. تعویض مهرهها در قدرت سیاسی، سیاستی است که هیئت حاکمه زیر فشار جنبش در ادامه رسوائیهای پی در پی خود اتخاذ نموده است و روی کار آمدن بنی صدر در تداوم همین سیاست است و موضع ما در مقابل بنی صدر جدا از تحلیل از هیئت حاکمه نمیتواند باشد.

بنی صدر بورژوازی لیبرالی است که جوهر همان سیاست
 اسلاف خود یعنی بازرگانها را دنبال می کند. او در یک دست
 چماق و در دست دیگر شیرینی دارد. او با مطرح کردن شعارهای
 "وحدت ملی"، "بازسازی اقتصادی"، "امنیت و معنویت" می -
 کوشد تا تمام جناحهای هیئت حاکمه را به وحدت و در واقع به
 تبعیت از خود بکشانند. بنی صدر از یک طرف برای فریب مردم از
 به اصطلاح رفرفرمانگی حرف می زند و از طرف دیگر خلق کرد را
 سرکوب می کند. از سوئی وعده آزادیهای سیاسی می دهد از
 سوی دیگر دانشجویان انقلابی را به رگبار می بندد، دفاتر
 سازمانهای انقلابی را تعطیل و نشریات آنها را توقیف می -
 کند. او از یک جهت صحبت از استقلال میکند و از جهت دیگر
 مناسبات وابستگی را حفظ کرده و پیما نهی امپریالیستی را
 دست نخورده نگه می دارد. (۱)

بله، بنی صدر از یک سو در تلویزیون نان قندی میدهد
 و از سوی دیگر در صحنه مبارزه طبقاتی به سرکوب انقلاب و تثبیت
 بورژوازی و سرمایه داری واپسته دست میزند. بنی صدر به
 اعتبار این ویژه گیها در سیاست در مقایسه با اسلاف خود ضمن
 اینکه بخشی از توده های نا آگاه را بدنبال خود کشیده، بخشی
 از نیروهای دموکرات را بخود خوشبین ساخته است. در ضمن
 این تحولات در قدرت موجب شده تا در جنبش کمونیستی گرایش
 و بینش رزیونیستی تقویت گردد. بقول لنین: "زیگزاگهای
 تاکتیک های بورژوازی رویزیونیسم را در داخل جنبش کارگری
 تشدید می کند و غالباً اختلافات درون جنبش را تا حد انشعاب
 مستقیم تشدید می کند". (اختلافات درون جنبش کارگری) و ما
 امروز شاهد آنیم که سازمان چریکهای فدائی تا حد کرنش در

(۱) - توضیح و تحلیل مشروح ما را از بنی صدر در شماره های
 ۴۵ و ۴۶ پیکار بخوانید.

مقابل سیاستهای بنی صدر به پیش رفته است. چگونه ؟
حال برای اینکه ببینیم یگزاگهای سازمان چریکهای
فدائی به حول یک زاویه دید لیبرالی چگونه انعکاس می یابد
یکسری از مواضع این سازمان در قبال دولت و شخص بنی صدر
را مورد برخورد مختصر قرار می دهیم .

سازمان چریکها "شورای انقلاب را در اختیار سرمایه داران
لیبرال" (کار ۴۴) میدانند، بورژوازی لیبرال را "بخش لیبرال
سرمایه داری وابسته" (کار ۴۷) بحساب می آورد، جنگ در کرد -
ستان و یورش سرکوبگرانه هیئت حاکمه به نیروهای چپ و انقلابی
را "عملکرد خرد بورژوازی" (کار ۴۷) ارزیابی می کند و یورش
مسلحانه به دانشجویان را "بهره بری حزب جمهوری اسلامی و
شورای انقلاب" میدانند (کار ۵۵) و در ادامه همین مسئله میگوید:

"بنی صدر خودش خوب می داند که چه دستهای و چگونه و در
کجا نقشه کشتار دانشجویان را کشیده بودند، اما این حقایق

را تا ما از مردم پوشیده داشت" . (همانجا)

تمام مواضع فوق بیان درک مغشوش و لیبرالی سازمان
چریکها از ماهیت مجموعه هیئت حاکمه و سیاستهای آنان در
قبال جنبش انقلابی مردم است. این سازمان هماهنگی سیاست
بخشهای مختلف قدرت حاکمه در سرکوب جنبش خلق را نمیبیند و
بویژه در برخورد به جناح بنی صدر موضعی مماشات جویانه و
تسلیم طلبانه اتخاذ می نماید. بنی صدر ناظر وقایع نبوده و
نیست. او خود یکی از نقشه ریزان موثر توطئه های سرکوب علیه
جنبش خلق بوده است و روشن است که از توطئه گران نمی توان
انتظار داشت که در مقابل خلق راهزنان دیگر را افشاء کنند .

اختلافی هم اگر هست ، در این نیست که جنبش انقلابی
نوده ها و از جمله جنبش خلق کرد و یا جنبش انقلابی دانشجویان
سرکوب شود و دستاوردهای انقلابی آنان با زیر گرفته شود ،
بلکه در آن است که بنی صدر خواهان آن است که در مرحله اول ،

این سیاست بشکل آبرومندانانه‌تر و "قانونی اعمال شود . و شیوه‌های عوام‌فریبانه‌ای همچون بسیج توده‌های ناآگاه بکار برده شود و البته آن زمان که این شیوه‌ها عدم‌کارایی خود را نمایان سازد هیچ تردیدی در سرکوب مستقیم و بلاواسطه بغیر دراهمی دهد. کردستان و ترکمن صحرا شاخه‌های مدعاست. اما حزب جمهوری اسلامی شکل را بر هدف مشترک، از همان ابتدا منطبق می‌کند. راه را مستقیم (!) می‌پیماید. شیوه سرکوب این جناح، عربیان است و از هرگونه پوشش و گردوغبار عوام‌فریبانه‌کاری است و با زهم‌گراختلافی هست در آن است که چگونه بکاربرد یک شیوه در سرکوب و اعمال یک سیاست معین، تعادل قدرت را پهن‌تر یا جناح رقیب بهم‌زند. آزی اختلاف را با بددروشها و شیوه‌های مختلف یک هدف مشترک جستجو نمود . بر اساس ارزیابی صحیح از اختلافات فوق است که می‌توان سیاست صحیح و درستی بمنظور بهره‌برداری از این شکافها، در عرصه مبارزه طبقاتی اتخاذ نمود .

حال ما بطور اجمالی جنبه‌های مختلف سیاست بنی‌صدر را از دیدگاه فدائیان مورد ارزیابی قرار می‌دهیم .

بنی‌صدر و خلقها

مروری بر جنبشهای ملی‌نشان می‌دهد که اطلاق "تجزیه - طلبی" به حق خودمختاری خلقها، سیاستی است که همواره برای سرکوب این جنبشها مورد استفاده طبقات ارتجاعی حاکم قرار گرفته است. شیوه برخورد بنی‌صدر به حق خودمختاری خلقها نیز از این قاعده مستثنی نیست. سازمان چریکهای فدائی خلق در کار ۴۲ می‌گوید:

"طرح مسئله (مسئله خودمختاری - بیکار) بصورت تجزیه - طلبی تنها نادیده‌گرفتن خواست ملیونتها ایرانی

است ... آقای بنی صدر بدانند که کسانی در عمل وحدت خلقهای ایران را به مخاطره می اندازند که حق خود - مختاری خلقها را نادیده می گیرند". (تاکید از ما ست)

این عصاره برداشت فدائیان از سیاست بنی صدر در قیال خلقها ست. فدائیان خلق از دشمنی هیئت حاکمه با خلقها - بطور عام و از جمله شخص بنی صدر سخن نمی گویند. آنان قتل - عام در قارنا و قتل عامها در کردستان را نادیده می گیرند که از چه ماهیت طبقاتی نشأت گرفته است. اما ضدیت بنی صدر با خود مختاری خلقها را "نادیده گرفتن" تلقی می کنند. این زبان توهم و زبان لیبرالیسم است، نه زبان انقلابی!

خصوصت سورژوازی با خود مختاری خلقها مبتنی است بر دفاع و حمایت از خواسته های آزمندانده خود، تحکیم سرما به داری و وابسته، تثبیت موقعیت هیئت حاکمه با سرکوب و استثمار زحمتکشان خلقهای سراسر ایران و اعمال هژمونی سورژوازی حاکم بر ملیت ها و این آخری همان علتی است که بنا به آن نه تنها توده های محروم بلکه حتی قشرهای از سورژوازی ملیت - ها نیز به مبارزه و مخالفت با دولت مرکزی برخاسته اند. سا زمان چریکهای فدائی در کار شماره ۴۴ با ردیگر لیبرال منشانه از موضع بنی صدر در مورد خلقها اظهار نگرانی میکنند و میگویند:

"وایا بتوان کردن تجزیه طلبی و غیره حرفهای گذشتگان را تکرار کرد".

هر کمونیستی می داند که سیاستها، شیوه ها و بپرنامه های بنی صدر خارج از مجموعه سیاست و عملکردهای هیئت حاکمه نیست. دلیل تکرار حرف گذشتگان توسط بنی صدر برای کمو - نیستها مری واضح و بحد کافی روشن است. فدائیان خلق با برخورد رویزیونیستی خودشان می دهند که به غلط بنی صدر را از بزرگان ها، چمران ها و شورای انقلاب جدا کرده و توقعاتی خارج از ظرفیت طبقاتی اش را دارند. لنین از سیاست حکومت

موقت در مسئله ملی بعد از انقلاب فوریه چنین یاد میکند:

" ملاکین، سرمایه داران و خرده بورژوازی بمنظور حراست امتیاز طبقاتی خویش و ایجاد اقتراق بین کارگران ملیت‌های مختلف از سیاست ستمگری ملی که میسر است حکومت ورژیم سلطنت است، پشتیبانی می نمایند .
امپریالیسم معا صرکه برکوشش خود برای تابع نمودن ملل ضعیف می افزاید عامل جدید تشدید ستمگری است."
(قطعاً مه در باره مسئله ملی - تاکید از ما است)

ژنرال‌های ارتش جمهوری اسلامی بفرمان آیت الله خمینی، شورای انقلاب و دولت بازرگان، با همکاری فئودال - های منطقه و تحت رهبری مهره‌های نظیر چمران دست به دست هم دادند تا بخیال خود آرا مش گورستانی را برکردستان حکم - فرما سازند. زیرا آنان تشبیت هیئت حاکمه را در سرکوب جنبشها و اینجا جنبش خلقها میدادند. این است سیاست واحد هیئت حاکمه در مورد مسئله خلقها که از فردای پس از قیام دنبال شده و علیرغم جا بجایی مهره‌ها از بازرگان تا بنی صدر همچنان ادامه دارد. از همین روست که می گوئیم بنی صدر از سلاله بازرگان هاست . در حقیقت جوهر طبقاتی این سیاست است که بیوند مستحکم و ذات یگانه را بنمایش می گذارد. خصومت بنی صدر به حقوق خود مختاری خلقها از کینه طبقاتی او نسبت به ملیت‌ها از نوعی ناسیونالیسم بورژوازی و دفاع از امتیازات بورژوازی ایران ریشه می گیرد .

اما فدائیان خلق بدلیل عدم درک از ماهیت طبقاتی بنی صدر و نداشتن تحلیلی عملی از آن تحت تاثیر تاکتیکهای متنوع حکومت، گرفتار نوسانهای گاه به گاه هراست می - شوند و چنین است که در کار ۴۸ می خوانیم :

" بنی صدر هم درست مثل حزب جمهوری اسلامی راه سرکوب

خلقها و راه مقابله با کمونیستها را در پیش گرفته است .
(تاکید از ماست)

این زمانی است که هیئت حاکمه در ترکمن صحرا چوی خون بر اه انداخته و با توپ و تانک به دستا وردهای خلق ترکمن یورش برده است . در واقع می بایست قتل عام چهار فرزند خلق ترکمن و حمله وحشیانه به ترکمن صحرا صورت می گرفت تا این چرخش پراگماتیستی در سیاست اتفاق افتد . لکن بسیار خام خیال خواهیم بود اگر این زیگراکها را بمعنای تحول درمشی و بسمت رادیکالیزم بنیادی در نظر بگیریم . شاهد این مدعا اینست که هنوز چند صبا حی از این کشتار نگذشته که سازمان چریکهای فدائی در کار شماره ۵۴ بطور تلویحی "حل مسئله ملی" را از دولت بنی صدر انتظار دارد . در این مقاله سا زمان چریکها به حول مسئله قطع رابطه آمریکا با ایران و در چهار رچوب حرکت هیئت حاکمه مطرح می کند که :

"گسترش مبارزه ضد امپریالیستی دموکراتیک به شرطی که بر اقدامات عاجل زیرمتکی باشد می تواند یک مبارزه همه جانبه علیه امپریالیسم جهانی .. باشد" .

در اینجا چریکهای فدائی مبارزه ضد امپریالیستی توده ها را با حرکت تاکتیکی و عوام فریبانه هیئت حاکمه در قبال آمریکا مخدوش نموده و سپس این انتظار را باقی می گذارد که دولت بنی صدر بر نامه هفت ماده ای در کار شماره ۵۴ را انجام دهد و در همین ارتباط مطرح می کند :

"حل مسئله ستم ملی در جهت تامین و تحکیم وحدت انقلابی خلقهای ایران بر اساس به رسمیت شناختن و تائید خودمختاری کامل همه خلقهای تحت ستم ایران (همانجا) مشی های انحرافی و اپورتونیستی از آنجا که فاقد مباحث پرولتری می باشند ، اغلب خود را بطور ضمنی ، با کنایه و با ابهام مطرح می سازند تا هر زمان "لازم" بودا مکان ما نور موجود باشد .

آنچه در این مثنی‌ها نمی‌توان مشاهده نمود همان ستیزگویی صریح و آشکار با حکومت ارتجاعی است و از ملزومات چنین مثنی‌هایی است که در شرایطی که توده‌ها رهنمود واضح و روشن می‌طلبند، آنها را به آنان انتقال دهد و از شکوفائی انرژی انقلابی آن جلوگیری نماید.

مثنی‌سازمان چریکها بر همین منطق عمل می‌کند، در شرایط سرکوب و کشتار خلقها و پامال شدن تما می حقوق خلقها توسط بورژوازی بطور ضمنی این انتظار را باقی می‌گذارد که همین بورژوازی به فریاد خلق برسد!

بني صدر و مسئله دموکراسی

ما در تحلیل‌های خود از هیئت حاکمه، مجموعه سیاست ضد دموکراتیک آنرا مورد ارزیابی قرار داده‌ایم. نمودهای مشخص این سیاست ضد دموکراتیک، برهم‌زدن تظاهرات، میتینگها، اجتماعات نیروهای انقلابی با بسیج چماقداران و قسداره-بندان، دستگیری انقلابیون، آزار و شکنجه و اعدام آنها، غارت دفاتر نیروهای انقلابی و... می‌باشد. این سیاست نتیجه اجتماع بنا پذیر عملکردهای ضد انقلابی او در مقابل جنبش انقلابی خلقهای ایران است. چه هیئت حاکمه بقا و موجودیت و زمینه ادامه سیاست ضد خلقی خود را در پرتو نابودی نیروهای انقلابی بویژه انقلابیون کمونیست می‌بیند و برای این اساس هرگونه آزادی فعالیت برای نیروهای انقلابی را با تکتیک‌های ضد انقلابی خود در جهت تامین منافع طبقاتی‌اش در تضاد می‌بیند. بنا بر این تمامی نهادهای دموکراتیک را مسورد بیورش قرار می‌دهد. این قاعدهء عمومی سیاست بورژوازی در قبال نیروهای کمونیست و انقلابی است. با توجه به ماهیت

پورژواکی بنی صدر بدیهی است که او نه می‌خواهد و نه اصولاً می‌تواند به آزادی‌های سیاسی برای نیروهای انقلابی و توده‌ها فراتر از آن حدی که حتی اشکلی نظام اجتماعی و سیاسی موجود را مورد تنجا و زقرار دهد، کردن نهد. اما ببینیم نویسندگان کار با این مسئله چگونه برخورد می‌کنند :

"نکته مثبت در سخنان بسی صدرا کیدا و برآزادی‌های سیاسی است که بدون شک یکی از خواسته‌های مبهم توده‌هاست ... ما از آزادی فعالیت‌های سیاسی نیرو-های ترقیخواه حمایت می‌کنیم و عشقاً داریم که آقای رئیس‌جمهور با پیدگام‌های عملی در این زمینه بردارد."

(کار ۴۴، تاکیدا زماست)

توهمات ناشی از گرا پیش رویونیستی فدائیان خلق در سطر سطر این گفته موج می‌زند. تردیدی نیست که کمونیست‌ها آزادی‌های سیاسی را بعنوان یکی از خواسته‌های مبرم توده‌ها و یکی از ملزومات تشدید مبارزه طبقاتی ارزیابی کرده و بخاطر آن بیش از هر نیروی سیاسی دیگری مبارزه می‌کنند، ولی در عین حال همواره و بطور جدی پرهیز دارند از القای این فکر که گویا بورژوازی پایبند به دموکراسی ادعائی اش بوده و حقوق توده‌ها را محترم خواهد شمرد. طبقه کارگر و توده‌ها از آزادی حتی بطور جزئی برخوردار نخواهند بود مگر این‌که در پروسه مبارزات طبقاتی خود پیمان دست یابند. و یا بعبارت دیگر این آزادی‌ها را از حلقوم بورژوازی بیرون بکشند. با اینحال وظیفه کمونیست‌هاست که در عمل، جوهر ضد دموکراتیک بورژوازی را به توده‌ها نشان دهند. فدائیان خلق با ایجاد خط فاصل بین بنی‌سادهای دیگر هیئت‌ها که همان توهمی را دامن می‌زنند که بنی صدرا خواهان آن است. آن‌ها خوشبینانه انتظار دارند که، با توجه به سیاست عمومی هیئت‌ها که در گذشته و حال با توجه به تمام سیاست‌های سرکوب‌کننده

توسط هیئت حاکمه - علیرغم اختلافات درونی اش - کما کسان
 ادامه دارد، با توجه به واقعیت عملی سیاست بنی صدر و با توجه
 به دهها عامل دیگر، فدائیان خلق به توده‌ها نمی گویند که
 آزادی گرفتنی است و نه دادنی. این بینش یا تطهیر مضمون
 سرکوبگر حرکت بنی صدر، جوهر ضد دموکراتیک بورژوازی و به
 طریق اولی بنی صدر را می پوشاند. و با "اعتقاد" به دموکرا -
 تیسم قلابی و کاذب بنی صدر توده‌ها را به زیر چتر این بسورژوا -
 لیبرال حرف می کشاند. لنین می گوید :

"بورژواالیبرالها عموماً و روشنفکران بورژواالیبرال
 خصوصاً ... مجبورند بازی دموکراتیسم را پیشه خود
 سازند تا توده‌ها را بسوی خود جلب کنند. حال آنکه کاملاً
 ضد دموکراتند، و کاملاً با جنبش توده‌ها، با ابداع آنها،
 با ابتکار آنها و بالاخره با آن شیوه، هجوم به عرش اعلی
 که زمانی مارکس در باره یکی از جنبشهای توده ای
 اروپا در قرن گذشته اظهار کرد، خصومت دارند."
 (دواتویی، تاکید از ماست)

حرکت سیاسی و عملکردهای بنی صدر در طی حدود پنج ماه
 ریاست جمهوری، برای این دیدگاه لیبرالی سازمان چریک‌های
 فدائی خلق خط بطلان کشیده است. صدور فرمان حمله به
 دانشگاهها، کشتار دانشجویان انقلابی و برچیدن دفاتر آنها
 از جانب دولت بنی صدرها تصمیم شورای انقلاب و سردمداری
 حزب جمهوری اسلامی (در این مورد)، یکی از نقاط غریب‌ساز
 این سیاست است. بنی صدر با سرکوب و کشتار دانشجویان، با
 سرکوب تحصن‌ها، با برهم زدن تظاهرات و اعتصابات کارگران،
 با کشتار روحشیا نه خلقهای کرد و ترکمن ما هیت ضد انقلابی و ضد
 دموکراتیک خود را بخوبی بنمایش گذاشته است و در این روند
 از هرگونه عوامفریبی بهره جسته است. فدائیان خلق "رشته
 بی انتهای دوپهلویی، دروغ، تزویر و خدعه‌های جیبوبانه" (دو

اتوبی، لنین) خاص سیاست لیبرالی بنی صدر را نادیده گرفته و با اینکار بر لیبرالیسمی صحه می گذارند که با "دروغ و تزویر و خدعه" سرکوب خلفها و کشتار انقلابیون را در دستور کار خود قرار داده است .

بنی صدر علیه امپریالیسم یا جاده صاف کن امپریالیسم؟

از آنجا که سازمان چریکهای فدائی به تبعیت از تحلیل انحرافی جناحهای "خوب" و "بد" هیئت حاکمه، جناحی از آنرا ضدا امپریالیست میدانند، و از آنجا که هنوز رسماً موضع طبقاتی بنی صدر در رابطه با تعلق اش بیکی از این دو جناح را مشخص نکرده اند و یا از صراحت لازم در این مورد برخوردار نبوده اند، لذا موضع طبقاتی بنی صدر را گام در این و گام در آن جناح قرار می دهند و چنین است که از لابلای نوشته های ایشان ، اعتقاد به ظرفیت "ضدا امپریالیستی" بنی صدر مشاهده میشود .

فدائیان خلق می نویسند :

"اگر واقعاً ایشان (بنی صدر) خواستار وحدت نیروهای مترقی و ضدا امپریالیست هستند، بهتر است از تکرار افسانه‌ای (منظور افسانه ۹۹٪ آرای مردم- پیکار) که امروز اعتبار خود را از دست داده است دست بردارند."

(کار ۴۴)

پرده‌های این خام خیالی را کناری کنید ، رشد خطرناک لیبرالیسم و عمق گرایش رویزیونیستی را خواهید دید : اگر چنانچه آقای بنی صدر از ادعای اینکه گروههای مترقی فقط ۱٪ هستند دست بردارند ، این امر بدین معنی است که ایشان

خواهان وحدت همه نیروهای انقلابی هستند! واگر بهمیسن ترتیب ادا مدهیم، به این نتیجه خواهیم رسید که: چون آقای بنی صدر خواهان وحدت همه نیروهای فدا مپریالیست هستند پس الزاماً می توانند فدا مپریالیست هم باشند! ولی واقعیت این است که آنها بهمین اعتبار مرز انقلاب و فدا انقلاب را مخدوش می نمایند. آنها برای بنی صدر خصلتی قائلند که با تکذیب یک گفتار و فقط یک گفتار که البته آنها فاسادهای بیش نیست در فدا انقلاب قرار می گیرد و مبشر وحدت همه نیرو - های فدا مپریالیست می شود! جریان حوادث فدائیان را به این سوآن سومی کشاند و آنها نیز بی آنکه انتقادی کمو - نیستی به مواضع گذشته خود داشته باشند، همچنان به حرکتهای نوسانی و پراگماتیستی بی پایان خود ادامه می دهند. کار ۵۲ نمونه دیگری از این چرخش را بنمایش می گذارد. در این شماره کار، فدائیان پدرستی پیام کارتر را بمناباه آرمان بنی صدر ارزیابی می کنند اما درست یک هفته بعد از دولتست بنی صدر برخی اقدامات فدا مپریالیستی را خواستار میشوند! البته بدون اینکه برای توده ها مطرح نمایند که هیئت حاکمه بطور اعم و بنی صدر دولت او بطور اخص نه میتواند ندونه می - خواهند در انجام این اقدامات گامی بجلو بردارند.

مقاله "زحمتکشان اتحاد، علیه امپریالیسم" (کار ۵۳) ضمن تشریح برخورد به جناحهای "خوب" و "بد" هیئت حاکمه، و در حالیکه بطور ضمنی تحقق یکسری از خواسته های فدا مپریا - لیستی در چهار چوب رژیم ضد خلقی کنونی را میسر می داند، می گوید:

"قطع ارتباط با آمریکا و گسترش مبارزه فدا مپریالیستی و دموکراتیک به شرطی که بر اقدامات عاجل زیرمتکسی باشد میتواند نزدیک مبارزه همه جانبه علیه امپریالیسم جهانی به سرکردگی امپریالیسم آمریکا باشد: ۱- مصدره

انقلابی همه سرمایه وابسته و سلب مالکیت از سرمایه –
 داران و زمین داران بزرگ، ۲- به رسمیت شناختن و
 تحکیم شوراهای انقلابی در تمام سطوح، ۳- بازسازی
 اقتصاد در جهت بدست آوردن استقلال اقتصادی... ۴...
 فدائیان این اقدامات عاجل را در ۷ ماده تنظیم کرده -
 اندکمه فقط به برخی از آنها می پردازیم :

۱- ماده ها انقلابی همه سرمایه های وابسته ...

نویسندگان مقاله مشخص نکرده اند که این ماده توسط
 چه کسی باید صورت گیرد؟ طبقه کارگر و توده ها یا هیئت حاکمه ؟
 این یکی به میخ و یکی به نعل زدن برای چیست ؟ چرا مقالات
 "کار" فاقد صراحت انقلابی می باشند؟ برای اینکه فدائیان
 خلق درک درستی از ماهیت طبقاتی قدرت سیاسی حاکم ندارند
 و پیوسته بحول یک گرایش رویزیونیستی دارای زیکزاک راست
 و گاه "چپ" می باشند. بیش از یکسال از سرنگونی رژیم شاه
 می گذرد و هیئت حاکمه کنونی طی این مدت بخوبی نشان داده
 است که چگونه با خواسته های ضروری مردم روبرو می شود و بگلوله
 بستن زحمتکشان بی مسکن که آپارتمانهای سرمایه داران را
 ماده می کنند، "فدا انقلاب" و "اخلالگر" خواندن کارگزارانی
 که دست به ماده صنایع وابسته زده اند، سرکوب دهقانانسی
 که قصد با زبس گرفتن زمینهای غصب شده شان را دارند، و ...
 اینها هستند گوشه های از کارنامه سیاه حکومت. حال آیا
 با زهم میتوان از چنین حکومتی انتظار "ماده انقلابی" را
 داشت! فدائیان خلق برای قطع نفوذ و سلطه امپریالیسم
 و سرمایه داری وابسته دست به دامان پاسداران این نظام
 شده و از آنها می طلبند که با دست خویش خود را نابود سازند.
 فدائیان با در نظر نگرفتن انواع سیاستها، بخشنامه ها،
 فتواها، تکفیرنامه های هیئت حاکمه و مهمتر از آن مخالفت
 عملی و سرکوبگرانه با ماده انقلابی از جانب توده ها

انجام اقدامی را از بورژوازی خواهانند که
وازنکردن بدان همگیزان است! نویسندگان "کار" از
یکسو توهم توده‌ها را به حکومت‌داری می‌زنند و آنان را در نوعی
انتظار معجزه هیئت حاکمه قرار می‌دهند، از سوی دیگر گناه
می‌گویند:

"بنی صدر هر طور شده می‌خواهد زمین را برای عادی کردن
روابط با آمریکا فراهم کند". (کار، ۵۴، مقاله آرمان
بنی صدر ...)

یا اینکه می‌گویند:

"این سیاست (سیاست شورای انقلاب - پیکار) مصمم است
برای حفظ نظام سرمایه‌داری و فرونشاندن مبارزات ضد
امپریالیستی توده‌ها. ثمرات انقلاب مردم‌دوست به پای
امپریالیسم آمریکا بریزند". (همانجا)
فدائیان در شناسایی گواهی و اغتشاش فکری عجیبی گرفتار
وسودرگم شده‌اند، و یکطرف می‌گویند بنی صدر را می‌توانند
را ببطور مهربانانه با تلاش می‌کنند از طرف دیگر اقدامات عاجل
فدائیان را از انتظار دارند.

۴ - بازاری اقتصادی جهت تأمین استقلال اقتصادی،
یکی دیگر از مواد برنامہ پیشنهادی فدائیان به هیئت حاکمه
است. فدائیان باید بدانند که بنی صدر دولت او، شورای
انقلاب و تمام جناح‌های هیئت حاکمه در مبارزات بازاری اقتصادی
حداکثر تلاش خود را بکار خواهند برد، اما نه در جهت تأمین
استقلال - آنطور که این سازمان گمان برده است - بلکه
بنا بر جهت تحکیم مناسبات سرمایه‌داری وابسته. گام‌های
شاید بنی صدر در جهت عقدات با امپریالیستهای اروپایی
غربی و ژاپن مقوله ایست که خود فدائیان خلق در کار شماره ۵۴
بدان اشاره کرده‌اند. اما آنان از درک این مسئله عاجزند که

هیئت حاکمه صرف نظر از جناح بندی های آن نمی تواند در چهار-
چوب سیستم مسلط سرمایه داری وابسته، مبنی بر استقلال اقتصادی
با شواهدی در این زمینه معمول دارد. چه، زمین-
موجودیت و ضمان بقای حکومت بورژوازی بنی صدر را در ادامه
سلطه همین سیستم مسلط است که با دهها رشته پنهان و آشکار
بدان وابسته است. عدم توجه به این حقایق غیر قابل انکار،
خیال بافی محض می باشد. لنین می گوید:

"از حکومت های بورژوازی میتوان انواع فرمها را طلب
نمود ولی تا شخص به مانیلوفیسم و فرمیسم دچار نشده باشد
نمی تواند از این افراد و طبقات که با هزاران رشته به
سرمایه امپریالیستی بسته شده اند بطلبد که این رشته ها
را بگسلند"، (وظایف پرولتاریا در انقلاب ما - تا کیداز
ماست).

بنابراین انتظار تا مبنی استقلال اقتصادی از حکومت
معلی، انتظاری بچ و ساده لوحانه است که در عمل چیزی نیست
جز کشاندن توده ها به زیر چتر بورژوازی و هر چه بیشتر متوهم
کردن آنها نسبت به هیئت حاکمه. اشاعه عدم صراحت انقلابی
و نیز چنین انتظاراتی از هیئت حاکمه، ابتر کار عمل انقلابی
توده ها را منجمد و کور می گرداند و آنان را بطور مداوم در برابر
لیبرالیسم ضد انقلابی بورژوازی بی حفاظ میکند. این امر توده ها را به
دنبال روی از هیئت حاکمه وادار میکند، هیئت حاکمه ای که در
مها رکردن جنبش روبه اعتلای توده ها و سرکوب زحمتکشانشان از
هیچ جنایتی فروگذار نمی کند.



بنظر ما، این نوسانهای پراگماتیستی سازمان چریکها
در مقابل بنی صدر به حول همان تفکر قوی رویزیونیستی
موجود در سازمان چریکهای فدائی است و بطور مشخص انحرافات
وزیگزاکیهای فوق را بطنه مستقیمی با تقسیم بندی هیئت حاکمه

به دو جناح "خوب" و "بد" دارد. برخورد غیر صریح و تسلیم طلبانه در قبال بنی صدر تبلیوری از این مجموعه تفکرات است. مرور مکرر بر نظریات این سازمان در مورد بنی صدر و جمع بندی آنها با تمام ویژگی‌هایش، روشن نمیشود که بنی صدر از نظر ما هیئت طبقاتی به کدام جناح از هیئت حاکمه تعلق دارد: به جناح "بد" یا جناح "خوب"، به جریانهای فاشیستی یا جریانهای ضد امپریالیستی، "بد بورژوازی یا خرده بورژوازی"؟ به اعتبار این آشفتنگی است که فدائیان نمی‌توانند موضعی قاطع و اصولی در مقابل سیاستهای بنی صدر اتخاذ کنند و به همین خاطر سیاست آنها معمولاً دنباله‌رو سیاستهای هیئت حاکمه می‌باشد.

امروز بنی صدر، این بورژوازی لیبرال مکار در پی آنست تا بخشهایی از جنبش را آرام خود سازد و طبعاً برای تحقق این امر نظریدان نیروهای دارد که زمینه را مژگانی را در خود دارند. سیاست نزدیکی بنی صدر در قبال سازمان مجاهدین با توجه به گرایش لیبرالی رشد یافته مجاهدین مفهوم می‌یابد و چشمک‌های بنی صدر به سازمان چریکها نیز نظر بر تملکات سازشکارانه این سازمان دارد.

اردیبهشت ۵۹

رویزیونیسم را در هر پوششی افشا و طرد کنیم

از انتشارات سازمان :

- جنبش خلق و تاکتیک کمونیستها
- نقدی بر "پیش بسوی مبارزه ایدئولوژیک ... "نوشته چریکهای فدائی خلق
- نگاه‌های به‌زمینه‌های اقتصادی - سیاسی قیام‌بهمن ۵۷
- تحلیلی بر تغییر و تحولات درونی سازمان مجاهدین خلق ایران (۵۴ - ۵۲)
- مبارزه دهقانی در ارومیه
- قانون کار انقلابی
- جنبش دانشجویان و مسئله "دانشجویان مبارز" (۱ و ۲)
- مسئله ملی
- دربار ره‌نیروهای سیاسی ترکیه
- خلق کرد چه میگوید و چه می‌خواهد؟
- پیکارگران پای درزنجیر (مجموعه شعر)
- شورای انقلاب و قانون "سود ویژه"
- انحلال طلبی در پوشش شعارهای وحدت
- جنبش نوین کمونیستی ایران و سازمان چریکهای فدائی خلق

تکثیر از :

اتحادیه جهانی دانشجویان و معلمان ایرانی
 در خیابان آزکنسور
 مسوولان
 سازمان پیکار در راه آزادی طبقه کارگر

بها معادل ۷ مارک

آرشیو اسناد سازمان پیکار در راه آزادی طبقه کارگر